أربعین نووی

امام محیی الدین ابی زکریا یحیی بن شرف نووی

۶۷۶-۶۳۱ ق

«از دیدگاه اهل سنت»

ترجمه و شرح :
محمـــود ویسی

اربعین نووی

تألیف:
امام محیی‌الدین ابی زکریا یحیی بن شرف نووی
۶۳۱-۶۷۶ ق

ترجمه و شرح: محمود ویسی

شیراز
انتشارات ایلاف

سرشناسه	:	ویسی، محمود، ۱۳۴۲ -
عنوان قراردادی	:	الاربعون حدیثا النوویه فی‌الاحادیث‌الصحیحه‌النبویه .شرح
عنوان و نام پدیدآور	:	اربعین نووی/تالیف محیی‌الدین ابي زکریا یحیی‌بن شرف‌نووی ؛ ترجمه و شرح محمود ویسی.
مشخصات نشر	:	شیراز: ایلاف، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	:	۲۰۰ ص.؛۱۴/۵×۲۱/۵س‌م.
شابک	:	۳۰۰۰۰ ریال:978-964-198-063-6
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	نووی، یحیی‌بن شرف، ۶۳۱ - ۶۷۶ق . الاربعون حدیثا النوویه فی‌الاحادیث‌الصحیحه‌النبویه -- نقد و تفسیر
موضوع	:	اربعینات -- قرن ۷ ق.
موضوع	:	احادیث اهل سنت -- قرن ۷ ق.
شناسه افزوده	:	نووی، یحیی‌بن شرف، ۶۳۱ - ۶۷۶ق . الاربعون حدیثا النوویه فی‌الاحادیث‌الصحیحه‌النبویه. شرح
رده بندی کنگره	:	۱۴۳ BP۱۳۸۹ ۴۰۴۲۲۷۵ الف۹ن/
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۲۱۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۲۰۵۲۹۴



www.ilaf.ir

فروشگاه: شیراز: خیابان زند، جنب بانک ملی شعبه کوثر، پاساژ صاحب‌الزمان، تلفن: ۲۳۰۵۶۴۰

دفتر: خیابان فردوسی، نبش کوچه ۱۲، ساختمان شماره ۲۰، طبقه همکف، تلفن: ۲۲۴۵۷۵۵

نام کتاب اربعین نووی

تألیف: امام محیی الدین ابی زکریا یحیی بن شرف نووی

ترجمه و شرح: محمود ویسی

ویراستار: مجید احمدی

ناشر: ایلاف

تیراژ: ۳۰۰۰

نوبت چاپ: اول، فروردین، ۱۳۹۰

طرح جلد: گروه طراحی هفت

صفحه آرا: منصور منصوری

لیتوگرافی: پردیس

چاپ: دنیا

صحافی: پارس

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شابک ۶-۰۶۳-۱۹۸-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-198 -063 -6

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ربّ العالمین وصلّی الله وسلّم وبارک علی سیّدنا محمّد وعلی آله وصحبه أجمعین وأمّا بعد:

پیش‌گفتار

با طلب توفیق از خداوند قادر ذوالجلال شرحی مختصر بر متن کتاب اربعین نووی تألیف امام نووی را تقدیم می‌کنیم، باشد که بتوانیم نکات مفیدی را بر سایر شرح‌ها بیفزاییم. در آغاز لازم است با مؤلف این کتاب و علت شرح آن آشنا شویم.

امام نووی یکی از مجتهدین برجسته در مذهب امام شافعی است که در علوم و فنون مختلف ید طولایی دارد و توانسته است در عمر اندک چهل و پنج ساله‌ی خود منشأ خیرات و برکات فراوانی برای جهان اسلام باشد.

در زمینه‌ی استفاده از منبع دوم از منابع تشریع، یعنی احادیث رسول الله ﷺ ایشان چهل و دو حدیث را که بیش‌تر از صحیحین بخاری و مسلم هستند برگزیده‌اند، طوری که بتواند خلاصه و چکیده‌ای از محتوای دین اسلام باشد. بعضی از این احادیث در زمینه‌ی اصول دین و بعضی از آن‌ها در رابطه با فروع دین مانند نماز، روزه، جهاد، زهد و آداب مختلف اجتماعی و اخلاقی می‌باشند. به همین سبب کاری را که ایشان انجام داده‌اند اگر چه شاید بعضی از احادیث از جهت سند حدیث و راویانی که آن را روایت کرده‌اند قوی نباشند اما به طور کلی اربعین نووی از شهرتی جهانی برخوردار شده است و انگیزه‌های مبارکی را که مؤلف این کتاب داشته است بنده را بر آن داشت که به شرحی مختصر از این احادیث در حد وسع خود بپردازم.

آشنایی با امام نووی

ایشان در یکی از روستاهای نزدیک سوریه به نام "نوی" در ماه محرم سال ۶۳۱ هجری قمری به دنیا آمد و تحت تربیت پدر و مادری صالح قرارگرفت.

هنوز به سن بلوغ نرسیده بود که حافظ کل قرآن شد و بسیاری از کتاب‌های فقهی را در محضر اساتید آن زمان تلمّذ نمود.

وقتی که پدرش متوجه نبوغ و حافظه‌ی فوق‌العاده‌ی او شد وی را به ادامه‌ی تحصیل تشویق کرد و روانه‌ی دمشق ساخت، چرا که در آن زمان دمشق جایگاه علم و علما بود. امام نووی برای تکمیل تحصیلات خود در مدرسه‌ی دارالحدیث شروع به فراگیری علوم حدیث کرد. در سال ۶۴۹ هجری قمری تحصیلات خود را به پایان برد و شیخ و استاد این مدرسه شد.

دو بار به حج رفت. قدس و الخلیل را از نزدیک زیارت کرد و در سال ۶۷۶ به "نوی" زادگاهش برگشت. در آن‌جا مریض شد و در ۲۴ رجب در سن ۴۵ سالگی وفات یافت.

عمرش اگر چه اندک اما پربرکت بود، چون شب‌ها و روزهایش مملو از کوشش و تلاش در مسیر آموختن تفسیر علوم و معارف دینی و اخلاقی بود و به تدریس و تألیف اشتغال داشت و هرگز از لذت علم خستگی به او روی نیاورد و حاضر شد از همه چیز حتی از ازدواج هم صرف نظر کند تا قله‌های درک و فهم مسایل دینی یکی پس از دیگری فتح کند. با توجه به حجم این جهاد و تلاش و کوشش که داشته است، شاید فرصتی برای ازدواج نمودن پیدا نکرده باشد.

او کتاب‌های ارزشمندی را به جامعه‌ی اسلامی تقدیم کرده که از مهم‌ترینشان "شرح صحیح مسلم"، "ریاض الصالحین"، "الأذکار"، "تهذیب الأسماء و اللغات" و "کتاب منهاج" در فقه امام شافعی می‌باشد. با وجود این علم فراوان، امام نووی صاحب اخلاقی برجسته و کریمانه و اعمال صالح فراوان بودند. الگویی ارزنده برای عالِمی عامِل در زهد و ورع و تقوا بود و نمونه‌ای برای عالِمی ناصح و با شجاعت و اخلاص در باب امر به معروف و نهی از منکر به شمار می‌رفت.

در مقدمه‌ی اربعین نووی انگیزه‌اش را از انتخاب این چهل حدیث بیان کرده که گویا روایتی بوده است از علی بن أبی‌طالب، عبدالله بن مسعود، معاذ

بن جبل، ابن‌عمر، ابن‌عباس، انس ابن‌مالک، ابوهریره، ابوسعید خدری رضی الله عنهم که این مجموعه از اصحاب از طرق مختلف و از روایات متنوع نقل کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: (**مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَربَعِيْنَ حَدِيثاً فِي أَمرِ دِيْنِهَا، بَعَثَهُ اللهُ فِي زُمْرَةِ الفُقَهاءِ وَالعُلَمَاءِ**): «هر کسی بر امت من چهل حدیث را از امور و مسایل دینی حفظ و بیان کند، خداوند در روز قیامت او را در صف و زمره‌ی علما و فقها حشر خواهدکرد.»

به روایات دیگری که در تتمه‌ی این حدیث آمده است أبوالدرداء می‌گوید که پیامبر ﷺ در انتهای حدیث فرموده است: (... **وكُنْتُ لَهُ يَومَ القِيامَةِ شافِعاً وَشَهِيداً**): «من در روز قیامت شافع و گواه بر اعمال چنین کسی خواهم بود.» ابن‌مسعود در روایت دیگری در تتمه‌ی این حدیث می‌فرماید: (**قِيلَ لَهُ: اُدْخُلْ مِنْ أَيِّ أَبْوابِ الْجَنَّةِ شِئْتَ.**) به فردی که چنین همتی را در حفظ این احادیث و عمل به محتوای آن‌ها به کار می‌گیرد، گفته می‌شود: «از هر دری از درهای بهشت که می‌خواهی وارد شو.»

اگرچه حافظان حدیث بر این باورند که این حدیث ضعیف است، امام نووی می‌فرماید: «من بعد از شنیدن این حدیث با خداوند راز و نیاز و استخاره کردم، و از او در خلوت خواستم که مرا در جمع‌آوری چهل حدیث یاری فرماید تا بتوانم آن را به عنوان اربعینی داشته باشم و در عین حال علما اجازه داده‌اند که در باب فضائل اعمال می‌توان به احادیث ضعیف عمل کرد، با وجود این من استنادم تنها بر این حدیث نیست، چرا که حدیث ضعیف است، بلکه بر قول پیامبر خدا ﷺ اعتماد کردم که در حدیث صحیح فرمود: "آن چیزی را که حاضرین شما می‌شنوند، به آن کسانی که غایب هستند برسانند." و در حدیث دیگری فرمود: "خداوند خوش‌حال می‌کند فردی را که حرف‌های من را بشنود و درک کند و در نهایت به دیگران انتقال دهد."

من این چهل حدیث را از مهم‌ترین احادیث انتخاب کرده‌ام، طوری که هرکدام از آن‌ها بیان‌کننده‌ی رکن و ستونی از دین است. بعضی از علما این احادیث را محور اسلام دانسته‌اند؛ بعضی دیگر این احادیث را نصف یا ثلث اسلام برشمرده‌اند، و من کوشیده‌ام که این احادیث را از میان احادیث صحیح انتخاب کنم. بیش‌تر این احادیث را از صحیح مسلم و بخاری برگزیده‌ام تا افرادی که می‌خواهند به شکلی با خلاصه‌ای از احادیث پیامبر ﷺ آشنا شوند به این کتاب مراجعه کنند و خلاصه و چکیده‌ای از احادیث پیامبر ﷺ را در مسایل مختلف دینی، اجتماعی، دنیا و آخرت فرا گیرند.»

در پایان این مقدمه می‌فرماید: «من به خدا اعتماد کرده‌ام و توفیق را تنها از او خواسته‌ام.»

در واقع این توفیق هم نصیبش شده است، و ما هم شاهد این توفیقات ربانی به نسبت امام نووی هستیم، چرا که بعد از گذشت هشت قرن می‌بینیم که هم اکنون در مدارس و محافل علمی این کتاب شرح می‌شود و شرح‌های متعددی بر اربعین نووی به رشته‌ی تحریر در آمده است.

از خداوند متعال می‌طلبیم که ما را در فهم دقیق احادیث پیامبر ﷺ به صورت عام و این احادیث به صورت خاص یاری فرماید و بعد از فهم دقیق، توفیق عمل کردن به آن‌ها و پیوستن به صف رستگاران و عاملین به کتاب و سنّت را رفیق ما گرداند.

مقدمه‌ی امام نووی

سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان، برپادارنده‌ی آسمان و زمین و مدبّر همه‌ی مخلوقات است. هم اوست که پیامبران - صلوات الله و سلامه علیهم- را برای انسان‌های مکلف و مسؤول برانگیخته، تا راهنمای آنان شوند و با دلایل قطعی و برهان‌های آشکار و روشن، دین حق را تبیین نمایند. او را به خاطر همه‌ی نعمت‌هایش می‌ستایم و مزید لطف و کرم او را مسألت دارم.

شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند یگانه، قهّار، کریم و آمرزنده وجود ندارد. همچنین شهادت می‌دهم که سرور ما حضرت محمد ﷺ، بنده و پیامبر و خلیل و محبوب خدا، برترین مخلوقات است، که به وسیله‌ی قرآن کریم گرامی داشته شده است، کتابی که با گذشت زمان، معجزه‌ی جاویدان و همیشگی خداوند به شمار می‌رود. خداوند همچنین پیامبرش را با سنتی گرامی داشته که برای حق‌جویان و هدایت‌خواهان، روشنگر و راهنماست، و سخنان جامع و پرمعنا و دین آسان و با سماحت را به ایشان ارزانی داشته است. درود و سلام خداوند بر او و دیگر پیامبران و نیکان باد!

باری از علی بن ابی‌طالب، عبدالله بن مسعود، معاذ بن جبل، ابوالدرداء، ابن‌عمر، ابن‌عباس، انس بن مالک، ابوهریره، و ابوسعید خدری رضي الله عنهم از طرق مختلف و اسناد گوناگون روایت شده که پیامبر خدا ﷺ فرموده است: **(مَن حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَربَعينَ حَديثاً فِي أَمْرِ دِينِها، بَعَثَهُ اللهُ فِي زُمْرَةِ الفُقَهاءِ وَالعُلَمَاءِ) وفي رواية: (بَعَثَهُ اللهُ فَقِيهاً عالِماً) وفي رواية أبي الدرداء: (وَكُنتُ لَهُ يَومَ القِيامَةِ شَافِعاً وَشَهيداً) وفي رواية ابن مسعود: (قِيلَ لَهُ: اُدْخُلْ مِن أَيِّ أَبواب الْجَنَّةِ شِئْتَ) وفي رواية ابن عمر (كُتِبَ فِي زُمرَةِ العُلَماءِ، وَحُشِرَ فِي زُمرَةِ الشُّهَداءِ).**

«کسی که چهل حدیث در رابطه با مسایل دینی امتم، حفظ نماید، خداوند در روز قیامت او را در زمره‌ی علما و فقها بر می‌انگیزاند.» روایت دیگری هست: «خداوند او را به عنوان فقیه و عالم مبعوث می‌نماید.» و در روایت ابوالدرداء آمده است: «در روز قیامت من سفارش‌کننده و شاهد او می‌شوم.» باز در روایت ابن‌مسعود آمده است که: «به او گفته می‌شود: از هر کدام از درهای بهشت که می‌خواهی، داخل شو.» در روایت ابن‌عمر آمده است: «در زمره‌ی فقها ثبت می‌گردد و در گروه شهیدان محشور می‌شود.»

اما همه‌ی حافظان حدیث در این مورد اتفاق نظر دارند که این حدیث، هر چند دارای اسناد فراوان است، اما ضعیف می‌باشد. علما در این خصوص کتاب‌های بی‌شماری تألیف کرده‌اند. نخستین کسی که در این زمینه اقدام به تألیف نموده، تا حد اطلاع و آگاهی من، عبدالله بن مبارک است. پس از او عالم ربّانی محمد بن اسلم طوسی و پس از او به ترتیب حسن بن سفیان نسائی، ابوبکر آجری، ابوبکر محمد بن ابراهیم اصفهانی، دار قطنی، حاکم، ابونعیم، ابوعبدالرحمن سُلَمی، ابوسعید مالینی، ابوعثمان صابونی، عبدالله بن محمد انصاری، ابوبکر بیهقی و افراد بی‌شمار دیگری از پیشینیان و پسینیان می‌باشند.

با هدف اقتدا به این پیشوایان بزرگوار و حافظان اسلام برای گردآوری چهل حدیث، استخاره نمودم. ناگفته نماند که عمل به حدیث ضعیف در باب فضائل به اتفاق علما جایز است. با این وصف، استنادم تنها به این حدیث نبوده است؛ بلکه این جمله مختصر بوده، که بخشی از یک حدیث صحیح است که می‌فرماید: (**فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنكُم الغَائِبَ**): «باید حاضران به غائبان پیامم را ابلاغ کنند.» و نیز این فرموده‌ی پیامبر که: (**نَضَّرَ اللهُ امرِءاً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا فَأَدَّاهَا كَمَا سَمِعَهَا**): «خداوند شخصی را شاداب کند که سخنم را شنید، سپس آن را حفظ نمود و آن‌گاه همان‌طور که آن را شنیده بود به دیگران رساند.»

باری، برخی از علما در باب اصول دین، برخی دیگر در باب فروع دین، بعضی دیگر در مورد جهاد، عده‌ای دیگر در رابطه با زهد، برخی در خصوص آداب و

عده‌ای نیز در زمینه‌ی خطبه‌ها، چهل حدیث گردآوری نموده‌اند. بدیهی است که کلیه‌ی این موارد اهدافی نیکو و مقاصدی ارزشمند هستند. اما من بهتر دیدم، چهل حدیث در رابطه با موضوعاتی مهم‌تر گردآوری نمایم، که مشتمل بر کلیه‌ی مطالب مجموعه‌های پیشین باشد. به گونه‌ای که هر یک از احادیث آن، قاعده‌ای از قواعد اسلام محسوب شود. علما در مورد برخی از این احادیث گفته‌اند که مدار اسلام بر آن قرار دارد، یا نصف و یا یک سوم اسلام محسوب می‌گردد و ... .

در گردآوری این مجموعه، متعهد شده‌ام که احادیث آن صحیح باشند. به طوری که اکثر آن‌ها در صحیح بخاری و مسلم آمده‌اند. این احادیث را بدون سند ذکر می‌کنم تا حفظ نمودن آن‌ها آسان و استفاده و بهره‌برداری از آن‌ها عمومی‌تر باشد.

هرکسی که طالب آخرت نیکوست، سزاوار است که این احادیث را بداند، چون شامل مطالب مهم و اساسی هستند و به کلیه‌ی امور عبادی می‌پردازند. این نکته برای کسی که بیندیشد و تدبر نماید، کاملاً آشکار است. تکیه‌گاه و پناه‌گاهم تنها خداوند است و خود را به او سپرده‌ام. حمد و سپاس تنها از آن اوست؛ نعمت‌ها نیز از جانب او هستند، و توفیقات و مصون ماندن از گناه با مدد او امکان‌پذیر است.

حدیث اول:

ارزش هر کاری به نیّت آن است

اهل سلوک و تربیت بر این باورند که هر کسی چهل روز خود را برای خداوند خالص گرداند، خداوند درهای بهشت (هشت در بهشت) را به روی او می‌گشاید و به او می‌گوید از هر دری که می‌خواهی داخل شو. و گفته‌اند که انسان برای این‌که صاحب یک خصلت نیکو شود و از خصلتی زشت و نکوهیده فاصله بگیرد، حداقل مدتی که برای کسب خصلت‌های نیکو و دفع صفات نکوهیده لازم دارد، چهل روز است. یعنی باید چهل روز تمرین کند. به عنوان نمونه کسی که می‌خواهد صادق شود باید چهل روز بر صداقت و راستی تمرین کند و تحت هیچ شرایطی غیر از راستی بر دل و زبانش جاری نشود و در رابطه با دفع رذایل اخلاقی نیز این گونه است. کسی که بخواهد از خود صفت زشت دروغ را دور کند، باید چهل روز تمرین کند بر این‌که نه به شوخی و نه به جدی دروغی بر دل و زبان او جاری نشود.

در باب احادیث هم گفته‌اند هر کسی که چهل حدیث از احادیث پیامبر ﷺ را از بر کند و بفهمد و در حد توان عازم بر عمل کردن به آن احادیث باشد، خداوند متعال درهای خوشبختی و سعادت را بر او خواهد گشود.

با این مقدمه به استقبال احادیث پیامبر خدا ﷺ در اربعین نووی می‌رویم و شرحی مختصر را پیرامون هر حدیث بیان می‌کنیم.

اوّلین حدیث که اساس و رکن ارزش‌گذاری اعمال ما را تشکیل می‌دهد، طوری که اعمال ما بدون وجود این رکن، مقبول واقع نمی‌شوند، حدیث مشهور

به حدیث اخلاص است. ابتدا کمی پیرامون کلمه‌ی اخلاص و کاربردش در قرآن توضیح می‌دهیم، سپس به بررسی حدیث می‌پردازیم. ارزش هر عملی در گرو نیتی است که پشتوانه‌ی آن عمل قرار گرفته است. اخلاص یکی از شرایط قبول عمل از جانب خداوند است. علما برای هر عملی که عبادت تلقی شود و مقبول درگاه خدا قرار گیرد، دو شرط قرار داده‌اند: یکی این‌که «لوجه الله» باشد، یعنی به خاطر خدا و مخلصانه باشد. دوم این‌که «بوجه الله» باشد، یعنی طبق قانون و برنامه و شریعت خداوندی انجام پذیرد. به عبارت دیگر قلب و قالب آن عمل باید مشروع باشد. لذا خالص بودن و مطابق شریعت بودن هر عملی، آن عمل را مقبول درگاه خداوند می‌گرداند. به همین خاطر است که در جای جای قرآن می‌خوانیم که: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [بینه: ۵] «و فرمان نیافتند جز آن‌که خدا را - در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته‌اند با پاکدلی (دین‌ورز به آیین ابراهیمی)- بپرستند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و این است آیین راستین.» عبادت خدا در کنار اخلاص در دین قرار داده شده است: «**لِيَعۡبُدُوا اللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**» دین در این‌جا به معنی فرمانبرداری و اطاعت است. اخلاص در اطاعت شرط قبول عبادت است. یعنی عبودیت خداوند زمانی مقبول است که مخلصانه باشد و حنفاء یعنی این‌که انسان از تمام جهات و افکار غیرخدایی فاصله بگیرد و به سمت خداوند و برنامه‌ی او بازگردد و بعد از تحقق اخلاص می‌فرماید: «**وَيُقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُوا الزَّكَوٰةَ**» چون بارزترین مظاهر عبودیت و بندگی انسان را اقامه‌ی نماز و ایتاء زکات تشکیل می‌دهد. با اقامه‌ی نماز انسان به خدا متصل می‌شود و با ایتاء زکات انسان به بقیه‌ی مخلوقات از جمله انسان‌ها متصل می‌گردد و اگر توانست این دو جهت ارتباط را حفظ کند، در سایر جوانب هم بسیار موفق خواهد بود.

مفسر گران‌قدر استاد سبحانی بر این باور است که بندگی انسان با برداشتن دو گام آغاز می‌شود: گام اول اقامه‌ی نماز است و گام دوم ایتاء زکات، و بقیه‌ی گام‌ها به شرطی که این دو گام درست برداشته شوند تکرار آن‌ها هستند. واقعیت هم، همین است، انسان برای حرکت کردن از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر تنها دو گام بر می‌دارد و گام‌های بعد تکرار این دو گام هستند.

در جای دیگر خداوند می‌فرماید: «آن‌چه که در درون شماست چه آشکار کنید و چه پنهان نمایید، خداوند به آن آگاه است.» بر همین اساس است که امام نووی حدیث اخلاص را در آغاز کتاب اربعین نووی قرار داده و بسیاری از علمای حدیث هم چنین کرده‌اند.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي حَفْصٍ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: "إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوِ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ".

ذکر رجال به خاطر بیان قوت سند و درجه‌ی حدیث است. این حدیث از طریق عمر فاروق رضي الله عنه روایت شده است که می‌فرماید: شنیدم از پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم که می‌فرماید: «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**: ارزش هر عملی در گرو نیّتی است که آن عمل با خود دارد.» این نکته بسیار مهم است، زیرا مقصود از اعمال، تمام حرکاتی است که از انسان صادر می‌شود، چه حرکات ظاهری که شامل گفتار هم می‌شود و چه حرکات غیرظاهری مانند حرکات قلبی و درونی، و ارزش اعمال ظاهری و باطنی انسان، بستگی به نیّت او دارد. در کلمه‌ی «**بِالنِّيَّاتِ**» حرف «**با**» برای بیان سبب است؛ یعنی ارزش هر عملی به سبب نیّتی است که آن عمل با خود دارد.

به این ترتیب متوجه می‌شویم که اصلاح نیّت اوّلین گامی است که انسان در هر عملی بر می‌دارد، و برای این‌که آن عمل با برکت شود، باید نیّتش را از تمامی تمایلات و خواهش‌های نفسانی و دنیایی خالص گرداند. پیامبر صلى الله عليه وسلم در

ادامه می‌فرماید: «**وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى**: برای هر شخصی است آن چیزی که نیت کرده است.» هر کسی آن دِرَوَد عاقبت کار که کشت. لذا وقتی هر کسی ارزش عملش در گرو نیّتی است که آن عمل با خود دارد، دیگر تکلیف روشن است. در ابتدای طریقمان برای رسیدن به کمالات به تعبیر حافظ:

در ره منزل لیلی که خطرهاست به جان

شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

مجنون بودن در تعبیر حافظ، همان اصلاح نیت است. «**فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ**»، در این‌جا لازم است که کمی در مورد هجرت بگوییم و بعد از آن به معنی کردن این قسمت از حدیث هم بپردازیم:

کلمه‌ی "هجرت" در لغت یعنی ترک کردن، یعنی این‌که انسان چیزی را رها کند و به سمت چیز دیگری برود. مهاجر هم، یعنی کسی که چیزی را رها می‌کند و به سمت چیز دیگری می‌رود. در حدیث دیگر در تفسیر مهاجر آمده است: «**الْمُهاجِرُ مَن هَجَرَ مَا نَهَى الله عَنه**: مهاجر کسی است که چیزی را که خدا از آن نهی کرده است ترک کند.» با توجه به تعریف لغوی "هجرت" می‌توان گفت: مهاجر کسی است که همیشه از وضعیت موجود گریزان و به سوی وضعیت مطلوب در حرکت است؛ حال را نمی‌پسندد، چون می‌داند که می‌تواند آن را تغییر دهد و به حالت بهتری برسد. وقتی که به بهتر رسید دوباره می‌اندیشد و می‌بیند که بهترین هم وجود دارد به همین خاطر از خدایی که محوّل حول و احوال است، خدایی که تغییردهنده‌ی سال‌ها و حال‌هاست می‌خواهد که: «**حَوِّل حَالَنَا إِلَى أَحَسنِ الحَال**»، یعنی به ما کمک کن که از وضعیتی که داریم به سوی وضعیتی که باید داشته باشیم هجرت نماییم. پس هجرت تمام حیات انسان را در بخش مادی و غیرمادی در بر می‌گیرد. به عنوان مثال، کسی که مریض می‌شود به پزشک مراجعه می‌کند تا از حالت ناخوشی به حالت خوشی هجرت

نماید، کسی که هنوز با خدا رابطه و میانه‌ی خوبی ندارد و با او در حال جنگ است، او نیز باید از این حالت هجرت کند و به حالت صلح و آشتی با خدا در آید و بداند که با این هجرت‌هاست که کمالات برایش محقّق می‌شود. لذا هجرت تنها این نیست که از شهری به شهر دیگر انتقال صورت پذیرد، بلکه این هم یک نوع هجرت است که اگر در جایی زمینه‌ی دینداری برای کسی فراهم نبود، به جایی هجرت کند که زمینه‌ی دینداری برایش فراهم باشد. هجرت از رفیق بد، رفقایی که انسان را دچار خواری و ذلت می‌کنند باید از آن‌ها نیز هجرت نمود و به سوی کسانی رفت که مایه‌ی عزّت و شخصیت و کرامت هستند.

بنابراین هجرت تمام حیات را شامل می‌شود. نماز، خود سرشار از هجرت است؛ مقدماتی‌ترین مرحله زمانی است که اذان گفته می‌شود و انسان وضو می‌گیرد، بعد از این‌که وضو گرفته شد، باید از این حالت وضو گرفتن هم هجرت نمود و به سوی قبله‌ی نیاز ایستاد و این خود هجرتی دیگراست. گفتن الله اکبر، قیام، تلاوت سوره‌ی حمد، رکوع، سجده که خود مبارک‌ترین حرکت انسان در نماز و مقرب‌ترین حالت انسان به خداوند را تشکیل می‌دهد همه هجرت هستند، لذا نماز درس هجرت را به انسان می‌دهد. بعد از این‌که نماز پایان می‌یابد دوباره هجرت ادامه پیدا می‌کند زیرا: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ﴾ [عنکبوت: ۴۵] به این ترتیب انسان مسلمان نمی‌تواند مهاجر نباشد و به قول اقبال: قرار نیست سفر کردن انسان تنها از نقطه‌ای به نقطه دیگری باشد، انسان می‌تواند در جای خود باشد، اما مهاجر باشد. به قول ایشان:

سفر اندر حضر کردن چنین است   سفر از خود به خود کردن همین است

سفر اندر حضرکردن، یعنی این‌که انسان در حین مقیم بودن مسافر هم باشد، و بهترین استفاده را از وقتش بکند. اما سفر از خود به خود کردن، یعنی سفر از وضعیتی که داریم به سمت وضعیتی که باید داشته باشیم. زمانی که انسان این هجرت‌ها را انجام داد: «بسوزد مؤمن از سوز وجودش» آن‌وقت است که مؤمن

صاحب احساس و شور و شعور می‌شود، صاحب عاطفه و فکر و اندیشه و جوش و خروش می‌گردد، بی‌تفاوت به محیطش نمی‌نگرد و از این‌که دیگران به سوی آن چیزی که پر از خیر و برکت است نمی‌روند، دردمند است. وقتی که مؤمن صاحب این سوز وجودی شد، می‌تواند بسیاری از گره‌های خود و دیگران را بگشاید. آن وقت دیگر حیات دنیا یک نمونه‌ی بسیار کوچک از بهشت می‌شود.

بنابراین هجرت، همان تربیت است. یک تربیت عملی و تربیتی که انسان را در ابعاد مختلف شخصیتی‌اش رشد می‌دهد، و این یعنی ترک چیزهایی که مطلوب نیستند و رفتن به سوی چیزهایی که مطلوب هستند. بعد از این توضیح در رابطه با هجرت ملاحظه کنید که «**فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ**»، یعنی کسی که جهت مطلوبش را خدا و رسول قرار دهد و بخواهد رضایت آن‌ها را کسب کند «**فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ**»، هجرتش به سوی خدا و رسولش خواهد بود؛ یعنی پاداش هجرت را آن‌ها به او می‌دهند و جزایش تابع عمل اوست. به این ترتیب متوجه می‌شویم، انسانی که "مهاجر الی الله و الرسول" باشد، این نیست که بقیه خوشی‌ها و لذت‌های دنیا را از دست بدهد، بلکه بقیه‌ی لذت‌ها و خوشی‌های دنیا را نیز به دست خواهد آورد، اما تفاوت انسانی که چنین هجرتی را برای حیات خود برمی‌گزیند، با انسانی که چنین هجرتی را انتخاب نمی‌کند در مثالی است که مولوی در مقایسه‌ی یک کشاورز عاقل و یک کشاورز غیرعاقل آورده است. کشاورزی که مجرّب و کاردان است، و کشاورزی که اصول کشاورزی را نمی‌داند. کشاورز عاقل در زمان مناسب آن مقدار گندمی را که دارد در فصلی که فصل کشت است می‌کارد و منتظر می‌شود؛ بعد از مدتی آن را درو می‌کند به قصد این‌که، گندم بیش‌تری درو نماید؛ لذا کشت می‌کند که چند برابر آن را درو کند؛ در ضمن کاه هم خواهد داشت. کشاورز غیرعاقل در زمانی غیرمناسب گندمش را کشت می‌کند؛ اگر از او سؤال شود که چه کاری انجام می‌دهد می‌گوید: می‌خواهم مقداری کاه به دست بیاورم. گندمش را می‌کارد تا کاه درو کند. به قول مولوی: عاقل کسی است که «هر که کارد قصد گندم بایدش.» به قصد گندم باید کاشت،

کاه تابع گندم است. انسان چه بخواهد و چه نخواهد لذت‌ها و خوشی‌ها در دسترس اوست.

«**وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا**»: اگر کسی برای دنیا هجرت کند تا به آن برسد «**أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا**»: یا به قصد ازدواج با زنی هجرت کند، تا او را به‌دست آورد، هجرت او تابع نیّت اوست، چرا که زن یکی از مظاهر دنیاست که به تعبیر وارد در حدیث: «**الدُّنيَا مَتَاعٌ وَخَيرُ مَتَاعِهَا اَلْمَرأَةُ الصَّالِحَةُ**: دنیا متاع است و بهترین متاع دنیا، زن صالحی است که خوب و فرمان‌بر و پارسا باشد.» اگر خوب و فرمان‌بر و پارسا باشد «کند مرد درویش را پادشاه.»

در سیره هم آمده است: کسانی بوده‌اند که به قصد نکاح کردن زنی، مهاجر شده‌اند، و پیامبر ﷺ فرموده است به دستش می‌آورند. ولی چه خوب است انسان همیشه عزّت نفس داشته باشد و برای رسیدن به هدف‌های کوچک هجرت نکند، بلکه اهداف بزرگی را برای هجرتش قرار دهد و در ضمن کسب این اهداف بزرگ، اهداف کوچک هم خود به خود تحصیل خواهد شد، زیرا به قول مولوی:

هر که کارد قصد گندم بایدش　　　کاه خود اندر تبع می‌آیدش

بنابراین «**فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ**»، پس هجرت انسان به سمت چیزی است که به خاطر آن، در مسیر هجرت گام گذاشته است. اگر انسان در مفاد این حدیث دقّت کند، دروسی را که این حدیث می‌خواهد به ما بدهد در خواهد یافت.

بسیاری از علما بر این باورند که این حدیث مدار اسلام است و اسلامِ هر کسی بدون وجود اخلاص مقبول نخواهد بود. اما مردم با این بینش حرکت نمی‌کنند بلکه با توجه به نیت‌هایی که دارند و با استناد به این حدیث، به چندگروه قابل تقسیم‌اند: یک بخش انسان‌های عوامی هستند که تنها به دنبال لذّت‌های دنیایی و مادّی هستند. دسته‌ی دیگر جاهلانه می‌خواهند از مشکلات و مسایل فرار کنند، لذا تن به هجرت به سوی خدا و رسول نمی‌دهند. یک

دسته اهل نفاق هستند: کسانی که در ظاهر دینداری می‌کنند و باطنشان دیندار نیست. دسته‌ی دیگر، عالم هستند و سعی می‌کنند هر کاری را با نیّـت انجـام دهند، چون معتقدند که ارزش عملشان بستگی به نیّت آن‌ها دارد و در غیر این صورت نمی‌توانند منتظر جزا و پاداشی برای عملشان باشند.

حدیث دوم:

بیان اسلام، ایمان و احسان

عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه أَيْضًا قَالَ: "بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، حَتَّى جَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ. فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخِذَيْهِ، وَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنْ الْإِسْلَامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا. قَالَ: صَدَقْتَ. فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ! قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ الْإِيمَانِ. قَالَ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ. قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ الْإِحْسَانِ. قَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّك تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاك. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ السَّاعَةِ. قَالَ: مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنْ السَّائِلِ. قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا؟ قَالَ: أَنْ تَلِدَ الْأَمَةُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ. ثُمَّ انْطَلَقَ، فَلَبِثْنَا مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: يَا عُمَرُ أَتَدْرِي مَنْ السَّائِلُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ

این حدیث، حدیث جامع و شاملی است که در مورد سه مطلب اساسی و سه اصطلاح قرآنی: اسلام، ایمان و احسان سخن می‌گوید که با فهم آن‌ها تا حدود زیادی انسان از لحاظ شخصیتی می‌تواند متحوّل گردد و شخصیت واقعی خود را بازیابی کند و اهل اسلام، ایمان و احسان شود.

بسیاری از مسلمان‌های عصر حاضر در رابطه با اصول دین از آگاهی کافی برخوردار نیستند و از زندگی دیندارانه فاصله‌ی زیادی دارند، زیرا مفاهیمی را که از دین گرفته‌اند مفاهیمی سطحی و ظاهری است. به نسبت مسأله‌ی حق و باطل و خیر و شر دیدگاه واضح و روشنی ندارند. اگر انسان در رابطه با این حقایق، از دیدگاهی روشن برخوردار نباشد، نمی‌تواند انسان سالم و صالحی باشد. به همین خاطر امام مسلم، کتاب صحیحش را با این حدیث آغاز کرده و بعد از این‌که از مقدّمه‌ی صحیح مسلم فارغ می‌شود به شرح این حدیث می‌پردازد، و معتقد است که جامع اصول دین است. فهم این حدیث به ما عقیده‌ای را می‌آموزد که بتوانیم آن را اجرایی و عملی کنیم، عواطف و افکارمان را به عنوان مسلمان تصحیح می‌کند. برنامه‌ریزی برای حال و آماده شدن برای آینده و این‌که ما اگر فهممان را در رابطه با کتاب و سنّت اصلاح کنیم، این خود منشأ تحوّلات عظیمی در شخصیت ما و دیگران خواهد بود.

این حدیث را عبدالله بن عمر خطاب رضی الله عنهما روایت می‌کند و می‌گوید که پدرم عمر بن خطاب به من گفت: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. مردی داخل شد که لباس سفیدی پوشیده بود، دارای موهای بسیار سیاهی بود، اثر مسافرت بر او پیدا نبود و کسی از ما هم او را نمی‌شناخت. این فرد آمد و در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست، زانوهایش را به زانوهای وی تکیه داد و دو دستش را بر روی دو رانش گذاشت، سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد، از اسلام برای من صحبت کن و اسلام را برای من تعریف کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اسلام آن است که حاضر و ناظر باشی بر این حقیقت که هیچ فرمانروا و فریادرسی غیر از ذات الله وجود ندارد و شهادت بدهی که محمد فرستاده و

پیامبر خداست. بعد از آن باید عملاً بندگی‌ات را ثابت کنی و اثبات بندگی هم عبارت است از این‌که انسان دارای رابطه‌ای درست و استوار با خدا در قالب اقامه‌ی نماز باشد و نماز را اقامه کنی و زکا ت را اداء نمایی و روزه‌ی رمضان را بگیری و اگر استطاعت داشتی، به حج خانه‌ی خدا بروی.

ملاحظه می‌کنید که اسلام بر پنج رکن بنا شده است که اگر یکی از آن‌ها را نداشته باشید اسلامتان ناقص است. شهادت دادن، در حقیقت یک تکلیف است؛ تکلیفی که زن و مرد، کوچک و بزرگ و همه را شامل می‌شود و بایستی فرمانبردار خدایی شوند که تنها فرمان او شایسته است و اگر کمکی خواستند تنها از او بخواهند، چون فریادرس تنها و تنها اوست و فقط او کمک می‌کند و تنها دستورات او را بپذیرند:

اِیّاک نعبدست زمستان دعای باغ   اندر بهار گوید ایاک نستعین

باغ در زمستان شکوفه و برگ و میوه ندارد و مشغول دعا و عبودیت است. دعای باغ در زمستان به قول مولوی "اِیّاک نعبد" است و وقتی که بهار فرا می‌رسد و شکوفه‌ها شکفته می‌شوند، آن‌جاست که باغ دست به دعا می‌شود که خدایا این شکوفه‌ها نریزند تا به ثمر برسم. حیات دنیا محرابی است که همه‌ی کاینات در آن به بندگی خدا مشغولند و کسی که از بندگی خدا سرباز می‌زند به راستی زیانکار است.

ادای تکالیف یکی از راه‌های سالم‌سازی شخصیت است. اگر انسانی بخواهد شخصیت سالمی داشته باشد باید اهل ادای تکالیف باشد که با انجام دادن این تکالیف صحّت و سلامتی به انسان روی می‌آورد. انجام دادن تکالیف آن‌چنان سلامتی را به روح انسان هدیه می‌کند که خوردن غذاهای مقوّی از دادن آن به جسم عاجزند. لذا همچنان که ما برای سلامتی جسم نیازمند تغذیه‌ی سالم هستیم، برای سلامتی روح هم نیازمند تغذیه‌ی سالم هستیم و این غذای سالم همان تکالیف اسلام مانند نماز، روزه، زکات و ... می‌باشند.

«**قَالَ: صَدَقْتَ**»: گفت: راست می‌گویی. عمر فاروق ﷛ می‌گوید: ما تعجّب می‌کردیم که خودش می‌پرسد و خودش هم تصدیق می‌کند.

دومین سؤال من این است که به من بگویی ایمان چیست؟ ایمان هم آن چیزی است که به شما امنیّت و آرامش می‌دهد؛ ارکان آن این است که به خدا و فرشتگانش و به کتاب‌هایش و به رسولان و روز قیامت و به قدَر از خیر و شر ایمان داشته باشی. فهم این حدیث هم در باب اسلام و بیش‌تر در باب ایمان ما را از لحاظ عقیدتی به قناعت کافی می‌رساند.

سؤال دیگر این‌که احسان چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: بندگی کنی خداوند را، مانند این‌که او را می‌بینی، و اگر تو او را نبینی یقین داشته باش که او تو را می‌بیند.

گفت: در رابطه با قیامت برای من صحبت کن. پیامبر ﷺ فرمود: آن کسی که در رابطه با قیامت مورد سؤال واقع شده یعنی من، عالم‌تر از کسی که سؤال می‌کند، نیست. گفت: پس علایم و نشانه‌های قیامت را به من بگو. پیامبر ﷺ فرمود: این که کنیزکان، کسانی را به دنیا می‌آورند که رئیس و آقای آن‌ها می‌شوند و به آن‌ها امر و نهی می‌کنند. اشاره‌ای به آن دارد که اوضاع به هم می‌ریزد و ارزش‌ها به ضد ارزش تبدیل می‌شوند.

اسب تازی همه مجروح به زیر پالان　　　طوق زرین همه بر گردن خر می‌بینم

و در حدیث دیگر آمده است که کسی سؤال کرد که چه وقت قیامت می‌آید؟ پیامبر ﷺ فرمود: وقتی که کارها به دست نااهلان سپرده شود.

پابرهنگان و چوپانان و فقیران در برج‌سازی با هم به رقابت پردازند. نوکیسه‌ها و میلیاردرهای یک شبه پیدا می‌شوند و پول‌های نجومی را به جیب می‌زنند. این‌ها نشانه‌های قیامت است.

عمر فاروق ﷛ می‌گوید: آن شخص بعد از این‌که این سؤال‌ها را مطرح کرد بلند شد و رفت. در ادامه می‌گوید: من کمی درنگ کردم سپس پیامبر خدا ﷺ به من گفت: ای عمر، می‌دانی این شخص چه کسی بود؟ گفتم: خدا و

رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: این جبرئیل بود و آمده بود که دین شما را این چنین، به شما بیاموزد.

شرح حدیث:

اسلام در لغت به معنی تسلیم کردن و سالم گردانیدن است (سالم گردانیدن کسی یا چیزی را). لذا مُسلِم به کسی گفته می‌شود که عملیات سالم‌سازی و سالم کردن را در رابطه با خود و دیگران انجام می‌دهد و از لحاظ شخصیتی به سلامتی رسیده باشد و با هرگونه ناسالمی و ناسلامتی مخالفت نماید. شخصیت هم دو بخش دارد: ۱- بخش مادّی و جسمی. ۲- بخش غیرمادّی و روحی.

مسلمان کسی است که در هر دو بخش سلامت داشته باشد و اگر یکی از این دو بعد دچار عدم صحّت و ناسلامتی شد، انسان باید نگران شود.

اگر ما با این بینش حرکت کنیم، مسواک زدن ما عبادت است و ترک آن گناه است؛ لذا باید حواسمان باشد که در راستایی حرکت کنیم که سلامت جسمی و روحی ما به خطر نیفتد، آن وقت دنیا بسیار زیبا می‌شود، چرا که اگر به کسی سلام می‌کنیم، به او اعلام می‌کنیم که از طرف ما کم‌ترین ضرری به تو نخواهد رسید.

با فهم دقیق معنی اسلام و مُسلِم، مسلمانان از این حالتی که دارند فاصله می‌گیرند و به حالت مطلوب‌تری خواهند رسید. در غیر این صورت مشکلات به قوت خود باقی خواهند ماند، زیرا به قول سنایی:

تو خواهی دردها درمان کنی اما به بی‌دردی

تو خواهی صعب‌ها آسان کنی اما به آسانی

مترس از جان‌فشانی چون طریق عشق می‌پویی

چو اسماعیل باید سر نهادن روز قربانی

نمی‌توان بدون هزینه کردن و گذشتن از محبوبات به مبرورات رسید.

تعبیر قرآن هم برای اسماعیل و ابراهیم علیهماالسلام همین است. آن‌گاه که به او می‌گوید: پسرم، در خواب می‌بینم که سرت را می‌برم. اسماعیل هم تسلیم می‌شود و می‌گوید: ﴿يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ [صافات: ۱۰۲] «ای پدر، هر آن‌چه را که به آن امر شده‌ای انجام بده، ان‌شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت.» ﴿فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ ۝١٠٣ وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ۝١٠٤ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ۝١٠٥﴾ [صافات: ۱۰۳] «پس چون هر دو تسلیم شدند، و سلامت کامل شخصیتی یافتند و ابراهیم فرزندش را برای کشتن به روی صورتش بر زمین خواباند. در آن حال خطاب کردیم یا ابراهیم، تو در امتحان قبول شدی و خوابت را تصدیق نمودی.»

هم چنین اسلام به عنوان اسم برای دینی که خداوند بر پیامبر ﷺ نازل کرده به کار رفته است، همان‌طور که در این آیه می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [مائده: ۳]

بعضی از اوقات کلمه‌ی اسلام به اعمال ظاهری اطلاق می‌شود، چنان‌که در حدیث اشاره شد: اسلام، شهادتین و اقامه‌ی نماز و ایتاء زکات و روزه گرفتن و حج بجای آوردن است. اما اگر همراه با تصدیق قلبی نباشد، نمی‌توان نام اسلام را بر آن گذاشت.

اما غذاهای روحی برای تأمین سلامت شخصیت اسلامی متنوع هستند. بعضی از این غذاها روزانه هستند، مانند نماز که روزی چند بار اقامه می‌شود. بعضی از آن‌ها مانند زکات و روزه غذای سالانه هستند، و بعضی دیگر غذای عمر هستند، مانند حج که در تمام عمر یک بار است و قید استطاعت دارد. روزه هم در صورت

عدم وجود عذر شرعی از قبیل مرض و سفرِ جایز انجام می‌شود. زکات هم قید استطاعت دارد و باید مال به حد نصاب برسد، اما نماز قید استطاعت ندارد و باید در هر شرایطی و به هر شکلی اقامه شود و مهم این است که ذکر خدا تحقّق یابد.

لذا اسلام صحیح، در حقیقت باید از یک پشتوانه‌ی ایمانی برخوردار باشد، عملی که انسان انجام می‌دهد بدونِ تصدیق قلبی یا به تعبیر وارد در حدیث پیشین بدون وجود اخلاص، انسان را به سمت نفاق خواهد برد و نه تنها در آن به اصطلاح سلامتی نیست بلکه مرض و عدم صحّت است.

می‌گویند مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: چه بخشی از اسلام را من انجام بدهم از همه‌اش بهتر است؟ فرمود: «مردمان را اطعام کن و به هر کس که می‌شناسی و یا نمی‌شناسی سلام کن.»

در حدیث دیگر آمده است که کدام یک از مسلمانان از همه بهتر است؟ فرمود: مسلمانی که دیگران از اذیت و آزار زبان و دستش در امان باشند، و سایر مسلمین از ضررها و اذیت و آزار او محفوظ باشند.

"ایمان" از ماده‌ی امن به معنی به آرامش رسیدن است. اگر صحّت و سلامت در جسم باشد، آرامش و امنیت حاصل می‌شود، در غیر این صورت با بروز هر مشکلی امنیّت و آرامش به هم می‌ریزد. لذا وجود آرامش و ایمان در گرو سلامتی و صحّت است و اسلام بسترساز ایمان است.

منظور از سلامتی، سلامت جسمی و روحی است، هرچه قدر از لحاظ جسمی و روحی سلامتی و صحّت موجود باشد، به همان اندازه از لحاظ شخصیتی امنیّت و آرامش ایجاد می‌شود. در سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴ آمده است: ﴿قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا﴾ : «اعراب به پیامبر ﷺ گفتند: ما ایمان آوردیم. به آن‌ها بگو که: شما ایمان نیاورده‌اید بلکه بگویید اسلام آوردیم.» ایمان امری قلبی و درونی است و با ادعا ثابت نمی‌شود. تا وقتی که اهل اسلام و ادای تکالیف و تسلیم نشوید اهل ایمان هم نخواهید شد. با

انجام تکالیف است که ایمان قوت می‌یابد. بنابر این هرچه ادای تکالیف در انسان بیش‌تر شود ایمان هم قوی‌تر می‌شود و هر چه ادای تکالیف در انسان کم‌تر شود ایمان هم ضعیف‌تر می‌شود، ﴿وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡ﴾ : «تا زمانی که اهل ادای تکالیف نشوید، ایمان در قلب‌هایتان داخل نشده است.»

«**أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» یعنی نفی حقّ عبادت از هرکسی غیر از خدا؛ و این‌که انسان اعلام کند که من حاضر و ناظر هستم بر این‌که فریادرس و فرمان‌روا تنها خداست و بس. شهادت بر حقّانیت رسالت پیامبر هم به این معناست که او از طرف خدا آمده و کتابش را به او نازل کرده و امین بر دین خود قرار داده و مکلّف به تبلیغ دینش نموده است؛ او هم این مسؤولیت و وظیفه را کاملاً انجام داده که این بخش دوم شهادت است، که بدون این بخش، شهادت انسان کامل نیست. وقتی انسان این شهادت را در حد توان تطبیق کند از او شخصیت شاهد و شهید ساخته خواهد شد.

انسان شاهد بر حقّانیت خدا و رسولش اگر در بستر بیماری هم بمیرد و خدا را شاهد و ناظر بر همه‌ی اعمال خود بداند و تنها او را فرمان‌روا و فریادرس واحد و یگانه بشناسد، شهید است و با هر بار گفتن أشهد أن لا إله إلاّ الله در نماز و در هر جای دیگر تجدید شهادت می‌کند؛ این تجدید شهادت است که او را در مقام شهید و شاهد قرار می‌دهد.

بعد از بیان شهادتین، یعنی شهادت بر حقّانیت خدا به عنوان تنها معبود و معین، و بر حقّانیت رسول خدا، انسان می‌تواند عبودیت خود را کامل انجام دهد و حامل امانتی شود که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از پذیرفتنش سرباز زده‌اند. عبودیت و بندگی نتیجه‌ی شهادت انسان برای خدا و رسول اوست؛ پس هر چه‌قدر انسان در شهادتش صادق باشد به همان اندازه در مسیر عبادت هم موفّق خواهد شد، و هر چه‌قدر در فهم مسأله‌ی شهادت ضعیف باشد به همان اندازه در باب عبودت و بندگی هم ضعف خواهد داشت.

در واقع در بحث شهادتین، شاهد به کسی گفته می‌شود که حاضر و ناظر بر وقوع چیزی یا کاری باشد؛ انسانی که شهادتین را بر زبان جاری می‌کند زمانی این شهادت مفهوم واقعی خود را پیدا خواهد کرد که زبان و قلبش شهادتین را با هم تصدیق کنند. از همه مهم‌تر با اعمال و حرکاتش در مسیری حرکت کند که ثابت‌کننده‌ی حقّانیت فرمانروایی و فریادرسی خدا باشد، و این‌که محمد، پیامبر و فرستاده‌ی اوست، باشد. لذا شاهد شدن انسان با توضیح تفصیلی که بیان گردید یکی از رسالت‌های مهم انسان در حیات است و یکی از راه‌های سالم ساختن شخصیت است، و مسلم بودن انسان در تعریف اسلام، مستلزم شاهد و شهید شدن انسان در مسیر حیاتش است؛ یعنی این‌که در حیات خود تنها فرمان خداوند را روا و شایسته‌ی عمل کردن بداند و در این مسیر اگر دچار کمی و نقص و ضعیفی شد، فقط از او کمک بخواهد و الگو و اسوه‌ی خود را در چگونگی تحقیق شهادت، پیامبر خدا ﷺ قرار دهد.

اکنون به بیان بخش دیگری از تکالیف که با انجام دادن آن‌ها انسان بخش دیگری از شخصیت خود را به دست می‌آورد می‌پردازیم، و آن عبارت است از اقامه‌ی نماز. انسان در مسیر عبودیت و بندگی دو گام برمی‌دارد که اگر این دو گام را درست بردارد بقیه‌ی گام‌ها تکرار این دو گام خواهد بود.

اقامه نماز در لغت یعنی راست گردانیدن نماز. برای این‌که معنی اقامه‌ی نماز را بفهمیم بایستی مقابل آن را در قرآن بیابیم که اضاعه‌ی نماز است. اضاعه یعنی ضایع ساختن و نابود کردن. اساس انحراف انسان بعد از این‌که به خاطر پیروی از فرمان غیرخدا، و غیرخدا را به فریاد خواستن دچار ناسلامتی شخصیتی شد، از عدم اقامه‌ی نماز شروع می‌شود، به جای این‌که نماز را اقامه کند، اضاعه می‌کند، در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی مریم آمده است: ﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِ﴾ یعنی بعد از سپری شدن دوران اهل صلاح و تقوا افرادی به جای آن‌ها به سر کار می‌آیند که اولین خصوصیت و بارزترین مظهر انحراف آن‌ها این است که نماز را ضایع می‌کنند. از همین‌جا می‌فهمیم که شروع انحراف انسان

با سبک شمردن امر نماز است. هر چه‌قدر که انسان نماز را با ارزش بداند به همان اندازه می‌تواند در مسیر خیر و صلاح گام بردارد، و بالعکس اگر اهـل اقامـه‌ی نماز نباشد، از لحاظ فکری دچار انحراف و آشفتگی و بیماری‌های گوناگون مـی‌شـود و نتیجه‌ی مبتلا شدن انسان به این بیماری‌ها "اتباع الشهوات" است، یعنی پیـروی از شهوت‌ها و نتیجه "غیّ" می‌شود؟ ﴿فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا﴾ یعنی هم هـدف، و هـم راه رسیدن به هدف را گم می‌کنند.

بـا دو قبلــه در ره توحیــد نتــوان رفــت راســت

یــا رضــای دوســت بایــد یــا هــوای خویشــتن

رضای دوست، یعنی اتبـاع هـدی. و هـوای خویشـتن یعنـی اتبـاع هـوی. بنابراین:

چو امروز آتـش شـهوت بکشـتی بـی‌گمـان رسـتی

وگرنــه تــف آن آتــش تــو را هیــزم کنــد فــردا

«**إيتاء زكاة**» ایتاء یعنی آسان دادن چیزی و راحـت بخشـیدن آن بـا میـل و رغبت. تفاوتش با إعطاء این است که اعطاء ممکن است همراه با منّت گذاشـتن باشد و با میل و رغبت انجام نشود، اما ایتاء یعنی بـا میـل و رغبـت تمـام انجـام دادن. کلمه‌ی زکات از «**زَكَتْ الشَّجَرَةُ**» آمده است؛ یعنی درخت به بار نشسـت. و درخت زمانی که کاملاً از خاک، آب، هوا و نور اسـتفاده کنـد، ثمـر کـاملش را می‌دهد، آن وقت گفته می‌شود این درخت به حد زکـات رسـیده اسـت. کلمـه‌ی زکات مصدر است از ماده‌ی (**زَكا، يَزْكُو**). وقتی که گفته شـد «**زَكَت الشجرة**» یعنی درخت کاملاً رشد کرد و به بار نشست و آماده‌ی بهره‌برداری شد.

مال را می‌توان به درخت تشبیه نمود که بعد از رسیدن به حد نصـاب یعنـی ثمردهی برای ادامه‌ی رشد نیازمند بخشیدن ثمرات خـود مـی‌باشـد. لـذا ادای

زکات عاملی برای سالم‌سازی شخصیت از بیماری و آفت بخل در وجود انسان است تا سخاوت و کرم شکوفا گردد. اما زکات تنها به مال تعلّق نمی‌گیرد، بلکه هر چیزی که در انسان به بار نشست باید محیط هم از آن ثمرات بهره‌مند شود. با اندکی تأمّل در آیات قرآن درمی‌یابیم که زکاتی که در مدینه واجب شده غیر از زکاتی است که در مکّه واجب گردیده است. ما در اکثر آیات در کنار "اقامه‌ی صلاة"، "ایتاء الزکاة" را هم داریم، پس قرار نیست این زکات در مدینه واجب شده باشد، بلکه زکات در مکّه واجب شده است اما در مدینه نصاب تعیین شد. پس تمام نعماتی که در اطراف انسان و در دسترس او قرار دارند وسایلی در جهت تزکیه شخصیتش به شمار می‌روند.

اسلام شخصیت، یعنی سالم ساختن شخصیت و حفظ آن از مبتلا شدن به دردها و امراض مختلفی که انسان در معرض آن‌هاست.

در ارتباط با مسأله‌ی ایتاء زکات می‌توان جامعه را به سه گروه تقسیم کرد:

گروه اول: کسانی که توان کسب و کارشان کم‌تر از نیازشان است، مثلاً روزی ۱۰۰ تومان درآمد دارند در حالی که نیازشان ۲۰۰ تومان است.

گروه دوم: کسانی که توان کسب و کارشان با نیازشان برابر است، یعنی۱۰۰ تومان درآمد دارند و ۱۰۰ تومان هم هزینه می‌کنند.

گروه سوم: کسانی که بیش‌تر از احتیاج خودشان به‌دست می‌آورند، مثلاً ۵۰۰ تومان درآمد دارند و ۱۰۰ تومان هزینه می‌کنند.

در رابطه با این سه گروه، گروه دوم ظاهراً مشکلی ندارند، اما در رابطه با گروه اول و گروه سوم باید گفت: فردی که ۱۰۰ تومان درآمد دارد و نیازش با ۲۰۰ تومان برآورده می‌شود، و گروه سوم که ۵۰۰ تومان درآمد دارد اما نیازش با ۲۰۰ تومان برآورده می‌شود. برای ایجاد تعادل در درآمدها و هزینه‌ها، کمبود گروه اول را دولت از محل زکات تأمین می‌کند و از گروه سوم زکاتش را دریافت می‌کند.

بنابراین زکات حقّی است که باید داده شود تا توزیع عادلانه‌ی ثروت در جامعه تحقّق یابد. نابسامانی اقتصادی موجود، ناشی از این است که دستورات و حدود خدایی در رابطه با حقوقی که به مال تعلّق می‌گیرد رعایت نمی‌شود و اگر این دستورات در جامعه رعایت شود این همه فقر و بدبختی و بیچارگی را شاهد نخواهیم بود. با این توضیح، قرآن می‌فرماید: ﴿وَيَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ﴾: «از تو ای پیامبر سؤال می‌کنند که چه چیزی را انفاق کنند؟ ﴿قُلِ ٱلْعَفْوَ﴾: «بگو: آن‌چه را که عفو است.» عفو در لغت به معنی مازاد بر هزینه‌های خوراک، پوشاک، مسکن و پس‌انداز متعارف است.

از طرفی می‌دانیم فقر اقتصادی عامل بسیاری از معاصی و گناهان و بدبختی دیگران در جامعه‌ی بشری است. در عین حال اسراف و کنز هم هر دو حرام است و اگر فردی دچار این آفات گردید سلامت شخصیتش از بین می‌رود و تنها در صورتی می‌تواند اهل تزکیه شود که خود را از این امراض برهاند.

در کتاب‌های فقهی زکات به زکات واجب و غیر واجب و مستحب تقسیم شده است، در حالی که همه‌ی این‌ها نام‌های مختلف برای شیء واحد هستند. یعنی زکات گفته می‌شود چون زمینه‌ی رشد و شکوفایی استعدادهای بالقوه‌ی انسان‌ها را فراهم می‌کند. انفاق گفته می‌شود از ماده‌ی "نفق" گرفته شده است؛ "نفق" یعنی تونل، یعنی فردی که مالش زیاد شد با تونل زدن آن مال را وارد جامعه می‌کند و جامعه هم از آن بهره‌مند می‌شود. پس انفاق نوعی تونل زدن به مال است برای این‌که دیگران هم از آن استفاده کنند.

در لغت آمده است که «أَنْفَقَ مَالَهُ» یعنی به مالش تونل زد، مثلاً اموالی در یک انبار روی هم انباشته شده، در این انبار یک تونل زده می‌شود و کم کم این مال از طریق تونل به جامعه سرازیر می‌شود و به فرد تونل زننده، "مُنفِق" گفته می‌شود. تعبیر دیگر قرآن برای این موضوع در سوره‌ی ماعون هست که

می‌فرماید: ﴿وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ﴾، یکی از خصوصیات انسان‌هایی که به آخرت ایمان ندارند این است که "ماعون" را منع می‌کنند. ماعون بر وزن فاعول صیغه‌ی مبالغه است، یعنی چیزی که قرار است همیشه جاری و در جریان باشد، آن‌ها مانع جریان یافتن آن می‌شوند؛ از کم‌ترین چیزهایی که مایحتاج عمومی است تا برسد به چیزهای مهم‌تر.

به زکات صدقه گفته می‌شود چون تصدیق‌کننده‌ی ایمان است. قرآن تعبیر صدقه را برای زکات واجب به کار برده است. خداوند در سوره‌ی توبه آیه‌ی ۶۰ می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ﴾ این آیه هشت صنف را معرفی می‌کند که استحقاق دریافت زکات را دارند. خداوند میان زکات و صدقه و فدیه و کفاره و انفاق هیچ فرقی نمی‌گذارد. پس زکات یکی از تکالیف ماست؛ برای این‌که سلامت شخصیتمان را حفظ نموده و مسلمان بودنمان را تضمین کنیم. اگر ما احکام خداوند و در رأس همه زکات را دقیقاً اجرا کنیم بسیاری از مشکلات اقتصادی قابل حل خواهد بود. نکته‌ی دیگر این است که آیا زکات دادن تنها محدود به چند مورد خاص است؟ مثلاً در کتاب‌های فقهی پرتقال و برنج و عسل و زعفران و ... مشمول زکات نمی‌شوند در حالی که ما دلیل قاطع در قرآن داریم که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبۡتُمۡ وَمِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [بقره: ۲۶۷] یعنی باید از درآمدتان با لحاظ نمودن شرایط انفاق نمایید. و نکته‌ی دیگر این‌که خداوند فرموده است: ﴿وَمِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾، یعنی هر چیزی که برای شما از زمین خارج می‌کنیم باید زکاتش را بدهید و نباید زکات را در گندم و جو و ... محصور کرد. در کتاب‌های فقهی هم با توجه به آن زمان که تنها همین محصولات موجود

بوده این محدودیت لحاظ گردیده است، والله اعلم. اما چگونگی محاسبه‌ی زکات به عنوان مثال پرتقال بعد از برداشت و فروش محصول مثلاً اگر دو میلیون تومان شد باید زکات دو میلیون تومان پرداخت شود.

با این بینش، ادای زکات عامل اساسی در رشد و بالندگی شخصیت بوده و هدف از آن، تزکیه و تهذیب انسان از رذایل و آراستن آن به فضایل می‌باشد.

«**و تَصومَ رمضان**»، روزه‌ی ماه مبارک رمضان هم شبیه نماز است که در این‌جا به اختصار به حکمت‌های صیام رمضان اشاره می‌کنیم و این‌که روزه هم به عنوان یک تکلیف می‌تواند تا حدود زیادی ما را در مسیر اصلاح و سالم‌سازی شخصیت یاری نماید.

"صیام" در لغت یعنی محکم خودداری کردن، اما صوم یعنی خودداری کردن، و در قرآن تعبیر صیام آمده است. طبیعتاً انسان دارای یک سری نیازهاست که اگر این نیازها به صورتی منطقی پاسخ داده نشوند انسان را دچار انحراف و نامتعادلی می‌کنند اما اگر به تعادل رسیدند، خادم انسان خواهند بود و او را به کمالاتی می‌رسانند. لازم به یادآوری است که خداوند با علم و حکمتش در طول یک سال، یک دوره‌ی آموزشی یک ماهه برای بندگانش گذاشته که در این دوره آموزشی، راه‌هایی را که می‌توانند برای سالم‌سازی شخصیتشان به کار گیرند بازآموزی کنند، و این دوره‌ی آموزشی روزه است. حضور در این دوره بر بندگان خدا واجب شده است. در قرآن به دو مورد که باطل‌کننده‌ی این دوره‌ی آموزشی هستند اشاره شده است: یکی خوردن و آشامیدن و دیگری عمل جنسی است. این دو کار در زمانی که انسان روزه است بر او حرام هستند و اگر هر کدام از این کارها را انجام بدهد روزه‌اش باطل می‌شود و هدف دوره‌ی آموزشی محقق نخواهد شد. تمایل انسان هم به این دو کار بسیار بیش‌تر از بقیه‌ی چیزهاست، یعنی همان شهوت بطن و شهوت فرج. اگر انسان موفق شد این دو را کنترل کند در بقیه‌ی زمینه‌ها بسیار آسان‌تر می‌تواند سایر

شهواتش را کنترل کند. خداوند در قرآن در باب روزه می‌فرماید: ﴿وَكُلُواْ وَٱشْرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ مِنَ ٱلْخَيْطِ ٱلْأَسْوَدِ مِنَ ٱلْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيْلِ﴾ [بقره: ۱۸۷]، یعنی بخورید و بیاشامید تا وقتی که فجر دمید بعد از آن روزه‌تان را تمام کنید تا شب. این در قسمت خوردن و آشامیدن بود؛ در رابطه با عمل جنسی هم می‌فرماید: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمْ﴾ [بقره: ۱۸۷] «در شب‌های ماه رمضان نزدیکی کردن برای شما حلال است.» از دو آیه نتیجه می‌گیریم که خداوند در این دو زمینه قاطع و روشن فرموده که شما باید از خوردن و آشامیدن و از عمل جنسی در زمانی که روزه هستید پرهیز کنید. اگر انسان در این دو زمینه خود را مصون کرد، در بقیه‌ی زمینه‌ها تابع شهوات نمی‌شود و اگر هم بشود، بسیار جزیی خواهد بود. خداوند روزه را در همین راستا تشریع فرموده است که در این دو زمینه انسان را کنترل کند و به او بیاموزد بنده‌ی شکم و شهوت نباشد.

بعد از روزه‌ی رمضان یکی دیگر از تکالیفی که باید انجام بدهیم «**تحجَّ البیتَ إن استطاعَ إلیه سبیلاً**» حج خانه‌ی خدا در صورت امکان است. باید یادآور شویم که تنوّع تکالیف به این دلیل است که هر کدام از آن‌ها اثر تربیتی خاص خود را دارد، اگر غیر از این بود، می‌فرمود که تنها نماز بخوانید کافی است؛ در حالی که آن اثری را که نماز دارد روزه ندارد، و آن اثری را که زکات دارد نماز ندارد. لذا هر کدام اثر تربیتی و تزکیه‌ای خاص خود را دارد. به همین خاطر است که پیامبر خدا ﷺ این تکالیف را به استناد قرآن بیان فرموده است، زیرا قرآن هم تکالیف متعددی را بر بندگان واجب کرده است و با انجام هر تکلیفی بخشی از شخصیت انسان رشد، ارتقاء، تزکیه و تربیت پیدا می‌کند.

انسان در طول حیاتش مسؤولیت‌های متعددی دارد که از میان آن‌ها سه مسؤولیت اهمّیّت بیش‌تری دارند. یک مسؤولیت از زمانی که چشمش را باز می‌کند و قدرت تشخیص پیدا می‌کند آغاز می‌شود که مسؤولیت اخذ و عطاء است، یعنی مرتب باید مشغول گرفتن و آموختن باشد و بعد از آن تطبیق و عملی کند و به دیگران انتقال دهد. یک مرحله گرفتن است، یک مرحله تبدیل کردن آن به عمل است و سپس به دیگران انتقال دادن. مسؤولیت دیگرش حج رفتن است اگر تواناییش را داشت. حج یعنی تمرین بندگی و در حقیقت یعنی تمرین توحید. حج رفتن برای این است که انسان تکلیفش را با خدا روشن کند و برود و از نزدیک با او بیعت کند. حج یعنی راست گردانیدن جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌ها. مسؤولیت سوم هم این است که یک خانه‌ی مسلمان تشکیل دهد تا به دیگران بگوید که من با مسلمان بودنم می‌توانم خانه‌ای داشته باشم که مکان سکونت و امنیت و آرامش باشد و دیگران هم در کنار من احساس آرامش کنند و دوست داشته باشند که از چنین خانه‌ای برخوردار باشند.

بعد از بیان اسلام در این حدیث به بیان شرح ایمان می‌پردازیم. در قسمت دوم از حدیث آمده است که این شخص خطاب به پیامبر ﷺ عرض کرد: در رابطه با ایمان برای من سخن بگو. و پیامبر در پاسخ می‌فرماید: «**أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ.**» در این‌جا پیش از این‌که به شرح ایمان به خدا و ملائک و دیگر ارکان ایمان بپردازیم، ضروری است کمی پیرامون مسأله‌ی ایمان، سخن بگوییم.

با توجه به معنی لغوی اسلام یعنی سالم گردانیدن شخصیت از هرگونه آفت، نقص و ضعف، چه در جنبه‌ی مادّی و جسمی و چه در زمینه‌ی روحی و معنوی، که این دو سلامتی مقارن و در راستای همدیگر هستند و هر کدام به شکلی مستلزم سلامتی آن دیگری است. در معنی ایمان هم گفته شده که به امن و آرامش رسیدن است، و این مستلزم آن است که انسان در آغاز آمِن شود و بعداً مؤمِن، که آمن شدن اسم فاعل است از ماده‌ی "أَمِنَ" و مؤمن شدن اسم فاعل

است از ماده‌ی "**ایمان**" و می‌دانیم که معنی تعدّی در باب إفعال هست که در ثلاثی مجرد (أَمِنَ) شاید نباشد. لذا مؤمن یعنی کسی که خود به این امنیّت و آرامش رسیده است و در صدد انتقال این امنیّت و آرامش از خود به دیگران است. جامع‌ترین تعریف امنیّت با استناد به قرآن عبارت است از حالتی که انسان خوف و ترسی در ارتباط با آینده و حزن و اندوهی در ارتباط با گذشته نداشته باشد.

اما ایمان که عبارت است از به امن رساندن، دارای دو رکن شناخت و تسلیم است. شناخت در ارتباط با خداوند و بقیه‌ی ارکان و مسایل ایمانی و بعد از آن به مقتضای شناخت، تسلیم شدن و حرکت کردن که متمّم و مکمّل یکدیگرند.

حال به بیان اوّلین بخش از مسایل ایمانی که ایمان به خداست می‌پردازیم:

ایمان به خدا یعنی شناختن خدا از روی اسماء و صفاتش، شناختن خدا از روی آیاتش، و بهترین دلیل و وسیله برای شناخت خدا، شناختن کتابش (قرآن) است. هر کسی این قرآن را خوب بشناسد به اندازه‌ی معرفتی که در ارتباط با قرآن پیدا می‌کند به همان اندازه صاحب آن را می‌شناسد. می‌دانیم یکی از شاخصه‌های شناخت و ارزشیابی در رابطه با هرکس کلام اوست. لذا چنان‌که ارزش انسان‌ها را زبانشان و کلماتی که بر زبان جاری می‌شود تعیین می‌کند، و این کلمات می‌تواند انسان را به عرش اعلی برده و بالاتر از ملائک بنشاند و در عین حال می‌تواند او را به حضیض ذلت بکشاند، به همین خاطر است که پیامبر خدا ﷺ در حدیث دیگر می‌فرماید: «یکی از خطرناک‌ترین عواملی که به تنهایی کافی است تا انسان را به جهنم ببرد زبان است.» پس در این باب احتیاط بسیار لازم است و اگر انسان صاحب تقوای زبان شد کسب بقیه‌ی تقواها بسیار آسان خواهد بود.

پس راه شناخت خدا، شناخت اسماء خداوند است و این اسماء به صورت کلی به دو بخش تقسیم می‌شوند: اسمایی که در انسان رغبت و امید ایجاد می‌کنند که به "اسماء اکرام" مشهورند و در رأس آن‌ها "رحمان" و "رحیم" قرار دارد؛ و اسمایی که در انسان ترس و رهبت می‌آفرینند که به "اسماء جلال" معروفند و در رأس آن‌ها "مالک" بودن خداوند قرار دارد، و به تعبیر قرآن در سوره‌ی رحمان خداوند در

دو آیه خود را به این دو اسم توصیف می‌کند که در یک جا می فرمایـد: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۝ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ﴾ [رحمـــن: ۲۷-۲۶] و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿تَبَٰرَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ﴾ [رحمن: ۷۸]

نکته‌ی دیگر که باید به آن توجه شود و یکی از راه‌های شناخت خداسـت، قرآن‌شناسی است، چرا کـه در عـالم انسـانی مـا معتقـد هسـتیم کـه ارزش و شخصیت انسان‌ها را سخنانشان تعیین می کند، یعنی می‌توان با شنیدن سخنان هرکس به ارزیابی شخصیت او پرداخت. با این توضیح می‌تـوانیم قـرآن را کـه کلام خداست ملاک شـناخت خداونـد قـرار دهـیم و او را بهتـر بشناسـیم. بـا شناختن خداوند او را دوست خواهیم داشت و این محبّت سبب می‌شود تـا او را حمد و ستایش نمـاییم و در راسـتای اجـرای فـرامین او گـام بـرداریم. بعـد از معرفت، رکن دوم ایمان تسلیم است. تسلیمی که ما را بـه اسـتقامت در مسـیر خداوند وا می‌دارد؛ تسلیمی که از روی آگاهی و شناخت است؛ و تسلیمی که به انسان بها و ارزش و کرامت می‌بخشد.

بعد از بیان ارکان ایمان به خدا به بحث پیرامون ایمان به فرشتگان می‌پردازیم. رابطه‌ی میان آسمان و زمین را خداوند به وسیله‌ی فرشتگان برقرار کـرده اسـت و پیام‌هایی را به آن‌ها ابلاغ نموده که مأموریت رسـاندن آن را از آسـمان بـه زمـین برعهده دارند. ملائکه جمع مَلَک به معنی فرشته اسـت، و ایمـان بـه ملائکـه هـم دارای دو رکن اصلی ایمان، یعنی شناخت آن‌ها و به دنبال شناخت، تسلیم می‌باشد. ملائک، مخلوقات خداوند هستند. مخلوقاتی که علم دارند، اما اراده ندارنـد و دارای مسؤولیت‌های گوناگونی هسـتند. خداونـد در ابتـدای سوره‌ی فـاطر مـی‌فرمایـد: ﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ جَاعِلِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِىٓ أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ ۚ يَزِيدُ فِى ٱلْخَلْقِ مَا يَشَآءُ﴾: «حمد و قدردانی برای خدایی کـه

خالق آسمان‌ها و زمین و قراردهنده‌ی فرشتگان است در حالی که دارای دو، سه و یا چهار بال هستند و خداوند بیش‌تر از این را هم در خلقت خود می‌افزاید.»

تفاوت بال‌ها اشاره به تفاوت مسؤولیت‌هایی است که فرشتگان در ارتباط با امور اهل زمین و آسمان دارند. چون فرشتگان موجوداتی غیبی هستند، لذا با چشم و گوش ظاهری قابل رؤیت نیستند، و شناخت آن‌ها تابع شناخت خداوند است.

لازم به یادآوری است که غیب به دو بخش قابل تقسیم است: غیب مطلق که کسی غیر از خداوند به آن آگاه نیست: ﴿قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [نمل: ۶۵] و غیب نسبی که به نسبت حال غیب است اما در آینده قابل ادراک و شناخت می‌باشد.

آن‌چه که هدف از ایمان به غیب را در رابطه با ما تشکیل می‌دهد (والله اعلم) تأثیر آن در ایجاد تحوّلات مختلف در حیات انسان‌هاست. کسی که به فرشتگان به عنوان یکی از غیبیات ایمان دارد با کسی که به آن‌ها ایمان ندارد از لحاظ حرکات و سکنات و ویژگی‌های رفتاری کاملاً متفاوت است. آن کسی که مؤمن به فرشتگان است و یقین دارد که هر حرفی را بر زبان براند فرشته‌ای آن حرف را ثبت می‌کند و هر عملی را که انجام بدهد نسخه‌ای از آن عمل را برمی‌دارند، با آن کسی که چنین تفکّری ندارد، از لحاظ شخصیتی کاملاً متفاوت است؛ این فرد بسیار سنجیده صحبت می‌کند و سعی دارد در گفتارها و کردارها سنجیده عمل کند و لذا ضریب خطایش در قول و فعل پایین می‌آید. در این عصر هم که عصر اینترنت و ماهواره است اگر ضریب خطا در عملکرد پایین بیاید، انسان از جایگاه ویژه‌ی اجتماعی برخوردار خواهد شد، اما کسی که چنین اعتقادی ندارد، هر طور که مایل است از زبانش استفاده می‌کند و هر طور که می‌خواهد عمل می‌کند، لذا ضریب خطا در اعمالش بالا می‌رود، در نتیجه نمی‌تواند از جایگاه مناسب در اجتماع برخوردار گردد.

پس اگر انسان بخواهد دنیای خوبی داشته باشید، به وسیله‌ی ایمان است که می‌تواند این دنیای خوب را به‌دست آورد. علم جدید هم با پیشرفت‌های روزافزونش، اثبات وجود فرشتگان را بسیار آسان کرده است. کارهایی را که خداوند در قرآن به فرشتگان موکول نموده است وقتی که برمی‌شماریم، متوجّه می‌شویم که این کارها را امروز دستگاه‌هایی مانند دوربین‌های فیلم‌بردای و ضبط صوت‌های بسیار پیشرفته انجام می‌دهند، قرآن می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦ﴾ [اسراء: ۱۳]، «هر انسانی تمام اعمالی را که فکر می‌کند انجام داده و مثل پرنده پر کشیده و رفته، همه را در گردنش قرار خواهیم داد.» ﴿وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا﴾ [اسراء: ۱۳]، «و روز قیامت تمام این اعمال را برای او به شکل کتابی در خواهیم آورد و در معرض دیدش قرار می‌دهیم» و به او می گوییم: ﴿ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا﴾ [اسراء: ۱۴] «نامه‌ی اعمالت را بخوان، حسابگری خودت در رابطه با اعمالت کافیست.» لذا به قول سنایی غزنوی:

هر چه گویی بشنوی و هرچه کاری بدروی

این سخن حق است اگر نزد سخن گستر برند

کسی که اهل علم و فن است، اگر سخن را به او ارائه کنیم می‌پذیرد که گفته‌ها و کرده‌های ما هیچ کدام از بین‌رفتنی نیستند و یقیناً روزی خواهد رسید که به تعبیر قرآن: ﴿إِنَّا كُنَّا نَسۡتَنسِخُ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾ [جاثیه: ۲۹]، ﴿يَوۡمَ تَجِدُ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ مِنۡ خَيۡرٖ مُّحۡضَرٗا﴾ [آل‌عمران: ۳۰]، و در سوره‌ی

بلد هم آمده است که: ﴿أَلَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ عَيۡنَيۡنِ﴾ آیا معقول است که برای انسان چشم قرار داده باشیم اما خود فاقد چشم باشیم؟ پس یکی از راه‌های اصلاح گفتار و کردار ایمان به فرشتگان است.

همچنین ایمان به کتاب‌های آسمانی، پیامبران، قیامت، قدر و قضاء از دیگر ارکان ایمان است. ایمان به کتب، یعنی ایمان به برنامه‌هایی که خداوند برای رشد انسان‌ها به وسیله‌ی پیامبران فرستاده است، و در کنار کتب باید کسانی باشند که روش تطبیق برنامه‌ها را به پیروان بیاموزند که بعد از آن ایمان به رسُل مطرح می‌شود و رسُل هم مربّی‌هایی هستند که خداوند آن‌ها را برای چگونگی تطبیق این برنامه‌ها، با ویژگی‌های منحصر به فرد خودشان، ارسال نموده است. سپس ایمان به قیامت مطرح می‌شود. مسأله‌ی ایمان به قیامت با علم به قیامت تفاوت دارد. بیش‌تر افراد جامعه علم به قیامت دارند، یعنی می‌دانند که حساب و کتاب و بهشت و جهنّمی هست اما این علم به قیامت مشکلی را حل نمی‌کند، چرا که یهودیان هم این علم به قیامت را داشتند، طوری که ادعا می‌کردند و می‌گفتند: ﴿لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗ﴾ [بقره: ۸۰]، «ما تنها چند روز به جهنّم می‌رویم و بعد از آن بیرون می‌آییم.» باید بدانیم علم به قیامت مادام که با احساس مسؤولیت همراه نشود، ایمان به قیامت شکل نمی‌گیرد. به طوری که هر زمانی سخن گفتیم مسؤولانه سخن بگوییم و مسؤولانه حرکت کنیم. در غیر این‌صورت تنها علم به قیامت است.

مردم هم در ارتباط با مسأله‌ی ایمان به قیامت درجات مختلف دارند. بالاترین درجه عبارت است از وضعیت و شرایطی که انسان در افکارش دچار گناه شود، و فکر گناه، به فعل گناه تبدیل نشود، توبه کند و استغفار کند و این حالت، حالت انسان‌هایی است که دارای نفوس مطمئنّه هستند. درجه‌ی پایین‌تر از آن کسانی هستند که یا گناه می‌کنند و تمام می‌شود و یا در نیمه‌های راه متوجّه اشتباه خود می‌شوند و توبه می‌کنند. این افراد صاحب نفوس لوّامه هستند.

و درجه‌ی پایین‌تر این‌که نه تنها اصلاً در فکر توبه نیستند بلکه غرق در گناه می‌شوند، این افراد صاحبان نفوس امّاره هستند و ایمانی به قیامت ندارند.

بعد از ایمان به قیامت ایمان به قدر و قضا آمده است. قدرهای خداوند بر دو قسم هستند: یکی قدرهای ظاهری مانند قدرِ بارشِ باران و خداوند صاحب تقدیر است، تقدیراتی که از عزّت و حکمت و علم او نشأت گرفته‌اند ﴿ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ﴾؛ و دیگری قدَرهایی است که در پشت پرده دارد که علم ما قادر به درک آن‌ها نیست و همچنان که به این قدرهای ظاهری ایمان داریم باید به آن قدرهای غیرظاهری هم ایمان داشته باشیم و بدون ایمان به قدَر حیاتِ مؤمنانه میسّر نیست. ایمان به قدر است که در انسان ایجاد امنیّت و آرامش می‌کند. در تعریف ایمان بیان کردیم که انسان می‌تواند به حالتی برسد که نه حزن و اندوهی به نسبت گذشته داشته باشد و نه خوف و ترسی در رابطه با آینده، اما چه‌گونه به این حالت نایل شود؟ در رابطه با از میان برداشتن حزن توبه راهگشاست، زیرا با توبه نظر رحمت خداوند شامل حال بندگان می‌شود و آن‌ها توفیق توبه را پیدا می‌کنند، آن‌وقت است که به تعبیر حافظ، خاک وجودآلوده از گناه به کیمیا تبدیل می‌گردد، آن‌جا که می‌گوید:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند   آیا شود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند

توبه، کیمیایی است که بر گناهان ما باریدن می‌گیرد و آن‌ها را به طلا تبدیل می‌کند و به تعبیر قرآن ﴿يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٍ﴾ [فرقان: ۷۰] در ارتباط با آینده هم برای از بین بردن و زدودن خوف‌ها و اضطراب‌ها باید خود را به قدَر خدا بسپاریم.

در دایره‌ی قسمت، ما نقطه‌ی تسلیمیم

لطف آن‌چه تو اندیشی، حکم آن‌چه تو فرمایی

وقتی این‌چنین بینشی بر وجود ما حاکم شد و با شخصیت ما عجین گردید آن زمان دنیا در نظرمان زیبا می‌شود و بسیاری از چیزهایی را که زشت دیده‌ایم زیبا می‌بینیم.

ترس و خوف عموماً در ارتباط با جان و مال و امکانات دنیایی مطرح است. به عنوان مثال چه‌قدر ثروت به‌دست می‌آوریم؟ به چه پست و مقامی می‌رسیم؟ چه‌قدر عمر می‌کنیم؟ و چیزهای دیگر. این‌ها چیزهایی هستند که در دست ما نیستند و قدرهای مخفی خداوندند و تنها بخش کوچکی از آن در حیطه‌ی قدرت ماست. باید همه چیز را به او بسپاریم، و ایمان به قدر همین است و وظیفه‌ی ما این است که درست حرکت کنیم و کارهایی را که خدا فرموده است انجام دهیم. اما این‌که در آینده چه اتفاقی می‌افتد از شؤونات خدایی است و ارتباطی به ما ندارد. پس ایمان به قدر در انسان ایجاد آرامش می‌کند و چون این ایمان در جامعه ضعیف شده، لذا ترس‌ها و اضطراب‌ها شدت یافته است.

«**تُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ**»، یعنی قدَرهای خیر و شر را بشناسیم، سپس تسلیم قدرهای خیر شویم و با قدرهای خیر به مبارزه با قدرهای شر بپردازیم و تکلیف ما در مسیر بندگی و عبودیت همین است، لذا راه مقابله با قدرهای شر، شناختن قدرهای شر است و چه بسا قدرهای خیر و شر جای خود را با یکدیگر عوض کنند و ما را دچار شکّ و تردید نمایند. بنابر این در شناختن قدرهای شر نیازمند دستگیری و دلسوزی و کمک دیگران هستیم.

تکلیف ما در رابطه با قدرهای خیر و شر این است که قدرهای خیر را بشناسیم و با قدرهای خیر آثار قدرهای شر را خنثی کنیم، آن‌وقت می‌توانیم با ایمان محکم به قدر، شخصیت ایمانی خود را سامان ببخشیم.

در بخش دیگری از حدیث بعد از این‌که آن شخص پیامبر ﷺ را در رابطه با این تعریفش از ایمان تصدیق می‌کند، می‌گوید: در رابطه با احسان برای من بگو!

احسان در لغت به معنی تمام و کامل انجام دادن هر کاری است. محسن یعنی کسی که کارهایش را تمام و کامل انجام می‌دهد. در ارتباط با احسان تعریف پیامبر ﷺ با معنی لغوی قابل جمع است که می‌فرماید: «احسان آن است که خداوند را بندگی کنی آن‌چنان که احساس کنی که او را می‌بینی و اگر تو او را نبینی، بدان که او تو را می‌بیند.» در این حدیث که دو بخش دارد به دو درجه از احسان اشاره شده است، که یک درجه‌اش که اوج احسان است این است که انسان آن‌چنان خدا را بندگی کند که او را ببیند، یعنی در اوج اخلاص باشد زیرا یکی از راه‌های از میان برداشتن پرده‌هایی که مانع رسیدن انسان به خدا می‌شود، اخلاص است.

بنابر این اخلاص است که پرده‌های ناباوری، اضطراب، افسردگی، دلهره و حجاب‌های مختلفی که انسان را از رؤیت جمال زیبای دوست محروم می‌کند، همه را یکی پس از دیگری از میان برمی‌دارد و کنار می‌زند و آن زمان است که انسان جمال زیبای دوست را می‌بیند. اما باید انسان استحقاقش را پیدا کند و محرم بشود تا بتواند این جمیل را ببیند. جمیل خود را به همه کس نمی‌نمایاند و تنها مُحرِم شدن، انسان را مَحرَم نمی‌کند. برای چند روزی که حجّاج به حج می‌روند و مُحرِم می‌شوند و یک سری کارهایی را که قبلاً بر آن‌ها حلال بوده به خاطر خدا و به خاطر اجرای مناسک حج بر خود حرام می‌کنند، این لازم است اما کافی نیست؛ بلکه باید انسان سعی کند در طول حیاتش مُحرِمانه زندگی کند، همیشه احساس کند که لباس احرام را پوشیده، زبانش را آزاد نگذارد که هر چیزی که می‌خواهد بگوید؛ چشم و گوشش هرز نباشد؛ این یعنی مُحرِمانه زندگی کردن؛ چون حاجی در حالت احرام حق ندارد کلمات ناسزا را بر زبان براند؛ حق ندارد سخنان حرام را بشنود؛ حق ندارد یک سری کارهایی را که در حالت طبیعی انجام می‌دهد، انجام بدهد؛ اگر کسی مُحرِم شد مَحرَم هم می‌شود که راه مَحرَم شدن مُحرِم شدن است، و با گفتن این تکبیرها در نماز، ما اوّلین اعلان را برای مخلص شدن می‌کنیم. تکبیر

تَحَرُّم، یعنی حرام کردن هر چیزی بر خود غیر از یاد و ذکر خدا. حرام کردن هر فعلی غیر از فعلی که انسان را به خدا متّصل می‌کند، و چون تکبیرها محتوای واقعی خود را ندارند، لذا با گفتن الله اکبر نه تنها انسان از دنیا خارج نمی‌شود و ارتباطش را با دنیا قطع نمی‌کند، بلکه عکسش رخ می‌دهد و شیطان در نماز به سراغ انسان می‌آید و او را به دنیا متّصل می‌سازد، لذا نمازش حضور ندارد. وقتی که حضورقلب نداشت، عبادتش عبادتی است که فاقد حضور است، و انسان با چنین عبادتی قادر به رؤیت جمالِ جمیل نیست.

به تعبیر سنایی غزنوی، خداوندِ جمیل خود را به هر کسی نمی‌نمایاند، مانند عروس حضرت قرآن، که تنها خود را به کسانی که مَحرم این عروس شده باشند نشان می‌دهد.

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد

که دارالملک ایمان را مجرّد بیند از غوغا

و به تعبیر مولوی شب و روز و تمام کائنات به همه‌ی انسان‌ها اعلام می‌کنند که:

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم   با شما نامحرمان ما خامُشیم

درجه‌ی دوم احسان «**فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ**»، وقتی کسی می‌خواهد به قله‌ی کوه صعود کند، باید از کوه‌پایه شروع کند و نمی‌تواند یک‌باره به قله برسد، باید مشقّات طریق را تحمّل کند و تنگناها و دره‌ها را پشت سر بگذارد، چرا که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «رسیدن به خوشی‌های بهشت مستلزم تحمّل مشقّات است.» برای رسیدن به قله‌ای که نامش بهشت است تربیت یافتن در مدرسه‌ی مشقّات لازم است.

رمز رفتن به حج هم تحقیق احسان در عبادت است. قرآن می‌فرماید: به حج می‌روند تا شاهد منافعشان باشند و اخلاص را در آن‌جا مزه مزه کنند. آن‌جا

چیزی به نام ریا وجود ندارد، چون همه یکسان هستند و کسی حق ندارد خود را از کس دیگر بالاتر بداند. همه در یک لباس، با یک وضعیت و شرایط باید به عرفات بروند، و شب را در مزدلفه بمانند. حج تمرین اخلاص و بندگی است؛ بندگی مخلصانه، بندگی‌ای که انسان احساس می‌کند که خدا او را می‌بیند و در نهایت وقتی که چشمانش به جمال کعبه روشن می‌شود آن زمان است که احساس می‌کند خدا را می‌بیند. بدا به حال کسی که به حج می‌رود و نجواهای خود را آن‌جا انجام نمی‌دهد! و خوشا به حال آن حاجی که وقتی برمی‌گردد حاضر است به جای حلق سر، ترک سر کند!

آخرین بخش حدیث «**قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ السَّاعَةِ.**» آن شخص از پیامبر ﷺ در رابطه با قیامت سؤال می‌کند. پاسخ وی این است که: «آن کسی که مورد سؤال واقع شده عالم‌تر و آگاه‌تر از آن کسی که سؤال می‌کند نیست.» لذا این هم قاعده‌ای برای ماست که اگر از کسی سؤالی پرسیدیم و او به هر دلیل جواب نداد و یا قادر به جواب دادن نبود، اصرار نورزیم.

باز آن شخص می‌پرسد که از نشانه‌های قیامت برای من بگو. از علایم و نشانه‌های قیامت چندتایی هستند که در این‌جا به ترتیب به آن‌ها اشاراتی خواهیم داشت. یکی زیاد شدن کنیز و برده به گونه‌ای که کار به جایی می‌رسد که هر زنی که شما می‌خواهید بگیرید حتماً برده است، یعنی زن حرّ و آزاد پیدا نمی‌شود. لذا هر زنی که برده بود خود به خود بچه‌ای را که به دنیا می‌آورد رئیسش می‌شود و این اشاره به یک نابسامانی در اوضاع جامعه است و وضعیت تأسف‌باری که زنان پیدا می‌کنند. فهم دیگری هم از این مطلب شده است که آن هم اشاره‌ای است به این‌که کار به جایی می‌رسد که به جای این‌که مادران فرزندان را پند دهند و تربیت کنند، فرزندان به مادران پند می‌دهند. معنی دیگرش هم می‌تواند این باشد که کار به جایی می‌رسد که فرزندان از پدر و مادر حرف‌شنوی نخواهند داشت و بر پدران و مادران خود حکم می‌رانند که این هم نشانه‌ای از نشانه‌های قیامت است.

علامت دوم «**وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ**» حفاة، جمع حافی است؛ یعنی کسی که پاهایش برهنه است. عراة، جمع عاری است؛ یعنی کسی که لخت است. عالة، جمع عائل و به معنی فقیر است. رعاء، جمعی راعی است؛ یعنی چوپان. شاء، جمع شاة، یعنی گوسفندان. پس معنی چنین است، شما انسان‌های پاپتی را که لخت و فقیر و زمانی چوپان بوده‌اند، می‌بینید که کارشان به جایی می‌رسد که شروع به برج‌سازی نموده و امور به دست نااهلان می‌افتد:

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان　　　طوق زرین همه بر گردن خر می‌بینم

در حدیث دیگر آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی که کار به دست نااهل سپرده شد و امانت به دست خائنان افتاد منتظر آمدن قیامت باشید.»

راوی حدیث می‌گوید: بعد از این‌که این سؤالات را مطرح کرد و جواب‌هایش را گرفت، مجلس را ترک نمود. عمر فاروق رضی الله عنه می‌فرماید: من کمی درنگ کردم، سپس پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر، دانستی این کسی که این سؤالات را مطرح کرد که بود؟ گفتم: خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند. فرمود: او جبرئیل بود، آمده بود تا دینتان را به شما بیاموزد.

حدیث سوم:

ارکان اسلام

عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: "بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَحَجِّ الْبَيْتِ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ

این حدیث هم بیان‌کننده‌ی ارکان اسلام است. شرح مبسوط این ارکان را در حدیث پیشین در تعریف اسلام آوردیم، لذا در این‌جا از تکرار جزئیات خودداری می‌کنیم و تنها نکاتی را که ناگفته مانده و در ارتباط با الفاظ این حدیث است توضیح می‌دهیم.

این حدیث را عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روایت کرده که خود در محضر پیامبر خدا ﷺ بوده است و می‌گوید که از پیامبر خدا شنیدم که این چنین می‌فرمود.

دقت کردن در الفاظ حدیث ما را در فقه و فهم دقیق حدیث یاری می‌کند. پیشاپیش این نکته را یادآور می‌شوم که در بسیاری از احادیث ملاحظه می‌کنیم که در قالب تشبیه، پیامبر ﷺ مطلب را بسیار زیبا و قوی بیان می‌کند؛ طوری که مخاطب کاملاً مطلب را بفهمد، چرا که هر عمل دقیق و صحیحی، مستلزم فهمی دقیق است.

در این‌جا اسلام به بنایی که بر ستون‌هایی قرار گرفته و ثقل و سنگینی خود را بر دوش آن‌ها نهاده است، تشبیه شده است که هر کدام از این ستون‌ها بار خاص خود را تحمّل می‌کند. بنای اسلام هم بنایی است که به فرموده‌ی

پیامبر ﷺ بر پنج رکن استوار گردیده است و در حین تنوّعی که دارند، هر کدام نقشش مکمّل نقش دیگری است؛ طوری که بدون یکی از آن‌ها اسلام فرد دچار سستی و عدم استحکام خواهد شد. اگر اسلام بر این ارکان بنا شود فرد مسلمان به معنی دقیق و کامل کلمه ساخته می‌شود و می‌تواند با تحوّلی که در او ایجاد شده دیگران را به سمت این تحوّل راهنمایی و دعوت کند.

کلمه‌ی «بُنِیَ» بیان‌گر این است که اسلام شباهت به بنایی دارد که باید بر پنج رکن استوار گردد تا اسلام کامل و واقعی تحقّق یابد. لذا در این‌جا پیامبر ﷺ بسیار صریح و شفاف می‌فرمایند: «**بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ**»، و از همین ابتدای حدیث استنباط می‌شود که وقتی می‌فرماید: «**بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ**»، به طریق اولَی کسی که مسلمان است بایستی اهل این ارکان و ادای آن‌ها در حیات فردی و اجتماعی خودش باشد تا بتواند مسلمان واقعی باشد و چهره‌ای زیبا از اسلام را ارائه نماید. اولین رکن از ارکانی که اسلام بر آن استوار شده است: «**شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**»، یعنی شهادت دادن به این‌که هیچ فرمانروا و فریادرسی غیر از الله نیست و محمد ﷺ هم فرستاده‌ی اوست. که این خود رکن اول از ارکان اسلام هر فردی است. شاهد یعنی کسی که حاضر بر وقوع قضیه‌ای است. حاضر و ناظر بودن دو شرط لازم و کافی برای شاهد بودن انسان است، و فعل شهادت فعلی نیست که با یک‌بار انجام دادن تحقّق پذیرد. در نماز، به صیغه‌ی مضارع می‌گوییم: «**أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّه**»، که دالّ بر این مطلب است که ما باید پیوسته حاضر و ناظر بودن خود را بر فرمانروا و فریادرس بودن خداوند اعلان کنیم، و لحظه لحظه حیاتمان را با فعل شهادت عجین نماییم. شهادت یعنی حاضر و ناظر بودن بر انجام کاری، که ذات حاضر و ناظر بودن، فعل است و قول نیست. انسان باید در میدان عبودیت و بندگی حضور پیدا کند. در میدانی که باید به رشد برسد و دیگران را به رشد برساند. در چنین میدانی با

صحبت کردن و گفتن، کار تمام نمی‌شود؛ اگر چه شروع کار با گفتن شهادتین است اما در حقیقت مسلمان شدن تحقّق نمی‌یابد مگر این‌که سایر ارکان اسلام شناخته شوند و به نحو شایسته در حیات فردی و جمعی عملی گردند.

بعد از ادای شهادتین، دومین رکن از ارکان اسلام که شخصیت فرد را از آفات مختلف مصون می‌دارد، اقامه‌ی نماز است. اقامه‌ی نماز به معنی راست گردانیدن نماز از هرچه کژی و کجی است، طوری که بتواند به شخصیت انسان دوام و استقامت ببخشد. اگر فردی مقیم نماز شد نماز هم مقیم او می‌شود. این تعبیر زیبایی است که در قرآن در توصیف مؤمنینِ مُفلِح آمده است که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ﴾ [مؤمنون: ۹] تعبیر "یحافظون" از باب مفاعله می‌باشد که یکی از معانی آن مشارکت است و مشارکت هم دو طرفه است. انسان باید نمازش را از تأخیر، عدم قوام، عدم خشوع و هر چیزی که اقامه‌ی آن را مختل گرداند، محافظت کند. در نتیجه نماز هم او را از فحشاء و منکر و سایر آفات شخصیتی مصون می‌دارد و عروج می‌بخشد.

در اثر آمده است که «**الصَّلاةُ مِعراجُ الْمُؤمن**»، نماز وسیله‌ی عروج بخشیدن به شخصیت انسان مؤمن است. این عروج مستلزم وجود مقدّماتی است که فرد مسلمان باید فراهم کند. در یکی از وصایای صدّیق اکبر ابوبکر ﷺ آمده است که یکی از فرماندارانش را این چنین وصیّت می‌کرد که: «بدانید و آگاه باشید که مهم‌ترین کار شما از نظر من نماز است؛ هر کسی نماز را ضایع کند بقیه امانات را بیش‌تر ضایع خواهد کرد.»

رکن سوم «**إِيتَاءِ الزَّكَاةِ**» است که در حدیث دوم به آن اشاراتی رفت. تنها یک نکته در این‌جا لازم به یادآوری است و آن فعل "إیتاء" و تفاوت آن با "إعطاء" است. إعطاء یعنی بخشیدنی که می‌تواند همراه با میل و رغبت باشد و یا بدون میل و رغبت و به خاطر ریا و انگیزه‌های دیگر انجام شود. اما إیتاء عبارت است از بخشیدنی که همراه با میل و رغبت باشد که به انسان زکات و

تزکیه و رشد می‌دهد. در قرآن آمده است که: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَـٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ﴾ [بقره: ۲۶۴] «با منّت گذاشتن و اذیّت و آزار کردن، اثر صدقات و زکات خود را ضایع و باطل نکنید.»

رکن چهارم از ارکان اسلام «**حَجُّ الْبَيْتِ**» است که حج در حقیقت تمرین بندگی کردن است؛ هم‌چنان که خداوند برای جسم ما که از مادّه است، قبله‌ای را تعیین نموده که کعبه است تا انسان هر زمان که بخواهد با خدایش راز و نیاز کند، روی دلش را به خدا و روی جسمش را به خانه‌ی خدا و کعبه می‌کند تا روی‌گردان شدن را از هر چه غیر خداست تمرین کند.

حج تمرین روی آوردن به سوی خداست، حج تمرین اخلاص و عبودیت و خداشناسی و توحید است. حج به انسان می‌آموزد که همه چیز را در خدمت خدا و دین او باید به کار گیرد و یکی از محوری‌ترین مسؤولیت‌های هر انسان مسلمانی به شرط استطاعت، آن است که به زیارت خانه‌ی خدا مشرّف شود. زیارتی که در او تحوّلاتی مثبت ایجاد کند تا بیش‌تر متعلّق به خدا گردد. به تعبیر پیامبر خدا ﷺ در حدیث دیگر که: «اگر کسی توفیق حجّی مبرور را پیدا کند، خداوند بهشت را جزای او قرار داده و بعد از بازگشت به مانند روزی که از مادر متولد گشته است خواهد شد و خداوند همه‌ی گناهان او را خواهد بخشود.»

پنجمین رکن از ارکان اسلام «**صَوْمِ رَمَضَانَ**»، یعنی روزه‌ی ماه مبارک رمضان است. روزه هم که در حقیقت به شکلی متّصل به حج است، در حج احرام داریم که انسان با پوشیدن احرام آن‌چه را که خدا حلال کرده، به دستور خداوند بر خود حرام می‌کند. برای این‌که تقوا را تمرین کند؛ برای این‌که یاد بگیرد به فرمان خدا حتی از حلال‌های او هم پرهیز کند. در روزه هم چنین است، در روزه هم برای چند ساعت بر خود آن‌چه را که خدا حلال گردانیده حرام می‌کند، تا یاد بگیرد که چه‌گونه ربّانی شود و به خدا متّصل گردد، تا بعضی از صفات خدایی را در چند ساعت روزه‌داری پیدا کند. ربّانی شدن، یعنی خود را آراستن به صفات

خداوندی، مانند رحمتش که از ما می‌خواهد ما هم صاحب رحمت باشیم، یا قدرتش که از ما می‌خواهد که قوی باشیم. در روزه‌داری از ما می‌خواهد که یکی از صفاتش را که نخوردن است برای چند ساعتی پیدا کنیم. در همین نخوردن‌ها و دوری گزیدن‌ها از حلال، انسان از صفای درون و شفافیّت درونی، و دریدن حجاب‌ها و رسیدن به خداوند و مقام قرب برخوردار می‌شود.

بنابراین نخوابیدن، به شکلی ربّانی شدن است؛ نخوردن، به شکلی ربّانی شدن است؛ دوری از آرزوها و شهوات نفس، ربّانی شدن است. خدا تکالیف سنگین بر دوش بندگان ننهاده و از آن‌ها نمی‌خواهد که مطلقاً نخورند و نخوابند، بلکه از آن‌ها می‌خواهد به اندازه‌ای بخورند که معنویّات و صفای درونشان ضایع نشود.

دو خصوصیت در روزه هست که خداوند بر روی آن‌ها در کلامش صحّه گذاشته است: یکی دوری از خوردن و آشامیدن در روز، و دیگری دوری از معاشرت با زنان که البته در شب هر دو مباح و حلال می‌شود: ﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِ﴾ [بقره: ۱۸۷]، و درشب فرمود: ﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ﴾ [بقره: ۱۸۷]، در شب می‌توانید با زنانتان معاشرت کنید، اما در روز این کار حرام است. این اشاره‌ای واضح به دو نوع شهوت، یعنی شهوت فرج و شهوت بطن دارد، که اگر انسان توانست در این دو زمینه خود را کنترل کند و به تعادل برساند، آن زمان است که موفّق می‌شود در سایر زمینه‌ها خود را به تعادل برساند. اما اگر در این دو زمینه دچار نامتعادلی در شخصیتش شود، در بقیه‌ی زمینه‌ها قطعاً دچار نامتعادلی خواهد شد و به خاطر همین است که در قرآن اشاره به این دو مورد شده است و سایر جزئیات در باب مبطلات روزه در کتاب‌های فقهی توضیح داده شده است. لازم به ذکر است که از رسیدن به تعادل قوّه‌ی شهویّه، انسان صاحب

فضیلتِ عفّت می‌شود، که پیامبر ﷺ در دعای خود از خدا خواسته است که: «**اللَّهُمَّ إِنِّی أَسأَلُکَ الْهُدَی والتُّقَی والعَفافَ والغِنَی**»؛ چرا که عفاف سیّد اخلاق است. اگر انسان صاحب فضیلت عفاف شد، کسب بقیه‌ی فضایل به مراتب آسان‌تر می‌شود و اگر انسان عفّت نداشت، کسب بقیه‌ی فضایل بر او دشوار خواهد بود و تنها در مدرسه‌ی رمضان است که انسان می‌تواند تمرین کند و یک ماه تمام آموزش ببیند تا به فرمان خدا بخورد و یا ترک خوردن کند. به دستور خدا با زنان معاشرت داشته باشد، و به دستور خدا از این معاشرت خودداری کند. این یعنی بنده‌ی مخلص شدن، و اخلاصی را که انسان به وسیله‌ی روزه کسب می‌کند به وسیله‌ی هیچ عبادت دیگری نمی‌تواند به‌دست آورد. چرا که ابلیس در تمام عبادات به شکلی ما را دچار ریا می‌کند، و تنها عبادتی که ابلیس نمی‌تواند در آن راه یابد و انسان را دچار ریا کند، روزه است. زمانی که عبادت خالی از ریا شد، پر از اخلاص می‌شود و روزه مدرسه‌ی تولید اخلاص است.

حدیث چهارم:

ارزش کارها به خاتمه‌ی آن‌هاست

ارزش هر عملی در گرو خاتمه‌ی آن است، و عاقل آن است که اندیشه کند پایان را. در دعای مأثور از پیامبر خدا ﷺ آمده است که: «**اللّهُمَّ اجْعَلْ خَيْرَ زَمانِنا آخِرِها وَخَيْرَ أَعمالِنا خَواتِيمها وَخَيرَ أَيّامِنا يَومَ نَلقاكَ فيها**»: «خداوندا، از تو می‌خواهیم بهترین زمان ما را پایانش قرار دهی، و بهترین اعمال ما را نهایتش قرار دهی و بهترین روزهای ما را روزی قرار دهی که تو را در آن روز ملاقات می‌کنیم.» به همین دلیل مسأله‌ی ختم به خیر شدن در کارها مستلزم تهیه‌ی مقدّمات نیکو در آغاز می‌باشد، زیرا نتیجه همیشه تابع مقدّمه است.

عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ ؓ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ -وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ-: "إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ، وَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكَتْبِ رِزْقِهِ، وَأَجَلِهِ، وَعَمَلِهِ، وَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ؛ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ

پیش از شرح حدیث توضیح چند کلمه از کلمات حدیث ضرورت دارد:

نطفة: به معنی آبِ ریزان است، و منظور منی است که جنین از آن تشکیل می‌شود.

علقة: خونی است که به دیواره‌ی رحم آویخته است.

مضغة: تکه گوشتی که هنوز شل است و حالت جویده شده را دارد.

أجل: عبارت است از مدت زمانی که انسان عمر می‌کند.

فیسبق علیه الکتاب: کتاب در این‌جا منظور همان لوح محفوظ یا علم خداوند است که بر او پیشی می‌گیرد. **کتاب**: یعنی در علم خدا برای بندگان چیزهایی پیشاپیش مشخّص شده است.

حدیث بیان می‌کند که انسان می‌تواند از همین الآن برنامه‌ریزی کند و معتقد باشد که نتایج تابع مقدّمات، و خاتمه‌ها تابع آغازها هستند. انسان هر مقدّمه‌ای را فراهم کند نتیجه تابع آن است. با نوشیدن آب، سیراب و با خوردن غذا، سیر می‌شود، و این سنّت الهی در رابطه با همه چیز است. رابطه‌ای که میان اسباب و مسبّبات یا علّت‌ها و معلول‌ها وجود دارد را سنّت الهی می‌نامند: ﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلاً ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ ٱللَّهِ تَحۡوِيلاً﴾ [فاطر: ۴۳]

براین اساس نمی‌توان گفت که چه کسی بهشتی است و چه کسی جهنّمی است، زیرا کسی غیر از خدا عالم به خاتمه‌ی اعمال انسان‌ها نیست، لذا تنها اوست که می‌تواند بهشتی یا جهنّمی بودن کسی تعیین و اعلام کند.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هر کدم از شما وقتی خلقتش آغاز می‌شود در شکم مادرش تا چهل روز نطفه است؛ بعد از نطفه، علقه می‌شود و چهل روز هم به حالت علقه باقی می‌ماند؛ بعد از آن چهل روز دیگر یعنی چهل روز سوم مضغه می‌شود.» قبل از چهل روز اگر اتفاقی بیفتد که منجر به از بین رفتن نطفه شود، قتل نفس نیست اما به قول اکثر علما بعد از چهل روز حکم قتل نفس را دارد و به قول بعضی دیگر تا نفخ روح در آن صورت نگیرد یعنی قبل از ۱۲۰ روز قتل نفس نیست. اما احتیاط واجب این است که بعد از چهل روز حکم قتل نفس داده

شود، تا زمینه‌ی سوء استفاده برای کسانی که به شکل‌های نامشروع موجب انعقاد نطفه‌ی حرام می‌شوند، برچیده شود. «سپس ملک و فرشته‌ای به سوی مضغه ارسال می‌شود تا در او روح دمیده شود، و وقتی روح در آن دمیده شد دیگر نفس کامل شده و همان‌جاست که چهار چیز برایش مشخّص و مقدّر می‌شود: چه‌قدر عمر می‌کند، چه‌قدر روزی می‌خورد و سوم این‌که کارهایی که انجام می‌دهد خیر یا شر هستند و نهایتاً این‌که انسان خوشبخت است یا بدبخت.»

سؤالات و شبهه‌هایی در این خصوص مطرح شده‌اند. «**فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ**» پیامبر ﷺ سوگند می‌خورد و می‌فرماید: «قسم به خدایی که هیچ فرمانروا و فریادرسی جز او نیست، هر کدام از شما در مسیر اهل بهشت حرکت می‌کند و عمل آن‌ها را انجام می‌دهد طوری که فاصله‌ی او و بهشت به اندازه‌ی یک ذراع (نیم متر) بیش‌تر نیست، یک‌باره در عملکرد خود دچار تغییر می‌شود و شروع می‌کند به انجام کارهای اهل جهنّم.- با داخل شدن به بهشت فاصله‌ی بسیار کمی دارد اما خود نمی‌داند؛ نمی‌داند که چند روزی بیش‌تر از عمر او باقی نمانده است؛ یک‌باره دچار غفلتی می‌شود، که خود زمینه‌ی آن را فراهم کرده و اعمالی از او سر می‌زند که آثار حسنات گذشته را از بین می‌برد- در نتیجه به جهنّم می‌رود. بعضی از شما هم هستند که عملشان عمل اهل جهنّم است و غافلانه زندگی می‌کنند- یک باره دچار تغییری می‌شوند و انسان صالحی بر سر راهشان قرار می‌گیرد و متحوّل می‌گردند - در حالی که آن‌چنان به جهنّم نزدیک شده‌اند که فاصله‌شان با جهنّم به اندازه‌ی یک ذراع بیش‌تر نیست، اما تقدیر تغییر می‌یابد و شروع به انجام کارهای شایسته‌ی اهل بهشت می‌کنند و به بهشت می‌روند.»

اما نکاتی که توضیح آن‌ها لازم است:

نکته‌ی اوّل در رابطه با چهار مسأله می‌باشد که برای همه کس مشخّص شده است. ابتدا بحث توکّل کامل که وقتی روزی از همان لحظه‌ای که نطفه منعقد گردیده مقدّر شده است، غصّه خوردن برای رزق و روزی معنی ندارد، چون

خدای ﴿خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾ رازق است. و پیامبر ﷺ فرمود: «قسم به خدا، اگر حقّ توکّل را داشته باشید، خدا به مانند پرندگان روزی شما را می‌رساند، که صبح با شکم خالی از آشیانه بیرون می‌روند و شبانگاه با شکم پر به آشیانه بر می‌گردند.»

سپس قضیه‌ی اجل و مرگ، که به دست خداست.

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست
روزی که قضا باشد و آن روز که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش ندهد سود
آن روز که قضا نیست در آن مرگ روا نیست

لذا مؤمن بر این باور است که مرگ به دست خداست و هر عملی که در باب خیر و شر انجام دهد، خدا آن را مقدّر کرده، اما او را مجبور به انجام آن‌ها نساخته است، چرا که خود فرمود: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا ۝ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا﴾ [شمس: ۸-۷] در درون انسان استعداد خیر و شر هست، در بیرون وجود او هم نیروهای ابلیسی و ملکوتی وجود دارند؛ اگر انسان در مسیر خیر حرکت کند، نیروهای ملکوتی همراه او هستند و اگر در مسیر شر حرکت کند، نیروهای ابلیسی با او هستند. پس جبر مطلق وجود ندارد، اما این‌که انسان تسلیم خیر یا شر شود، هر دو اختیار است و عالم بودن خدا به آن‌چه اتفاق می‌افتد، هیچ جبری را برای انسان‌ها به دنبال ندارد.

آیا معلّمی که شاگرد خود را خوب می‌شناسد و قبل از این‌که شاگردش مشغول پاسخ‌گویی به سؤالات امتحان شود، می‌داند که این شاگرد نمره‌ی خوب می‌گیرد و حتّی چه نمره‌ای می‌گیرد، آیا علمِ معلّم در عمل جبری را در پاسخ‌گویی به سؤالات برای شاگرد به دنبال دارد؟ لذا علم خدا در رابطه با سرنوشت بندگان هیچ جبری را در عمل برای بندگان به وجود نمی‌آورد.

و نهایتاً خوش‌بخت یا بدبخت شدن انسان تابع اعمالش است: «هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت.» مقدمات را انسان فراهم می‌کند و تعیین نتیجه از آن خداست. انسان مؤمن با قدَر خیر و سعادت، باید به ستیز با قدَر شر و شقاوت برود. پس سعادت و شقاوت تابع مقدّماتی است که انسان آن‌ها را فراهم می‌کند.

پس کلمه‌ی «**کتاب**» در این‌جا به معنی علم خداست. در علم خداوند کسانی هستند که در ابتدا کارهای خیر انجام می‌دهند، طوری که فاصله‌ی میان آن‌ها و بهشت بیش‌تر از یک ذراع نیست، اما نمی‌توانند بر آن اعمال خیر استمرار ورزند و حرکتی انجام می‌دهند که سبب می‌شود که تمام اعمال نیکشان ضایع شود و سرانجام به جهنّم می‌روند. پیامبر خدا ﷺ وقتی که بشارت بهشت را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌دهد، او می‌گوید: قسم به خدا اگر یک پایم در بهشت باشد و پای دیگر بیرون از بهشت، هرگز خود را ایمن از مکر خدا نمی‌بینم. زیرا امثال ابوبکر می‌دانستند نباید مطمئن باشند که خدا آن‌ها را مورد عفو خود قرار داده و دیگر تکلیفی بر دوش آن‌ها نیست. این نگاه سبب می‌شود که انسان تحت هیچ شرایطی تا لحظه‌ی مرگ از تلاش پیگیرِ خود غافل نشود و به تلاش خود ادامه دهد و سعی کند به کثرت اعمالی که انجام داده مغرور نشود.

ابن قیّم رحمه الله می‌گوید: اهل سعادت چهار نشانه دارند: یکی این است که در امور دنیا به پایین‌تر از خود می‌نگرند و حسرت نداشتنِ مال دنیا را ندارند. دوم این‌که در امور دین به بالاتر از خود می‌نگرند و هرگز خود را دیندارتر از بقیه نمی‌دانند، بلکه می‌دانند در هر مقامی که باشند، از لحاظ دینی باز هم کسانی بالاتر از آن‌ها قرار دارند. سوم این‌که به یاد گناهان گذشته‌ی خود هستند. و چهارم این‌که حسنات گذشته خود را فراموش کرده‌اند. و برای اهل شقاوت هم چهار نشانه را بر می‌شمارد که عبارتند از: این‌که گناهان گذشته را فراموش می‌کنند، کارهای نیکشان را همیشه به یاد دارند، در دنیا تنها به بالاتر از خود می‌نگرند و در دین و دینداری به کسانی می‌نگرند که پایین‌تر از آن‌ها هستند.

حدیث پنجم:

ابطال منکرات و بدعت‌ها

عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ عَبْدِاللّٰهِ عَائِشَةَ رضي الله عنها، قَالَتْ: قَالَ: رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ "مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ.

وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ: "مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ".

از ام‌المؤمنین عایشه رضي الله عنها روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «هر کس بر اوامر تشریعی خداوند که ما مأمور ابلاغ آن هستیم چیزی را بیفزاید و یا از آن‌ها چیزی را بکاهد که ارتباطی با آن‌ها ندارد آن چیز هر چه باشد مردود و غیر قابل قبول است.» در روایت مسلم آمده است که: «هر کسی عملی را انجام دهد که خارج از حدود اوامر تشریعی باشد که از سوی خدا ابلاغ گردیده آن هم مردود است.»

بدعت به دو قسم دنیوی و دینی تقسیم می‌شود. در حدیث آمده است که: «**كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَة وَ كُلُّ ضَلالَةٍ فِي النَّار**» بدعت‌هایی که ضلالت هستند و انسان را به جهنّم می‌برند، عبارتند از بدعت‌هایی که در امر دین و تشریع ربّانی صورت می‌گیرد، چه بدعت اضافیه، یعنی چیزی را افزودن بر تشریع ربانی، و چه بدعت تَرکِیه، یعنی چیزی را کاستن از تشریع ربّانی. اما در زمینه‌ی امور دنیوی بدعت ضلالت نیست، چرا که نوآوری در امر دنیا تکلیفی است خدایی که خداوند خود به بندگانش می فرماید: ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَٱسۡتَعۡمَرَكُمۡ فِيهَا﴾ [هود: ۶۱] «شما را از زمین آفرید، و مکلّف نمود تا زمین را آباد گردانید.» آباد کردن زمین در

گرو نوآوری‌هایی است که بتواند امور دنیا را تسهیل نماید و انسان‌ها را در مسیر داشتن یک دنیای پاک و سالم که بتوانند بیش‌تر در جهت عبودیت و بندگی حرکت کنند، یاری دهد. لذا اگر نوآوری‌هایی که در امور دنیا از قبیل اختراعات، اکتشافات، پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی صورت می‌پذیرد، همه ضلالت باشند، راه پیشرفت به روی انسان‌ها بسته می‌شود. در حالی که دین نیامده که دنیا را ضایع کند، بلکه دین آمده که دنیایی خوب را به انسان‌ها هدیه کند و به آن‌ها بیاموزد که چه‌گونه از دنیا استفاده کنند تا به کمال برسند.

با این توضیح یکی از اسمای حسنای خداوند "بدیع" (پدیدآور) است: ﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ [بقره: ۱۱۷] لذا بندگان هم باید بدیع باشند، اما نه در امور تشریع و قانون‌گذاری، بلکه در حوزه‌ی دنیا و کشف حقایق و ابزار و امکاناتی که می‌توانند انسان را در مسیر دین‌داری مطلوب یاری کنند.

بنابراین اسلام برای اصلاح دنیا و آخرت آمده است و برای رسیدن به آخرت نیکو باید دنیای نیکویی داشت و دنیای نیکو محصول ایمان و عمل صالح است؛ چرا که خدا در قرآن در ارتباط با مردان و زنان اهل ایمان می‌فرماید: «هر کسی عمل صالح انجام دهد از مرد و یا زن، در حالی که پشتوانه‌ی انجام عمل صالحش ایمان باشد، ما در دنیا او را از حیات طیّب برخوردار خواهیم کرد.» لازمه‌ی حیات طیّب استفاده از دستاوردهای علمی و تکنولوژی است و بدعت دانستن آن‌ها، یعنی انکار نمودن حیات طیّبه که گناه محسوب می‌شود. ما باید در دنیا با استفاده از افکار و دستاوردهای دیگران و کسانی که اهل دین هم نیستند، صاحب حیات طیّب شویم. ما مکلّف هستیم به عنوان مؤمن به دنبال حکمت باشیم، حتی اگر این حکمت نزد غیر اهل ایمان هم باشد.

حدیث ششم:

حلال و حرام واضح‌اند

حلال و حرام آشکارند، و حلال‌ها تعدادشان قابل شمارش نیست، زیرا نعمت‌های خداوند را نمی‌توان شمارش نمود. اما حرام‌ها بسیار اندکند و محدودیّت آن‌ها ما را فرا می‌خواند که به سرعت و با قوّت از آن‌ها دوری گزینیم، چرا که خداوند در مقابل هر حرامی ده‌ها و صدها حلال را قرار داده است. اما چون نفس انسان بر آن‌چه که از آن منع شده حریص می‌باشد، لذا بیش‌تر به سمت حرام‌ها می‌رود و حلال‌ها را وا می‌گذارد. پس جای خود دارد که مورد محاکمه و محاسبه‌ی دنیوی و اخروی قرار بگیرد.

در مقابل خمر و شراب که خداوند حرام کرده است، ده‌ها نوشیدنی را حلال اعلام کرده است. اما برخی از انسان‌ها با وجود این همه حلال‌های طیّب از آن‌ها روی‌گردان می‌شود و به خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب مبادرت می‌کند. استفاده از این دو که از نظر علمی هم مضر بودنشان به اثبات رسیده است، واقعاً جای تعجّب است! چرا که با خوردن شراب عقلش ضایع می‌شود، و با خوردن گوشت خوک غیرت و مردانگی و کرامتش را از دست می‌دهد. در غرب و اروپا هم که خوردن این محرّمات حلال گردیده، مردانشان کم‌ترین حساسیّتی در حفظ ناموس و کرامتشان ندارند و کانونی به نام خانواده معنی و مفهوم ندارد. آماری که در اروپا و آمریکا در رابطه با فرزندانی که پدر و مادر آن‌ها معلوم نیست، آمار وحشتناکی است و این را می‌رساند که عدم وجود قید و بندهای اخلاقی سبب می‌شود هر چیز حرامی مباح گردد.

پس با توجّه به رحمت فراگیر خداوند، تعداد حلال‌ها به مراتب فراوان‌تـر از حرام‌ها هستند و چون غضب خدا محدود است حرام‌ها محدودند.

عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ﴿رضي الله عنهما﴾، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: "إِنَّ الْحَلَالَ بَيِّنٌ، وَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنْ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقْد اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ، كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيهِ، أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلَا وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ، أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ.

در این حدیث ما با حلال‌ها و حرام ها و امور دیگری که از آن به مشتبهات تعبیر شده است آشنا می‌شویم. ابتدا چند کلمه از حـدیث را معنـی مـی‌کـنیم و سپس به شرح آن می‌پردازیم.

بَيِّن: به معنی ظاهر و آشکار و چیزی که منصوص است.

مُشْتَبِهَات: یعنی چیزهایی که عدم وضوح دارند و در رابطه با حلال یا حرام بودنش اختلاف نظر وجود دارد، یعنی بعضی اوقات به حلال و بعضی اوقات به حرام شباهت پیدا می‌کنند.

اتَّقَى الشُّبُهَات: دوری کند از آن چیزی که در آن شبهه هست.

اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ: دین و آبرویش را از اشکال و ایراد مصون می‌دارد.

وَقَعَ فِي الشُّبُهَات: یعنی کسی که به دام شبهات گرفتار می‌شود.

الْحِمَى: یعنی منطقه‌ی ممنوعه یا حـوزه‌ی اسـتحفاظی و یـا منـاطقی کـه سنگ‌چینی شده هستند.

مَحَارِم: یعنی معصیت‌ها، هر حرکتی که انسـان بـا انجـام دادنـش خـدا را ناخشنود می‌گرداند.

مُضْغَة: یعنی قطعه‌ای گوشت جویده شده.

ابوعبدالله نعمان بن بشیر روایت می‌کند که، از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «حلال واضح و آشکار است و حرام هم آشکار و واضح است، و در میان آن دو اموری هستند که بعضی از اوقات شباهت به حلال و بعضی اوقات شباهت به حرام پیدا می‌کنند. بیش‌تر مردم از تشخیص آن‌ها ناتوان‌اند. هرکس از این امور پرهیز نماید، دین و آبرویش را حفظ کرده است، و هر کسی که به دام شبهات گرفتار شود، دچار حرام گردیده است. به مانند چوپانی که گوسفندان خود را در اطراف یک منطقه‌ی محافظت‌شده می‌چرانند، نزدیک است که این گوسفندان از مانع بگذرند و به منطقه‌ی ممنوعه وارد شوند. بدانید و آگاه باشید که هر پادشاهی یک منطقه‌ی ممنوعه دارد، و منطقه‌ی ممنوعه‌ی خداوند حرام‌های او هستند. بدانید که در جسم هر انسانی پاره‌گوشتی وجود دارد که اگر آن اصلاح شود تمام جسم اصلاح می‌شود و اگر فاسد شود، تمام جسد به فساد کشیده می‌شود و آن همان قلب است.»

اما چیزی که از حدیث استنباط می‌شود، این است که باید بدانیم هر انسانی سری دارد و دلی که می‌اندیشد، و دل مکان احساسات و عواطف است. به تعبیر ساده‌تر، سر جای شعور است و دل جای شور و شخصیت انسان؛ شخصیتی مرکّب از شور و شعور است. اگر شور و شعور در انسان به تعادل برسد، آن زمان انسان از شخصیتی متعادل برخوردار می‌شود. در طول تاریخ، دشمنان اسلام، شخصیت انسان‌ها و جماعت‌های مسلمان را با دو اسلحه‌ی خطرناک آماج حملات بی‌امان خود قرار داده‌اند؛ آن دو اسلحه، شبهات و شهوات‌اند. به وسیله‌ی شبهه‌افکنی افکار را دچار انحرافات و پریشانی کرده‌اند و به وسیله‌ی شهوات، دل‌ها را به پریشانی کشانده‌اند و آن‌ها را مملو از هوی و هوس و وسوسه کرده‌اند. لذا راه مقابله‌ی منطقی با شبهات در تفکّر و اندیشه و عقیده و بینش، و شهوات در اخلاق و سلوک و رفتار و منش، این است که انسان پیرو کتاب خدا و سنّت رسول گردد. با اتّصال و تمسّک به کتاب خدا،

انسان می‌تواند افکار پریشان خود را اصلاح کند، و با پیروی خالصانه از سنّت پیامبر ﷺ می‌تواند خود را از دل‌پریشی برهاند.

امام ابن‌تیمیه در توصیف انسان مؤمن می‌فرماید: «انسان مؤمن دارای دو ویژگی منحصر به فرد است: این‌که صاحب بصری نافذ است، زمانی که شبهات به او هجوم می‌آورند و می‌خواهند افکار او را دچار پریشانی کنند؛ و صاحب عقلی کامل است، زمانی که شهوات او را به خود فرا می‌خوانند.»

لذا ما نیازمند عقل کامل و بصر نافذ برای رویارویی مؤمنانه با شبهات در تفکّر و اندیشه، و شهوات در اخلاق و رفتار هستیم. لذا اگر اندکی در حدیث دقّت نماییم، متوجّه می‌شویم که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «کسی که با بصر نافذ به جنگ شبهات برود و خود را از دام شبهات برهاند، در نتیجه صاحب دو فضیلت و پاداش می‌گردد: یکی حفظ دین، چون پیروی از شبهات دین را از بین می‌برند، و دیگری حفظ آبرو، چون پیروی از شهوات آبرو را نابود می‌کند.» در ادامه‌ی «**اتَّقَی الشُّبُهات**» فرمود: «**إستَبرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ**» دو چیز را فرموده است، در حالی که ظاهراً باید می‌فرمود: «**فَقَد إستَبرَأَ لِدِينِهِ**»، چرا «**عِرض**» را هم فرمود؟ زیرا شهوات مولود شبهات هستند. یعنی کسی که عقیده‌اش متزلزل شد، از لحاظ سلوک و رفتار هم دچار نامتوازنی خواهد شد. لذا تابع شهوات هم خواهد گشت.

نکته‌ی دیگر در این حدیث این است که در انتهای آن می‌فرماید که پاره‌گوشتی در جسم انسان‌هاست که اگر اصلاح شود تمام جسم اصلاح می‌شود و آن قلب است «**أَلا وَ هِيَ القَلب**». آیا منظور از قلب همان تکه‌گوشتی است که در سمت چپ سینه‌ی انسان قرار دارد و کار پمپاژ خون را به سایر اعضای بدن انجام می‌دهد؟ این تمثیلی است بر زبان پیامبر ﷺ که منظور از آن بینش انسان‌هاست که اگر اصلاح شود تمام اعضا به تبع آن اصلاح خواهند شد، یعنی چشم آن چیزی را می‌بیند که بینش دینی به او اجازه می‌دهد؛ گوش آن چیزی را

می‌شنود که بینش دینی به او اجازه داده است؛ زبان چیزی را می‌گوید که بینش دینی به او اجازه‌ی گفتنش را می‌دهد؛ و دست‌ها و پاها آن کاری را انجام می‌دهند که بینش به آن‌ها دیکته می‌کند. لذا زمانی که انسان مرتکب دزدی می‌شود، یعنی از لحاظ بینشی اشکال دارد. یا وقتی که به مناطق ممنوعه و محل‌های فحشا و منکرات پای می‌گذارد یقیناً از لحاظ بینشی دچار فساد گشته است. زمانی که بینش دچار فساد می‌شود، چشم‌ها به آسانی چشم‌چرانی می‌کنند؛ گوش‌ها هر حرف نابجایی را می‌شنوند و آن را طبیعی می‌دانند؛ زبان‌ها بسیار عادی هر حرفی را بر زبان می‌رانند و هیچ خوف و هراسی را به خود راه نمی‌دهند؛ دست‌ها آن کاری که نباید انجام دهند، انجام می دهند؛ پاها جایی را که نباید بروند می‌روند؛ و دل‌ها آن اندیشه‌های شیطانی را که نباید به خود راه بدهند، راه می‌دهند؛ لذا «**فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ**»: همه‌ی بدن فاسد می‌گردد.

این‌جاست که متوجّه می‌شویم اصلاح بینش چه‌قدر اهمّیّت دارد و آثار و پیامدهای اصلاح بینش کاملاً در حرکات انسان هویدا و آشکار خواهد شد.

از خداوند متعال می‌خواهیم که افکار ما را از شبهات، و اخلاق و رفتار ما را از شهوات مصون بدارد و ما را در مسیر پیروی مخلصانه از کتاب و سنّت ثابت قدم بگرداند.

حدیث هفتم:

دینداری، نصیحت و خیرخواهی است

عَنْ أَبِي رُقَيَّةَ تَمِيمِ بْنِ أَوْسٍ الدَّارِيِّ ؓ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: "الدِّينُ النَّصِيحَةُ. قُلْنَا: لِمَنْ؟ قَالَ لِلَّهِ، وَلِكِتَابِهِ، وَلِرَسُولِهِ، وَلِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

محور این حدیث بیان دین و دینداری و تعریف دین از زبان پیامبر خدا ﷺ می‌باشد.

نصیحت در لغت به معنی اخلاص و تصفیه کردن است و از ماده‌ی «**نَصَح العَسَلَ**» گرفته شده است، یعنی وقتی که عسل را حرارت می‌دهند تا موم را از آن جدا کنند و باقی‌مانده را مورد استفاده قرار دهند. در لغت دیگری هم آمده که گفته شده است: «**مأخوذٌ مِن نَصَحَ الرَّجُلُ ثوبَهُ**» یعنی مرد لباسش را دوخت. فعل انسان ناصح و نصیحت‌کننده شباهت تام به کار انسانی دارد که لباس خود را می‌دوزد. مجموع معنی که با توجّه به معنی لغوی حاصل می‌شود، این است که نصیحت، یعنی خالص گردانیدن هر فعل و یا قولی از شائبه‌ی ریا، تظاهر و آفاتی که اسباب ضایع شدن ثواب فعل را در بردارد.

اما از لحاظ شرعی به معنی خالص کردن آراء و نظرات از هر گونه غلّ و غش نسبت به کسی است که مورد نصیحت واقع می‌شود و ترجیح دادن مصلحت اوست.

دین در این‌جا به معنی فرمانبرداری و اطاعت است، یکـی از معـانی دیـن تعالیمی است که خداوند برای انسان‌ها فرستاده و در این‌جا معنی فرمـانبرداری مدنظر است که یکی از معانی دین است.

«**الدِّينُ النَّصِيحَةُ**»، یعنی فرمانبرداری واقعی عبارت است از فرمانبرداریی که خالص و بدون هرگونه ریا و تظاهر و آلودگی و آفات دیگـر باشـد. پـس تنهـا فرمانبرداری مخلصانه مورد مقبول خداوند می‌باشـد. امـا چـه چیزهـایی آفـت اخلاص هستند؟ یکی اکراه و اجبار است که سبب می‌شود اخلاص از بین برود آن‌گاه که مجبور می‌شود تن به کاری بدهد بدون این‌که میل و رغبتی داشـته باشد. به همین خاطر است که فرمانبرداری زمانی ارزشمند است که همـراه بـا اخلاص و اختیار باشد؛ به همین خاطر اسـت کـه قـرآن فرمـود: ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّ﴾ [بقره: ۲۵۶]

"رشد" یعنی فرمانبرداری مخلصانه و "غَیّ" یعنی هر چیزی غیر از این، مانند فرمانبرداری بدون اخلاص، یا اخلاص بدون فرمانبرداری که هیچ‌کدام ارزشـی ندارند. لذا انسان راشد، انسانی است که مخلصانه به فرمانبردای خداوند بپردازد؛ و مرشد کسی است که نه تنها خود فرمانبرداری مخلص است، بلکه دیگران را به سوی فرمانبرداری مخلصانه فرا می‌خواند.

پیامبر ﷺ فرمـود: «**الدِّينُ النَّصِيحَةُ**»، لـذا دیـن بـه معنـی فرمـانبرداری مخلصانه و همراه با اختیار است؛ و این پاسخ به شبهه‌ای است که وارد شده که اسلام دین شمشیر است و با شمشیر می‌خواهد همه را مسلمان کند. زیرا ایـن مسأله با آیه‌ی ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ﴾ منافـات دارد و چـه‌گونـه چنـین چیـزی ممکن است. چرا که اسلام زمینه‌سازی می‌کند بـرای ایـن‌کـه کسـی بگویـد: «**أشهدُ أَن لا إله إلا الله و أشهدُ أَنَّ محمّداً رسول الله**» و مشمول رحمـت قـرار گیرد. حال چه‌گونه به خاطر این‌که مسلمان نشده است گردنش را می‌زند!

لذا دینداری و فرمانبرداریِ باید بر اساس خلوص و اختیار باشد. ناصح یعنی کسی که خالصانه وظیفه خود را در مقابل منصوح انجام می‌دهد.

«**قُلنا لِمَن؟**» این فرمانبرداری مخلصانه در ارتباط با چه کسی است و باید از چه کسی تبعیت مخلصانه داشت؟

«**قَالَ لِلّهِ**»، اخلاص فرمانبرداری در ارتباط با خدا، این‌که مخلصانه او را بندگی و عبادت کنیم، این‌که مخلصانه از او استعانت بجوییم. «**وَ لِكِتابِهِ**»، در ارتباط با کتاب خدا؛ یعنی اطاعت و فرمانبرداری در ارتباط با قرآن باید مخلصانه باشد. «**وَ لِرَسولِهِ**»، اخلاص و فرمانبرداری در ارتباط با رسول که اطاعت از رسول، اطاعت از خداست: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ [نساء: ۸۰]

دو آفت در مسیر عبودیت، بندگی انسان را مخدوش می‌کنند: یکی آفت جهل است، و دیگری آفت هوی و هوس. راه مقابله با آفت جهل معرفت کتاب خداست، و راه مقابله با آفت هوی و هوس، تبعیّت مخلصانه از پیامبر خدا ﷺ است. با معرفت کتاب خدا و تسلیم شدن به مفاد آن و تبعیّت مخلصانه از رسولش انسان می‌تواند بنده‌ی خالص و مخلص خداوند گردد.

«**وَ لأئمّة الْمُسلمين**»، بخش دیگری از معنی نصیحت بودن دین، فرمانبرداری مخلصانه از ائمه‌ی مسلمین و امام مسلمانان است. امامی که در مسیر خدا و رسول باشد و از آن مسیر منحرف نگردد. «**وَ عامَّتِهِم**»، و بخش پایانی از معنی نصیحت بودن دین، اصلاح و تصحیح رابطه با عموم مسلمانان و جماعت‌های مسلمان به صورت عام است. یعنی این‌که رابطه برادری و اخوت با آن‌ها تصحیح شود و مخلصانه در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر از آن‌ها پیروی شود. چرا که در قرآن آمده است ﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٍ﴾ [توبه: ۷۱] زنان مؤمن و مردان مؤمن به نسبت همدیگر رابطه وَلایی دارند؛ ولیّ و دلسوز همدیگر هستند، و امر به معروف و نهی از منکر محصول این ولایت ایمانی است.

حدیث هشتم:

حرمت انسان مسلمان

عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنهما، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: "أُمِرْت أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ؛ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ.

این حدیث شاید بعضی شبهات را ایجاد کرده باشد که لازم است در این زمینه روشنگری شود. گفته شده است که اسلام دین شمشیر و زور است و با زور همه‌ی مقاصد خود را پیش برده است. اگر چنین بود پیامبر خدا ﷺ سیزده سال در مکه عمر خود را سپری نمی‌کرد و در همان آغاز علیه کفار و مشرکین دست به شمشیر می‌برد و هرکس که اسلام را نمی‌پذیرفت از سر راه برمی‌داشت. در حالی که در مدینه هم در اولین جنگ مسلمانان که جنگ بدر بود آغازکنندگان جنگ، کفّار و مشرکین بودند، و آن جنگی ناخواسته بود. لذا مسلمین از شمشیر تنها برای از میان برداشتن موانع مسیر استفاده می‌کنند، نه برای این‌که دیگران را مسلمان کنند. چون ﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ﴾ اگر کسی به زور اهل اسلام و ایمان شود ایمانش ارزشی ندارد.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «من مأمور گشته‌ام که با مردم بجنگم تا این‌که شهادت بدهند هیچ فرمانروا و فریادرسی غیر از الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست.»

این‌جا باید توضیحی بدهیم که منظور از (**ناس**) چیست؟ آیا «**أُقَاتِلَ النَّاسَ**» یعنی شمشیر دست بگیرم و هر کسی که مقابل من ایستاد بگویم مسلمان شو و اگر نشد گردنش را بزنم؟ آیا این با رحمت دین، رحمت بودن رسول و رحمت بودن کتاب و تعالیم رسول سازگار است؟ ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ [انبیاء: ۱۰۷] این اصلی است که تاریخ به صحّت آن گواهی می‌دهد، چرا که پیامبر ﷺ و اصحابش چنین نکردند.

اما این "**ناس**" کدام "**ناس**" است که پیامبر مأموریت دارد که با آن‌ها بجنگد برای این‌که ایمان بیاورند و مسلمان شوند؟ این "**ناس**" آن جمعی هستند که اتمام حجّت بر آن‌ها صورت گرفته و نه تنها مسلمان نشده‌اند، بلکه مشغول توطئه، سنگ‌اندازی، مقابله کردن، محدود ساختن مسلمانان، تهدید کردن منافع و مصالح آن‌ها و به خطر انداختن امنیّتشان گشتند، و در این‌جا مسلمانان معذورند و اجازه دارند که از خود و دینشان دفاع کنند: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْ﴾ [حج: ۳۹] «اجازه داده شد به اهل ایمان که قتال کنند به خاطر ظلمی که به آن‌ها شده است.» لذا این‌جا ظلم‌ستیزی اسلام مدنظر است.

«**أُقَاتِلَ النَّاسَ**» به این معنی نیست که مردم را از دم شمشیر بگذرانید. حتی کسانی که در جنگ با شما وارد می‌شوند و به مقابله با شما می‌پردازند، اگر در حین جنگیدن مسلمان شدند، آن‌ها را رها کنید. «**حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» تا این‌که شهادتین را بگویند. همین که شهادتین را گفتند کافی است و لو این‌که اهل شرک و کفر بوده‌اند، حتی اگر ابوسفیان باشد؛ مگر غیر از این است که وقتی در مکّه مسلمان می‌شود پیامبر خدا ﷺ می‌گوید: «هر کسی به خانه‌ی ابوسفیان برود در امان است.»

لذا باید این حدیث را با مجموعه‌ای از حقایق دینی دیگر در قرآن و تاریخ مورد بررسی قرار داد. این‌که تنها به ظاهر الفاظ حدیث استناد کنیم فهم ما دچار

اختلال می‌گردد. شخصی در میدان جنگ زیر دست عمّار ﷺ مسلمان می‌شود، اما عمّار او را می‌کشد، و این خبر به پیامبر ﷺ می‌رسد. ایشان از او می‌پرسد چرا او را کشتی؟ عمّار می‌گوید: من فکر کردم او دروغ می‌گوید. می‌فرماید: آیا تو سینه‌ی این مرد را شکافتی که ببینی آیا دروغ می‌گوید؟ در نتیجه عمّار صد شتر به ورثه‌ی آن فردی که کشته شده است دیه می‌دهد.

بعد از تبیین حقایق دین شهادتین می‌گویند و افعال و اعمال ظاهری را انجام می‌دهند تا اهل ایمان شوند. در تعریف اسلام گفته شد: اسلام بر پنج رکن استوار است، این‌جا هم همین‌طور است. ابتدا اهل اسلام می‌شوند و بعداً اهل ایمان. با اقامه‌ی نماز ایمان در درونشان جای می‌گیرد، با ایتاء زکات ایمان در درونشان قوّت می‌یابد. بنابر این تکالیف در ابتدای مسلمان شدن، تکالیف محدودی است؛ روزی پنج بار نماز بخوانند، سالی یک‌بار زکات بدهند و... این درسی است که باید در رابطه با کسی که تازه به اسلام روی می‌آورد به کار گرفته شود و از تجویز تکالیف سنگین نسبت به او خودداری گردد، چون آثار سوء تربیتی دارد.

پیامبر ﷺ در انتهای حدیث می‌فرماید: «اگر این کار را انجام دادند خون آن‌ها از طرف من محفوظ است و من حقّ تعرّض به جان و مال آن‌ها را ندارم مگر به حقّ اسلام.» حقّ اسلام چیست؟ یعنی اگر کسی را کشتند، حقّ اسلام در این‌جا قصاص است. اگر مال کسی را دزدیدند، حق اسلام این است که دستش قطع شود و نیّت آن‌ها به خداوند ارجاع داده می‌شود.

حدیث نهم:

تکلیف و مسؤولیت به اندازه‌ی توانایی

این حدیث نیز بُعد دیگری از رحمت بودن دین خدا را توضیح می‌دهد. محور همه‌ی احادیث رحمت است و کم‌تر بحث عذاب است، لذا انذار پیامبر خدا ﷺ خادم تبشیرش بوده است. تا جایی که سلاح تبشیر مؤثر باشد از سلاح انذار استفاده نمی‌شود. تا آن‌جایی که رجا بتواند افراد را به دینداری ملزم کند نباید از سلاح خوف استفاده کرد. اگر از خوف بیش از حد استفاده شود، دیگر جایی برای رجاء و رحمت و بشارت باقی نمی‌ماند، چون آخرین مرحله‌ی مداوا کردن، داغ کردن است. اگر کسی از همان ابتدا داغ کردن را تجربه کند و بگوید هر کسی مسلمان نشود، داغ می‌شود دیگر کسی به سمت دین نمی‌آید. در حالی که ﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ [انبیاء: ۱۰۷] "للعالَمین" یعنی کافر و مسلمان، مؤمن و غیرمؤمن، حیوانات، درختان و ... هر کدام از این‌ها یک عالَم هستند؛ پیامبر و رسالتش برای تک تک این عالم‌ها رحمت است. ما نیازمندیم که از نو بیاموزیم و از نو ببینیم تا در رابطه با آموزه‌های دینی فهم عمیق‌تری حاصل شود.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ صَخْرٍ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: "مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ، وَمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةُ مسائلهِمْ وَاخْتِلَافُهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ.

از ابوهریره، عبدالرحمن بن صخر رضی الله عنه روایت است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «از آن‌چه که شما را از آن نهی کرده‌ام، با شدّت و قوّت دوری کنید، و به هرچه شما را به آن فرمان داده‌ام، در حد استطاعت عمل کنید، چرا که آن کسانی که پیش از شما می‌زیستند به وسیله‌ی دو چیز اسباب هلاکت خویش را فراهم کردند: یکی سؤالات نابجا و بی‌موردی که در رابطه با بسیاری از مسایل مطرح می‌کردند، و دیگر این‌که در ارتباط با پیامبرانشان به اختلاف پرداختند.» هر کسی پیامبری را بر پیامبر دیگر برتری می‌داد و هدفشان این بود که از زیر بار مسؤولیت‌ها شانه خالی کنند.

اما نکاتی که از این حدیث قابل برداشت است یکی این‌که در رابطه با منهیّات قید استطاعت وجود ندارد. یعنی این‌که نه خدا در قرآن و نه پیامبر ﷺ در سنّت نگفته‌اند که اگر توانستید شراب نخورید و اگر نتوانستید اشکال ندارد. پس نهی از محرمات مطلق است و قید استطاعت در آن نیست و باید از منهیّات و محرّمات فاصله گرفت. اما در باب مأمورات قید استطاعت مطرح است، چون دین، دین رحمت است. ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [بقره: ۲۸۶] لذا قید استطاعت در ارتباط با مأمورات و اوامر ربّانی، مطرح است، و این مؤیّد این حقیقت است که تکالیف به اندازه‌ی توان و وسعت انسان‌هاست، و به چیزی که خارج از حد وسعت و توان مکلّف نگردیده‌اند؛ لذا تکالیف فوق طاقت مشروع نیست.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث استنباط می‌شود حکم و نتیجه‌ی کثرت سؤال است. یکی از چیزهایی که معمولاً انسان را دچار تشتّت می‌کند و کسانی که نمی‌خواهند مسؤولیت‌پذیر باشند، سؤالات متعددی را در زمینه‌های گوناگون مطرح می‌کنند. ذات سؤال کردن ارزشمند است، البته سؤال نیکو. اما بعضی اوقات افرادی که مسؤولیت‌گریزند به شکلی یک سری سؤالات را مطرح می‌کنند تا برای مسؤولیت‌گریزی خود توجیهی داشته باشند، مانند بنی‌اسرائیل که خداوند آن‌ها را به بریدن سر گاوی امر فرمود، چون آن‌ها نمی‌خواستند این

کار را انجام بدهند یک بار سؤال می‌کردند: رنگش چه طور است؟ یک بار سؤال می‌کردند: پیر باشد یا جوان؟ و هر بار با سؤالات متعدد می‌خواستند از زیر بار این مسؤولیت شانه خالی کنند تا این‌که کار به جایی رسید که گاوی را با خصوصیاتی که خداوند مشخّص کرده بود نزدیک بود پیدا نکنند. لذا همیشه سؤال کردن ارزشمند نیست، بلکه سؤال کردنی مطلوب است که انسان را به کمال برساند و او را متعهدتر و مسؤولیت‌پذیرتر گرداند.

اختلاف بر سر انبیا هم، همان مطالبی است که بعضی می‌گفتند دین موسی برتر از عیسی است، و برخی می‌گفتند دین عیسی برتر از موسی است، و بسیاری از مسایل دیگر که هر دو از اسباب هلاکت امّت‌های پیشین به شمار می‌رود.

حدیث دهم:

استفاده نمودن از چیزهای حلال و گوارا

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا، وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ تَعَالَى: "يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنْ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا"، وَقَالَ تَعَالَى: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ" ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلَ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ: يَا رَبِّ! يَا رَبِّ! وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ، وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ، وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ، وَغُذِّيَ بِالْحَرَامِ، فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لَهُ؟". رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

در این حدیث، مجموعه‌ای از آموزه‌های قرآنی را پیامبر ﷺ بیان می‌فرماید. ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: (إنَّ اللهَ طيّبٌ ولا يَقبلُ إلاّ طيّباً): «خداوند پاک است و غیر پاک را نمی‌پذیرد.» خداوند طیّب است؛ طیّب یکی از اسماء حسنای خداوند است، یعنی از هر نقصی و اشکالی پاک است و لذا جز طیّب را نمی‌پذیرد. «لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا» طیّباً را به صیغه‌ی نکره آورده است تا شمولیّت و عمومیّت را برساند. یعنی تنها طیّب از اعمال، اموال، اقوال و هر چیز دیگر را خداوند می‌پذیرد و برایش جزا و پاداش قرار داده است. در سوره‌ی فاطر آمده است که: ﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ﴾ [فاطر: ۱۰] یعنی آن‌چه که صعود می‌کند و بالا می‌رود و در مقام و جایگاه ویژه‌ای قرار می‌گیرد کلمات طیّب است. طیّب در حدیث به

صورت عام و به صیغه‌ی نکره آمده است؛ یعنی نمی‌پذیرد از اعمال را، مگر اعمالی که طیّب باشند و شرط طیّب بودن اعمال این است که «**لِوجه الله** و **بِوجه الله**» باشد. "بوجه الله" یعنی مطابق دستور و فرمان شریعت باشد؛ و "لوجه الله" یعنی این‌که به خاطر خدا و با اخلاص همراه باشد. در رابطه با اقوال و اموال هم به همین ترتیب است، یعنی جایز نیست از اموالی که خبیث هستند و از طریق حرام جمع‌آوری شده‌اند در راه خدا انفاق کنیم. همان‌طور که خود فرموده است: ﴿وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ﴾ [بقره: ۲۶۷]، «قصد انفاق از مال خبیث نکنید.» ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل‌عمران: ۹۲]، «آن‌چه را که بهترین و شایسته‌ترین و محبوب‌ترین نزد شماست انفاق کنید تا به مرتبه‌ی برّ و نیکویی برسید.»

«**وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ**»: «و خداوند آن‌چه را که به پیامبرانش فرمان داده، به اهل ایمان هم فرمان داده است.» آن‌جا که در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی مؤمنون می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًا﴾ علت عطف جمله‌ی ﴿وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًا﴾ بر جمله‌ی ﴿كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ﴾ چیست؟ نکته‌ی ظریفی که در این آیه مشهود است این است که رابطه‌ی مستقیم میان تغذیه از طیّبات و عمل صالح وجود دارد. یعنی انسان نمی‌تواند اهل عمل صالح شود مگر این‌که از طیّب و حلال تغذیه کند. همین جاست که متوجّه می‌شویم که یکی از راه‌های اهل توفیق شدن این است که انسان سعی کند از حلال طیّب استفاده کند. چنان‌که حرام‌خواری یکی از راه‌های سلب توفیق است. «ای اهل ایمان بخورید از آن طیّبات و پاکی‌هایی که ما روزی شما گردانیدیم.»

بعد از ذکر آیات، پیامبر خدا ﷺ وضعیت مردی را که سفری طولانی را انجام داده، موهای سرش ژولیده و پریشان است و به خاطر طول سفر رنگش غبارآلود شده است، دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و یا ربّ، یا ربّ

می‌گوید، در حالی‌که غذایش حرام است و آن‌چه را که می‌نوشد حرام است و آن‌چه را که می‌پوشد حرام است، پس چه‌گونه دعایش مستجاب شود!

از این حدیث استنباط می‌شود که از راه‌های استجابت دعا، این است که انسان در خوردن و آشامیدن و در لباس پوشیدن و چیزهای دیگر باید دقّت کند که حلال باشد، زیرا استفاده از حلال مقدمه‌ی استجابت دعاست. در مسند طبرانی آمده است که پیامبر خدا ﷺ به سعد بن ابی وقاص رضی‌الله‌عنه فرمود: «غذایت را حلال و طیّب گردان، مستجاب الدعوه خواهی شد.»

این نکته را هم در باب دعا و استجابت دعا یادآور شویم که شاید برای خیلی از افراد که دعا می‌کنند و ظاهراً جواب مثبت نمی‌گیرند سؤال ایجاد شده باشد که خدا دعایشان را استجابت نکرده است. مسأله‌ی استجابت دعا، یعنی پاسخ گفتن به دعا که با آن تصوّری که در ذهن دعاکننده است ممکن است مطابقت داشته باشد یا نداشته باشد. بعضی از اوقات که انسان دعا می‌کند و ظاهراً جواب منفی می‌گیرد، می‌پندارد که خدا دعایش را استجابت نکرده است، در حالی‌که اگر در مفهوم استجابت دقّت کنیم، استجابت دعا یعنی پاسخ دادن به دعا، و پاسخ دادن هم یا پاسخ مثبت است و یا پاسخ منفی. اگر در دعا از خدا چیزی را می‌خواهیم و بعد از مدتی طولانی دعا کردن باز هم خداوند آن را به ما نمی‌دهد، به این معنی نیست که خداوند دعای ما را استجابت ننموده است، چون خودش فرموده که هر چه را می‌خواهید از من طلب کنید؛ اما در عین حال نفرموده است که هر چه را که بخواهید من به شما می‌دهم. فرموده است: ﴿ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: ۶۰] «مرا بخوانید جوابتان را می‌دهم؛» که این جواب بعضی اوقات منفی است. پس مطلقاً هیچ دعایی نیست که جواب نداشته باشد. منتهی بعضی جواب‌ها مثبت هستند و ما فکر می‌کنیم که دعا مستجاب شده و زمانی که پاسخ منفی است دعا مستجاب نشده است. در حالی‌که پاسخ منفی است، یعنی حکمت و مشیّت خدا اقتضا نمی‌کند که آن چیزی را که می‌خواهیم به ما بدهد. این نکته را باید در مسأله‌ی استجابت دعا مد نظر داشت تا سوء ظن در رابطه با خداوند ایجاد نشود.

حدیث یازدهم:

پرهیز از امور شبهه برانگیز

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سِبْطِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرَيْحَانَتِهِ رضي الله عنهما، قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ "دَعْ مَا يُرِيبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيبُكَ". رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ، وَالنَّسَائِيّ، وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ.

در این حدیث پیامبر ﷺ اهل ایمان را به دوری کردن از هر آن‌چه که در آن شبهه وجود دارد و حلال و حرام بودنش معلوم نیست فرمان داده است.

"سبط" یعنی پسرِ دختر. "ریحانته" صفتی است که در تواریخ السِّیر برای حسن و حسین به کار رفته است، چون ریحان گیاهی است که رایحه‌ی خوشی دارد و به خاطر این‌که هر بار پیامبر آن‌ها را ملاقات می‌کرد احساس فرح و سروری به او روی می‌آورد، لذا به "دو گل ریحان پیامبر این امّت" معروف شدند. یکی از این گل‌ها حسن و گل دیگر حسین؛ ریحانته در این‌جا وصف حسن است که حسین هم همین توصیف را دارد. در سیره گفته‌اند که «**أَشْبَهُ النّاسِ برسولِ الله خَلْقاً و خُلُقاً**»: «حسن بن علی رضي الله عنهما شبیه‌ترین مردم بود به رسول‌الله، هم از جهت ظاهر و هم از جهت اخلاق نیکویی که داشت.»

از ابو محمد، حسن فرزند علی بن ابی‌طالب رضي الله عنهما نوه‌ی رسول خدا ﷺ روایت است که گفت: من این حدیث را از پیامبر به یاد دارم که فرمود: «رها کن آن چیزی که تو را دچار ریب و شک می‌کند و برو به سمت آن چیزی که در آن هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد.»

این نکته بسیار مهم است؛ یعنی مقابله با هرگونه شبهه. یکی از تکالیف انسان مؤمن شبهه‌زدایی از تفکّر و بینش خود و دیگران است. در حدیث ششم هم به تفصیل توضیح داده شد که: «**فَمَن اتَّقَی الشُّبهاتِ إستَبرَأَ لدینهِ وَعِرضِهِ.**»

بینشی که این حدیث به انسان مسلمان می‌دهد، این است که او را به آراستن خود از لحاظ شخصیتی راهنمایی می‌کند و به دوری کردن از شبهات فرمان می‌دهد. در حدیث دیگری که امام ترمذی روایت کرده آمده است که: «انسان نمی‌تواند به درجه‌ی تقوا برسد و متّقی گردد مگر این‌که رها کند آن‌چه را که هیچ گونه شک و شبهه‌ای در آن نیست از ترس این‌که مبادا در آن شک و شبهه‌ای باشد.» بنابر این ترک حلال شبهه‌ناک بر نزدیک شدن به آن اولویت دارد.

البته این هم به آن معنی نیست که خود را از نعمات و مظاهر رحمت خدا به نام دوری نمودن از شبهه محروم کنیم. لذا باید شبهه بودن چیزی قطعی شود، آن‌گاه دستور شریعت فاصله گرفتن و دوری گزیدن از آن است.

حدیث دوازدهم:

ترک نمودن چیزهای بیهوده

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ "مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ". حَدِيثٌ حَسَنٌ، رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ و ابن ماجه.

از ابوهریره ﷺ روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمـود: «یکـی از نشانه‌های کمال اسلام در انسان، یا کاملاً مسلمان بودن انسـان تـرک کـردن چیزهای بی‌فایده و بیهوده است که هدفی والا در آن وجود ندارد.»

کلمه‌ی "حُسْن" مصدر است؛ یعنی کامـل و تمـام انجـام دادن هـر کـاری. اسلام هم یعنی سالم گردانیدن از آفات.

در این حدیث یکی از راه‌کارهای مؤثّر در راستای حفـظ امکانـات و اسـتفاده‌ی بهینه از آن‌ها بیان گردیده است. لذا اگر انسـان مسـلمان غفلـت ورزد، بسـیاری از امکانات و مهم‌ترین سرمایه‌اش که عمر او باشد ضایع خواهد شد. پس لازم اسـت انسان در انجام دادن هر کاری هدفی را تعیین کند، و به تعبیـر پـروین اعتصـامی: «هر قطره که در جویبار می‌رود از پی انجام کاری می‌رود.» حتـی قطراتـی کـه در جویبار جاری هستند مقصدی را تعقیب می‌کنند و بیهوده حرکت نمی‌کنند.

با این بینش حرکت کردن، ما را وا می‌دارد کـه از عمرمـان و از سـرمایه‌هـای ارزشمندی که خدا با کرم خود و بدون هـیچ چشـم‌داشـت و تـوقّعی در اختیـار مـا گذاشته است، حداکثر استفاده را در مسیر رشد دادن به شخصـیت خـود و دیگـران بنماییم. این خود راه مقابله با انواع آفات و شرارتی است که اگر هشیار نباشیم مـا را به دام خود خواهند کشاند و از کمالاتی که در دسترس ماست محروم می‌شویم.

حدیث سیزدهم:

کمال ایمان

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ خَادِمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: "لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ.

زمانی که پیامبر خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، انس بن مالک ده ساله بود. مادرش او را نزد پیامبر آورد و عرض کرد: فرزند من را به عنوان غلامی قبول کنید که خادم شما باشد. پیامبر انس را پذیرفت و انس تا روزی که پیامبر در قید حیات بود، در خدمت ایشان بود. انس بیست ساله بود که پیامبر وفات یافت، مردی که ده سال از مبارک‌ترین و ارزشمندترین ایام عمرش را در محضر پیامبر سپری کرد و از افراد بارز اصحاب گردید. این حدیث را ایشان روایت می‌کند که:

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هیچ کدام از شما ایمانش کامل نمی‌شود مگر این‌که هر آن‌چه را که برای خود دوست می‌دارد برای برادر مسلمانش دوست داشته باشد.»

این کار آسانی نیست که انسان سعی کند مصالح دیگران را همیشه در کارها و اعمالش مد نظر قرار بدهد و تنها به فکر خود نباشد، چرا که از لحاظ ایمانی دچار ضعف خواهد شد.

این حدیث همچنین دلیلی است مبنی بر این‌که ایمان انسان به کمال نمی‌رسد مگر این‌که خیر و صلاح خود را در راستای خیر و صلاح مسلمانان قرار دهد و تلاش خود را در این راستا به کار گیرد.

پس اگر انسان چیزی را برای خواهر و یا برادر مسلمانش بخواهد نباید بر آن‌ها منّتی بگذارد، و پیش از این‌که آن‌ها تشکّر و قدردانی نمایند، باید انسان خود ممنون آن‌ها باشد که سبب انجام عمل خیر برایش گشته‌اند.

حدیث چهاردهم:

حرمت خون مسلمان

موضوع این حدیث، حرمت و ارزش خون مسلمان و نیز آن‌چه که ریختن خون او را مباح می‌کند، می‌باشد، و بیش‌تر در باب حدود و مسایل حقوقی کاربرد دارد.

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم "لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ.

از ابن مسعود رضي الله عنه روایت شده است که پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرمود: «ریختن خون هیچ مسلمانی روا نیست مگر به یکی از این سه علّت:

اول: کسی که متأهل باشد و زنا کند (چه مرد باشد و چه زن).

دوم: کسی که فردی را بکشد (به شرطی که قتل عمد باشد اما اگر غیر عمد باشد قصاص ندارد و باید دیه پرداخت کند.)

سوم: کسی که دینش را رها نموده و جماعت مسلمانان را ترک کند.» چنین شخصی ظاهراً مرتد شده است.

در رابطه با مرتد که حتماً باید کشته شود، نصّ صریحی از قرآن وجود ندارد و تنها یک حدیث موجود است که محل بحث است.

شاه ولی الله دهلوی در کتاب "حجة الله البالغه" جملات زیبایی را در این زمینه دارد که می‌گوید: این حکم فصلی و مقطعی است و تا وقتی که حکومت

اسلامی استقرار نیافته و دولت اسلامی در ضعف است کشتن مرتد جواز دارد، اما بعد از این‌که حکومت اسلامی اقتدار کامل پیدا کرد و توانست مردم را در مسایل دینی توجیه کند، جواز کشتن مرتد پایان می‌یابد.

«الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ» منظور از جماعت، جماعت مسلمانان است که کسی بدعت‌گذاری کند یا اهل بغی باشد یا علیه جمع مسلمان بایستد و قیام کند. "مفارق للجماعه" با مرتد تفاوت دارد، چون مرتد با کل دین در تضاد و تناقض قرار می‌گیرد اما "مفارق للجماعه" با بعضی از مسایل دینی در تضاد قرار می‌گیرد.

خلاصه‌ی مفاد حدیث این است که بر حاکم مسلمان، کشتن کسانی که یکی از این سه خصلت را داشته باشند واجب است، چون در این امر مصلحت عام است و حفظ مصلحت عام بر مصلحت خاص ترجیح دارد.

حدیث پانزدهم:

آداب اخلاقی و اجتماعی در اسلام

آدابی است که بایستی اهل ایمان و اهل اسلام در روابط اجتماعی خود با دیگران صرفنظر از مرام و مکتب و عقیده‌ای که دارند به آن پایبند و متعهد باشند. این حدیث یکی از احادیث محوری است که در بسیاری از کتب حدیث آمده است که از ابوهریره ﷺ روایت شده که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: "مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بَاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بَاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بَاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ.

رعایت این آداب اسلامی تأییدی است بر وجود ایمان به خداوند و روز قیامت در هر کس؛ چرا که در این حدیث که سه بخش دارد و در هر بخشی پیامبر خدا ﷺ مسأله‌ی وجود ایمان به خدا و روز قیامت را که دو رکن از ارکان اعتقاد و ایمان است، به انجام اعمالی مربوط می‌سازد که با وجود آن‌ها مسأله‌ی ایمان متحقّق می‌شود؛ زیرا مسأله‌ی ایمان یک مسأله‌ی قلبی و درونی است و بایستی مظاهر بیرونی داشته باشد که آن را تصدیق و وجودش را تأیید نماید. پیامبر ﷺ در حدیثی فرموده است: ایمان به معنی آرزو کردن و امیدوار بودن و امیدهای واهی به رحمت خدا بستن نیست. همچنین ایمان به صورت و ظاهر نیست؛ این‌که انسان ظاهری آراسته داشته باشد، طوری که دیگران را تحت تأثیر قرار بدهد اما درونی پر از آلودگی و معصیت و گناه داشته

باشد، بلکه ایمان عبارت از آن چیزی است که در دل جای گیرد و عمل آن را تصدیق کند. ثمره‌ی طبیعی ایمان، عمل صالح است. اگر ایمانی انسان را به سوی عمل صالح تحریک نکند، ایمانی خفته و کم ارزش است. چون ایمانی، ایمان واقعی است که مظاهر و جلوه‌ی بیرونی داشته باشد، و جلوه‌های بیرونی به شکلی باشند که در افراد انگیزه ایجاد کنند و آن‌ها هم به سمت ایمان بروند و مؤمن شوند. به همین خاطر است که بسیار ساده و روان علایم و نشانه‌های ایمان به خدا و روز قیامت را، پیامبر ﷺ در انجام سه عمل خلاصه می‌کند: یکی این‌که اگر کسی ادعای وجود ایمان به خدا و روز قیامت را دارد (مبدأ و معاد) تکلیفش را با آن دو روشن کند؛ مبدأ که خداست با شناخت و تسلیم، و معاد و آن این‌که حیات با مرگ تمام نمی‌شود بلکه مرگ آغاز حیات اصلی و ابدی است. آغاز حیاتی است که سعادت و شقاوت آن‌جا را در همین دنیا باید رقم زد؛ و این‌که چه کارهایی را باید انجام دهد که بعد از مرگ رسوا و خوار و ذلیل نگردد. باید در رابطه با زبان مراقبت لازم را داشته باشد، زیرا اصلاح زبان یکی از مهم‌ترین ارکان اصلاح شخصیت است. انسان باید بکوشد از زبانش به شکلی استفاده کند که مورد رضایت خدا و رسولش باشد و در عین حال اسباب پریشانی و مکدّر شدن قلوب را فراهم نکند، چرا که:

دنیا نیرزد بدان که پریشان کنی دلی!

اگر تمام دنیا را به انسان بدهند ارزش این را ندارد که با زبان اسباب پریشانی کسی را فراهم کند. به همین دلیل است که پیامبر ﷺ در این‌جا با تأکید بر محافظت زبان اصرار دارد، چنان‌که خداوند در سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۵۳ به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ﴾: «به بندگان من بگو که وقتی می‌خواهند صحبت کنند سعی کنند بهترین کلمات را انتخاب کنند برای پیام‌هایی که می‌خواهند به دیگران منتقل کنند.» یعنی بهترین معانی را جمع کنند

و در قالب بهترین کلمات بریزند و تقدیم کنند. چون اگر کلمات سنجیده نباشند در دل‌ها ایجاد کدورت می‌کنند: ﴿إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [اسراء: ۵۳].

در این حدیث پیامبر ﷺ ما را چنین راهنمایی می‌کند و می‌فرماید: «اولین نشانه و علامت ایمان به خدا و روز قیامت این است که انسان بایستی یا خیر بگوید - خیر در این‌جا همان معنی را دارد که در قرآن آمده است، یعنی بهترین- یا سکوت گزیند.» یکی از انسان‌های صالح می‌فرماید: اگر انسان دو فعلش اصلاح شود همه‌ی کارهایش اصلاح می‌شود: یکی فعل زبانش است، یعنی سعی کند زبانش اصلاح شده و پاک باشد، و آلوده به گناه و معصیت نباشد، زبانی نباشد که به آسانی دیگران را مسخره کند، زیر سؤال ببرد، تهمت بزند و افترا ببندد. دوم نمازش.

زبان و نماز باید اصلاح شوند تا انسان اصلاح شود. اصلاح نماز، یعنی اصلاح رابطه با خدا. اصلاح زبان یعنی اصلاح رابطه با مردم. چون ما به وسیله‌ی زبان با جامعه رابطه برقرار می‌کنیم. اگر زبان را از ما بگیرند ارتباط برقرار کردن با افراد جامعه مشکل می‌شود و نمی‌توانیم آن پیام‌ها و چیزهایی را که در دل داریم به دیگران منتقل کنیم؛ لذا زبان یکی از نعمات خداوند و یکی از مظاهر رحمت اوست. همان‌طور که در سوره‌ی رحمن می‌فرماید: ﴿عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ﴾ [رحمان: ۴]؛ پس باید مراقب بود که این تکه‌گوشت چه‌گونه به حرکت در آورده شود که ابتدا خدا راضی شود و سپس بندگانش. «**فَليقُل خيراً**»، علما چنین استنباط کرده‌اند که اگر انسان بخواهد سخنی بگوید قبل از گفتن باید ارزیابی کند، اگر جنبه‌ی خیرش بیش‌تر از شرّش بود گفته شود، اما اگر جنبه‌ی خیر و شرّش مساوی بود یا این‌که جنبه‌ی شرّش بیش‌تر، گفته نشود. اما متأسفانه تنها عضوی از اعضای بدن که بسیار روان و بدون کنترل است زبان است؛ به قول امام غزالی که می‌فرماید: خداوند برای بقیه‌ی اعضا هیچ‌گونه محدودیتی قرار نداده است؛ دست هر کاری که می‌خواهد می‌کند؛ چشم هم همین‌طور، هرجا که بخواهد نگاه می‌کند؛ گوش که

اصلاً محدودیتی ندارد، بخواهد یا نخواهد می‌شنود، اما خداوند برای زبان انسان دو مانع گذاشته است: یکی محدودیت دندان‌ها که بسیار محکم هستند و بعد از دندان‌ها لب‌ها، ولی عجیب این است که این تکه‌گوشت نرم و بسیار حسّاس به گرما و سرما، آن مانع دندان و لبان را از میان برمی‌دارد و نیش خودش را می‌زند و هم خود را از لحاظ شخصیتی ضایع می‌کند و هم دیگران را دل‌آزرده می‌سازد.

پس «**فَلْيَقُلْ خَيْراً**» یا بایستی حرف خیر بزند و یا «**أو لِيَصْمُتْ**» ساکت بنشیند. سکوت بسیار مهم است. انسان قرار نیست هر حرفی که برای گفتن دارد بگوید، چرا که بسیاری از اوقات سکوت به انسان شخصیت و آرامش می‌دهد و ایمانش را می‌افزاید. چون پیامبر ﷺ فرموده است: «از علایم ایمان به خدا و روز قیامت یا بهترین سخن‌ها را گفتن، و یا سکوت کردن است.»

اهل ایمان وقتی که سخن می‌گویند در قالب کلماتشان به دیگران ایمان را منتقل می‌کنند و در غیر این صورت از سخن گفتن پرهیز می‌کنند.

پس اولین نشانه از نشانه‌های ایمان به خدا و روز قیامت، یا بهترین‌ها را گفتن است و یا سکوت کردن. این در رابطه با زبان و اصلاح زبان بود.

دومین علامت، سپس فرمود: «**وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ**»: «هر کسی ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید به همسایه‌اش احترام بگذارد»، زیرا رعایت حقوق همسایه بسیار مهم است.

در حدیثی پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «جبریل امین آن قدر در مورد همسایه به من سفارش کرد که من احساس کردم همسایه از من ارث می‌برد.»

در زمان قدیم هر کسی که غذایی می‌پخت حتماً یک کاسه‌ای را به همسایه‌اش می‌داد و می‌گفتند این کاسه کسی را سیر نمی‌کند اما محبت را می‌افزاید. واقعیت هم همین بود. اما امروزه خسّت و بخل بر وجود مردم حاکم شده و حاضر نیستند کم‌ترین کمکی را به دیگران داشته باشند، چون خود را نیازمند این محبّت نمی‌بینند.

بخش سوم این حدیث، یکی دیگر از علایم ایمان به خدا و روز قیامت است: (وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ): «هر کسی ایمان به خدا و روز قیامت دارد بایستی مهمانش را اکرام کند.» اکرام مهمان در احادیث پیامبر بخش وسیعی را به خود اختصاص داده است. بخشی از این اکرام پذیرایی به موقع و سخاوتمندانه از مهمان است. وقتی که فرشتگان برای بشارت دادن به ابراهیم آمدند، ابراهیم بدون این‌که از آن‌ها سؤال کند یک گوساله‌ی کباب شده را برای آن‌ها آورد و از آن‌ها نپرسید که از کجا آمده‌اید؟ برای چه آمده‌اید؟ اکرام ضیف این است که مهمان سؤال‌پیچ نشود. در حدیث داریم که هر کسی به خانه‌ی کسی رفت تا سه روز مهمان است و بعد از آن یکی از افراد آن خانه است و باید مانند سایر افراد خانواده با او رفتار شود. باید خانه‌های ما اتاق مهمان با امکانات و سرویس جدا داشته باشد تا مهمان احساس راحتی کند. این اکرام از حیث ظاهری در حد مقدور است. در رابطه با این‌که مهمان ممکن است از راه دور آمده و خسته باشد باید اسباب استراحتش فراهم گردد. لذا اگر فردی، اگر هم اهل ایمان نباشد، مهمان شود باید او را گرامی داشت. در روایت داریم که مهمان اگر کافر هم باشد باید او را احترام گذاشت.

داستانی نیز مولوی در مثنوی دارد که کافری مهمان پیامبر ﷺ می‌شود و پیامبر از او پذیرایی می‌کند و آن کافر تا آن‌جایی که می‌تواند می‌خورد. یکی از افراد منزل قدری ناراحت می‌شود و وقتی که اتاق را به او نشان می‌دهند که بخوابد در اتاق را از پشت می‌بندد. نیمه‌های شب کافر احتیاج به دستشویی پیدا می‌کند و وقتی می‌بیند در بسته است تمام آن محیط را به کثافت می‌کشد. پیامبر ﷺ که برای نماز صبح در را باز می‌کند کافر فرار می‌کند و به پیامبر اوضاع بد و ناخوشایند را خبر می‌دهند. ایشان می‌فرماید: من خودم آن‌جا را نظافت می‌کنم. وقتی کافر از آن‌جا دور می‌شود یادش می‌آید که چیزی را جای گذاشته است و به آن‌جا برمی‌گردد، می‌بیند که پیامبر ﷺ مشغول شستن آن‌جاست. آن شخص با دیدن این حرکت منقلب می‌شود و نهایتاً ایمان

می‌آورد و شب دیگر مهمان پیامبر می‌شود. همان شب خیلی عادی و کم غذا می‌خورد. وقتی پیامبر تعارف می‌کند که چرا نمی‌خوری؟ می‌گوید: من سیر شدم. در روایتی پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وقتی انسان کافر است حریص است، مثل این‌که هفت معده دارد، و وقتی که ایمان در دلش راه یافت یک معده بیش‌تر ندارد.»

اما این‌که این داستان چه‌قدر صحّت داشته باشد اهمّیّتی ندارد، مهم عملکرد ماست. آیا الآن در جامعه‌ای که اسباب و وسایل دین‌گریزی به خصوص در میان قشر جوان شدّت گرفته، نیازمند چنین واکاوی‌هایی نیستیم؟ اگر ما چنین تعامل کنیم آیا باز هم جوانان به دام اعتیاد و انحرافات و مسایل خلاف اخلاق کشیده می‌شوند؟

پس ما نیازمند بازآموزی هستیم و چه زیبا و بجا می‌گوید اقبال لاهوری که: دیدن دگر آموز، شنیدن دگر آموز.

حدیث شانزدهم:

پرهیز از خشم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه أَنْ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَوْصِنِي. قَالَ: لَا تَغْضَبْ، فَرَدَّدَ مِرَارًا، قَالَ: لَا تَغْضَبْ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

این حدیث، حدیثی بسیار زیباست، که برای مردان و در درجه‌ی دوم برای زنان عمل کردن به آن بسیار اهمّیت دارد، و به یک خصوصیت و ویژگی شخصیتی همه‌ی انسان‌هایی که زود عصبانی می‌شوند اشاره دارد.

ابوهریره رضي الله عنه روایت می‌کند: مردی پیش پیامبر صلى الله عليه وسلم رفت و گفت: مرا نصیحت کن. اولین درس این حدیث این است که انسان خود را بی‌نیاز از نصیحت و سفارش کسانی که می‌داند اهلیت و شایستگی‌اش را دارند، نداند. در آن زمان پیامبر بوده و بعد از ایشان هم به هر حال کسانی هستند که از ما بهتر باشند، لذا بایستی در محضر چنین افرادی حضور یافت و از برکات و ثمراتشان بهره برد.

این مرد به پیامبر صلى الله عليه وسلم گفت: مرا نصیحت کن. ایشان هم یک نصیحت می‌کند: (**لَا تَغْضَبْ**): «عصبانی نشو!» اگر چه پیامبر صلى الله عليه وسلم علم روان‌شناسی امروز را نخوانده اما روان‌ها را می‌شناخت و با هر کسی مطابق با نیازش سخن می‌گفت. اگرچه جامعه‌شناسی را به صورت واحد دانشگاهی پاس نکرده و نخوانده بود اما یک جامعه‌شناس تمام عیار بود. این جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به معنای دقیق کلمه را از لابه‌لای فرمایش‌هایی که با اصحاب دارد در می‌یابیم و می‌بینیم که برای همه یکسان سخن نمی‌گوید. مثلاً روزی یکی از اصحاب

خدمت پیامبر ﷺ می‌رسد و می‌گوید: بهترین کار چیست که انجام بدهم؟ می‌فرماید: نماز اول وقت. یکی دیگر سؤال می‌کند: بهترین کار چیست که من انجام بدهم؟ می‌فرماید: نیکی به پدر و مادر. دیگری سؤال می‌کند: بهترین کار چیست که من انجام بدهم؟ می‌فرماید: جهاد در راه خدا. صحابه تعجّب می‌کنند که مگر می‌شود در آن واحد بهترین کار سه مصداق داشته باشد! می‌فرماید: بله، فردی را که به نماز اول وقت توصیه نمودم، مشکلی در رابطه با پدر و مادر نداشت، بلکه مشکلش در تأخیر نماز بود. دیگری را که به نیکی به پدر و مادر سفارش نمودم، چون نمازش را مرتّب، درست و در مسجد اقامه می‌کرد، و مشکلی در این قسمت نداشت، مشکل او خانوادگی بود، پس بهترین کار به نسبت او نیکی به پدر و مادر بود نه نماز اول وقت.

در این حدیث هم وضعیّت همین طور است. فردی می‌آید و از پیامبر ﷺ می‌خواهد که او را نصیحت کند، ایشان با توجه به شناختی که از او دارد به او می‌فرماید که عصبانی نشو. این فرد ظاهراً از ابعاد مختلف شخصیتی مشکلی نداشته و مشکلش این بوده که زود عصبی می‌شده است، و آستانه‌ی تحمّلش پایین بوده است. لذا پیامبر ﷺ این قسمت را به خوبی درک کرده و سفارشی را که مقتضای حال اوست به او می‌فرماید: «**لَا تَغْضَبْ**.» در خطبه‌ی جمعه همه‌ی مردم را مورد خطاب قرار نمی‌دهد که ای مردم عصبانی نشوید. این مردم ممکن است صد نفر بوده‌اند، از این صد نفر تنها ده نفرشان تند و خشن هستند و زود عصبانی می‌شوند، نود نفر دیگر شاید بسیار خونسرد و معتدل باشند. پس این نصیحت برای آن‌ها رهگشا نیست. حال اگر در خطبه‌ی جمعه خطیبی به همه گفت: عصبانی نشوید؛ آن نود نفری که خونسرد هستند می‌گویند حرف‌هایش تکراری بود؛ و درست هم می‌گویند.

لذا پیامبر هم این فرد را به تنهایی نصیحت می‌کند و به او می‌فرماید که عصبانی نشو. پس ما هم باید رعایت کنیم و ببینیم که اولاً افراد در چه زمینه‌ای مشکل دارند و بعد از این‌که درد آن‌ها را تشخیص دادیم آن وقت به

تجویز درمان دردشان اقدام کنیم. پیامبر ﷺ مرتّب این جمله را تکرار کردنـد و فرمودنـد: (لَا تَغْضَبْ): «عصـبانی نشـو.» عصـبانیت طبیعتـاً یـک وضـعیّت نامطلوب روحی و روانی است که هم خود فرد بلافاصله پشیمان می‌شود و هم دل‌هایی را که آزرده است بسیار مشکل می‌تواند ترمیم کند و بار دیگر آرامـش را به آن‌ها برگرداند.

حدیث هفدهم:

رفتار انسانی

معنی لغوی احسان در حدیث دوم بیان گردید و آن به معنی کامل انجام دادن هر کاری بود. در این حدیث آمده است که خداوند متعال جاری شدن احسان را در هر کاری دوست دارد، لذا تمام و کامل انجام دادن هر کاری محبوب خداوند است، و انسانی که این‌چنین باشد صفت محسن را پیدا خواهد کرد. همچنان که احسان محبوب خداست، محسن هم که فاعل احسان است محبوب خداوند خواهد شد. در این حدیث بحثی به صورت عام در رابطه با احسان است و به صورت موردی هم اشاره به چند مورد شده است که بایستی در آن‌ها احسان مورد ملاحظه قرار گیرد.

عَنْ أَبِي يَعْلَى شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ رضي الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذِّبْحَةَ، وَلْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ، وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

در این حدیث أبی یعلی شدّاد بن أوس رضي الله عنه از پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم روایت کرده که ایشان فرمود: «خداوند متعال واجب گردانیده است احسان را بر هر چیزی و در هر کاری، پس اگر خواستید قتل را به نیّت قصاص بر کسی جاری کنید به آسان‌ترین شکل این کار را انجام دهید، و اگر می‌خواهید حیوانی را سر ببرید به بهترین و کامل‌ترین شکل آن حیوان را سر ببرید؛ و هر کدام از شما باید چاقویش را تیز کند و آن چیزی را که می‌خواهد سر ببرد در کمال راحتی و آرامش سر ببرد، طوری که هیچ‌گونه احساس عذاب و دردی نکند.»

در بخش اول این حدیث قید «کَتَبَ» آمده است که این می‌رساند که، برخلاف تصوّری که در ذهن خیلی‌ها هست که احسان انجام دادن کاری مستحب است، در این حدیث ظاهراً با این قید، جزء واجبات می‌شود؛ یعنی احسان کردن جزیی از واجبات است که ما انجام می‌دهیم تا به بخشی از کمال نائل شویم. هر چیزی را که مخالف شریعت باشد طبیعتاً نه خدا و نه پیامبرش اجازه نداده‌اند که انجام شود و همه‌ی چیزهایی را که مطلوب شارع و شریعت است اجازه‌ی انجامش صادر شده است. پس انسان مؤمن انسانی است که پیوسته احسان را در همه چیز جست‌وجو می‌کند.

در حدیث دوم اگر دقّت شود احسان در زمان پیامبر ﷺ چنین معنا شد که انسان خدا را آن‌چنان بندگی کند مثل این‌که او را می‌بیند و اگر او خدا را ندید بداند که خدا او را می‌بیند. به صورت عام اگر عبادت را معنی کنیم تمام حرکات و سکناتی را که انسان «لوجه الله و بوجه الله» انجام می‌دهد، یعنی به‌خاطر خدا و طبق برنامه و شریعت خدا انجام می‌دهد عبادت می‌شود. آن جا فرمود که احسان این‌چنین وضعیت و شرایطی است که، شما در حالی که مشغول بندگی و عبودیت خداوند هستید احساس کنید که خداوند شما را می‌بیند.

به صورت موردی پیامبر ﷺ به دو مورد اشاره می‌فرماید: یکی احسان در قتل، یعنی کسی که قرار است قصاص بر او جاری شود بایستی با وسیله‌ای این کار صورت بگیرد که او احساس کم‌ترین عذابی نکند و جان بدهد. در ارتباط با ذبح حیوان هم همین‌طور است. این اوج مهربانی و ملاطفتی است که اسلام در رابطه با حیوانات و حدود و حقوق حیوانات دارد که هر کدام از شما باید چاقویش را حتماً تیز کند به خاطر این‌که تمام رگ‌های گردن حیوان را فوری قطع کند، چون اگر چاقو تیز نباشد، تا رگ‌ها قطع شوند حیوان یک مقدار زجر می‌کشد و در حین ذبح شدن راحت جان نمی‌دهد. «وَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ»، یعنی ذبیحه‌ی خود را راحت کند. سنّت این است که قبل از بریدن سر حیوان به او آب بدهند و حتی چاقو را جلو چشم حیوان نباید تیز کنند تا ترس و وحشتی در حیوان ایجاد نشود.

حدیث هیجدهم:

خوش اخلاق بودن

عَنْ أَبِي ذَرٍّ جُنْدَبِ بْنِ جُنَادَةَ، وَأَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضي الله عنهما، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: "اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ، وَأَتْبِعْ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا، وَخَالِقْ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ". رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: حَدِيثٌ حَسَنٌ، وَفِي بَعْضِ النُّسَخِ: حَسَنٌ صَحِيحٌ.

علم اصلاح ظاهر را علم آداب گویند، و علم اصلاح باطن را علم اخلاق نامند. حسن خلق، یعنی مجموعه‌ی فضایل اخلاقی را شناختن و به آن فضایل اخلاقی اتصاف یافتن، و این مستلزم خالی کردن درون از رذایل اخلاقی است.

أبی‌ذر جُندُب بن جُناده و أبی عبدالرحمن رضي الله عنهما، دو تن از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم از ایشان روایت کرده‌اند که فرموده‌اند: «هر جا که هستید تقوای خداوند را رعایت کنید، و هر کار بدی را با انجام کار نیکی تعقیب کن تا آثار آن بدی را به وسیله‌ی کار نیک از بین ببری، و رابطه‌ات را با مردم آن‌چنان اصلاح و تنظیم کن که با بهترین اخلاق با آن‌ها معاشرت داشته باشی.»

در حدیثی دیگر از پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم روایت شده است که فرمود: «کمال ایمان انسان در گرو اخلاق حسنه و نیکوی اوست.» هر قدر که از اخلاق نیکو نصیب برده باشد به همان اندازه هم از نظر ایمانی کمال پیدا می‌کند.

این حدیث سه بخش دارد: یک بخش اصلاح رابطه با خداوند است: «**اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ**»، که تقوا به معنی احساس مسؤولیتی است که تمام وجود انسان را در

برمی‌گیرد. اصل کلمه‌ی تقوا از ماده‌ی «وقی» به معنی هرگونه سپری است که انسان را از بلاها و آفات مختلف به خصوص آفات مختلف ایمانی و اخلاقی و شخصیتی محفوظ می‌کند. تقوا سپری را میان انسان و این آفات ایجاد می‌کند تا به آن‌ها مبتلا نشود؛ و این هم در گرو انجام اوامر و دوری از نواهی خداوند است. یعنی فرد متقی فردی است که در یک لحظه در دو مسیر گام می‌نهد: یکی تخلیه‌ی خودش از رذایل اخلاقی، و دیگری آراستن شخصیتش به فضایل اخلاقی.

بعد از این‌که رابطه‌ی انسان با خداوند به وسیله‌ی تقوا اصلاح شد، باید اصلاح رابطه‌ی خودش با خودش نیز صورت بگیرد. اگر دچار خطایی و گناهی شد سعی کند به سرعت آثار آن گناه را با انجام کار نیکویی از بین ببرد، چون ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ﴾ [هود: ۱۱۴]

طبیعتاً اگر انسان این‌چنین برنامه‌ریزی کند که هر بار که دچار خطایی شد آن را به سیئه‌ی علنی و غیرعلنی تقسیم کند. برای از بین بردن آثار سوء سیئات مخفی لازم است حسنات مخفی انجام دهد و برای از بین بردن آثار سوء سیئات علنی لازم است حسنات علنی انجام دهد، و این اساس کار است؛ یعنی در مقابل هر کدام بایستی انسان مورد مشابه و ضد آن را انتخاب کند تا بتواند آثارش را از بین ببرد.

بخش سوم حدیث هم اصلاح رابطه با مردم است. با مردم صرف‌نظر از عقیده و منش و بینش آن‌ها باید اخلاق حسنه داشته باشد.

به قول عقلا: «با مردم به مانند درخت پرثمر برخورد کنید که به آن سنگ می‌زنند و درخت در مقابل به آن‌ها میوه می‌دهد.»

حدیث نوزدهم:

خدا را به یاد داشته باش

عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ: "كُنْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم يَوْمًا، فَقَالَ: يَا غُلَامِ! إِنِّي أُعَلِّمُكَ كَلِمَاتٍ: احْفَظْ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، احْفَظْ اللَّهَ تَجِدْهُ تُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْت فَاسْأَلْ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْت فَاسْتَعِنْ بِاَللَّهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوْ اجْتَمَعَتْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوك بِشَيْءٍ لَمْ يَنْفَعُوك إلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَك، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوك بِشَيْءٍ لَمْ يَضُرُّوك إلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْك؛ رُفِعَتْ الْأَقْلَامُ، وَجَفَّتْ الصُّحُفُ". رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ.

وَفِي رِوَايَةِ غَيْرِ التِّرْمِذِيِّ: "احْفَظْ اللَّهَ تَجِدْهُ أَمَامَك، تَعَرَّفْ إلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفُك فِي الشِّدَّةِ، وَاعْلَمْ أَنَّ مَا أَخْطَأَك لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَك، وَمَا أَصَابَك لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَك، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنْ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا".

در این حدیث مجموعه‌ای از حدود روشن شده است: «احْفَظْ اللَّهَ يَحْفَظْك»، حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند هم تو را از مبتلا شدن به انواع شرور و بلایا و از لحاظ شخصیتی محفوظ نماید. مبتلا شدن به مصائب و سیّئات و گناهانی که اگر محافظت خداوند در رابطه با بندگان نباشد، بندگان خود به تنهایی قادر به حفظ خود از این مصائب و بلایا نیستند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که من بر مرکبی پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوار شده بودم. فرمود: «ای غلام (نوجوان)، به تو کلماتی را یاد می‌دهم: (کلماتی که حیات‌بخش و تکمیل‌کننده‌ی ایمان و اخلاق‌اند. اولین وصیّت و نصیحت پیامبر به این غلام این است که می‌فرماید:) حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند هم تو را در رابطه با خودت، خانواده‌ات، دنیا و دینت محفوظ بگرداند. (رعایت اوامر و نواهی خداوند و حدود او سبب می‌شود که انسان از لحاظ شخصیتی محفوظ بماند.) حدود خداوند را رعایت کن تا خداوند را همیشه در مقابل خودت ببینی و همیشه با او باشی. وقتی چیزی را خواستی تنها از خدا بخواه، (چون از هر کسی چیزی را بخواهی در مقابلش چند چیز از شما می‌خواهد تنها خداست که اگر شما چیزی را از او بخواهی در مقابلش هیچ چیز از شما نمی‌خواهد. لذا همیشه از او بخواهیم تا فضلش را به ما عطا فرماید.) و اگر برای انجام کاری کمک خواستی تنها از خدا کمک بخواه. ("**عون**" به هر نوع کمکی گفته می‌شود.) بدان و آگاه باش که اگر تمام دنیا جمع شوند که بخواهند به تو استفاده‌ای برسانند هرگز قادر نخواهند بود این منفعت را به تو برسانند مگر این‌که خداوند پیشاپیش آن را برای تو مقدّر و معیّن کرده باشد (ایمان به قدر)؛ و اگر تمام دنیا جمع شوند برای این‌که کم‌ترین ضرری را به تو برسانند قادر نخواهند بود کم‌ترین ضرری را به تو برسانند مگر این‌که خداوند پیشاپیش آن را برای تو مقدّر کرده باشد، قلم‌ها برداشته شده ونامه‌ها خشک گردیده است (کار تقدیر پایان یافته است.)»

در این حدیث ایمان به قدَر را پیش روی انسان قرار می‌دهد؛ این‌که با ایمان به قدر است که جرأت و شهامت در انسان اوج می‌گیرد و از غیر خدا هرگز ترس و بیمی به خود راه نمی‌دهد، و همین سبب می‌شود که بتواند قدم‌های خود را با استواری و استحکام بیش‌تری بردارد. چرا که (**رُفِعَتِ الأقلامِ و جُفَّتِ الصُّحُف**): «قلم‌های تقدیر کنار رفتند و نامه‌های عمل و کار و حرکات و سکنات انسان‌ها همه خشک شدند.» این تعبیر بیان‌گر آن است که هر آن‌چه را خداوند در علم

خودش برای بندگان معیّن کرده حتماً باید رخ بدهد، اما این‌که ما نمی‌دانیم خداوند چه چیزی را برای ما در حال و آینده مشخّص کرده، به ما اختیاری را می‌دهد که بتوانیم انتخاب کنیم و بر مبنای عقل و فهمی که به ما بخشیده و راهنمایی‌های کتاب و سنّت پیامبر ﷺ درست‌ترین راه را انتخاب کنیم. این حدیث در این‌جا تمام می‌شود و امام ترمذی فرموده است که "حدیثٌ حسنٌ صحیح"، یعنی یک درجه از حدیث صحیح پایین‌تر است.

در روایتی دیگر غیر از ترمذی هم این حدیث را تا این‌جا آورده با اندک تفاوتی: «**احْفَظْ اللَّهَ تَجِدْهُ أمامك.**» به جای «**تَجِدْهُ تُجَاهَكَ**» لفظ «**تَجِدْهُ أَمَامَكَ**» را آورده که همان معنی را می‌دهد. «**تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفُكَ فِي الشِّدَّةِ**: در وقت خوشی و راحتی خدا را بشناس تا خدا هم در وقت ناخوشی و مصایب تو را بشناسد.» همان تعبیری که در قرآن آمده ﴿فَٱذۡكُرُونِيٓ أَذۡكُرۡكُمۡ﴾ [بقره: ۱۵۲]، «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.» در همه وقت. اگر مرا در زمان تنهایی یاد کنید شما را تنهایی یاد می‌کنم، اگر مرا در جمعی یاد کنی من هم در جمعی بهتر از جمع شما، شما را یاد می‌کنم. «**وَاعْلَمْ أَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ وَمَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ**: بدان و آگاه باش که آن مصیبتی که به تو نرسیده قطعاً به تو نخواهد رسید و آن چیزی که قرار است برای تو اتفاق بیفتد حتماً اتفاق خواهد افتاد.» تدبیرات ما به عنوان بندگانی از بندگان خدا تدبیراتی انسانی و محدود هستند، چرا که علم ما علم غیب نیست و کسی نمی‌داند فردا چه کاری را انجام خواهد داد. شاید به صورت جزیی ما برنامه‌ریزی کنیم که فردا مثلاً در فلان ساعت کسی را ببینیم، اما این قسمت ظاهری قضیه است، لذا همان‌طور که در سوره‌ی کهف آمده نگویید من فردا کاری را انجام می‌دهم مگر این‌که آن را معلّق به مشیّت خداوند بنمایید. «**وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ، وَأَنْ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ، وَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**:

بدان و آگاه باش که نصرت و پیروزی با صبر و شکیبایی به‌دست می‌آید و فرج و رهایی از مشکلات مستلزم این است که انسان دچار غصه‌هایی شود. با هر مشکل و مصیبتی یقیناً فرجی است.» چنان‌که گفتیم هر نصرتی همراه با صبر است. و در دل هر عسر و سختی، یسر و آسانی نهفته است که فرمود: «**مَعَ العسر**» که قید مَعیّت دال بر این قضیه است که یُسر بعد از عُسر نیست، بلکه یُسر همراه عُسر است، ولی همه کس قادر به رؤیت یسر در دل و همراه عُسر نیست مگر این‌که اهل حکمت به معنی قرآنیش باشد و فراست داشته باشد و چیزهایی را که دیگران نمی‌بینند او با چشم دل و چشم حقیقت‌بین و چشم حکمت ببیند؛ لذا دچار بی‌صبری، ناشکیبایی و عدم استقامت نمی‌شود.

مفهوم کلی حدیث، یکی این‌که هرچه را که می‌خواهیم تنها از خدا بخواهیم. دیگر این‌که بدانیم جلب حفاظت خدای خیر الحافظین در گرو این است که ما هم اوامر و نواهی او را حفاظت کنیم و هر قدر حافظ اوامر و نواهی خداوند باشیم به همان اندازه خداوند ما را مشمول بهترین حفظهای خود قرار خواهد داد. امور را به دست او بسپاریم و تنها بر او توکّل کنیم و این‌که همه را غیر از او از درک و پاسخگویی نیازهایمان عاجز و ناتوان بدانیم.

حدیث بیستم:

حیاء جزء ایمان است

مفهوم این حدیث در جایی دیگر آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «ایمان دارای هفتاد و چند شعبه است که بالاترین درجه‌ی ایمان، گفتن: "**لا إله إلا الله**" است، و پایین‌ترین درجه‌ی ایمان پاک کردن راه از چیزهایی است که برای مردم مزاحمت ایجاد می‌کند، و حیاء هم شعبه‌ای از ایمان است.»

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو الْأَنْصَارِيِّ الْبَدْرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: "إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلَامِ النُّبُوَّةِ الْأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ.

ابتدا نکته‌ای را پیرامون کلمه‌ی حیاء توضیح داده و سپس متن حدیث را معنی می‌کنیم. حیاء در حقیقت یک حالت نفسی در انسان‌هاست و بدون استثناء میان زن و مرد وجود دارد؛ در حقیقت سپری است برای رویارویی مؤمنانه با گناه و معاصی.

حیاء را به سه درجه تقسیم کرده‌اند: «**حیاءٌ من الله، حیاءٌ من النفس و حیاءٌ من الناس.**»

«**حیاءٌ من الله**»، یعنی همان رعایت اوامر و نواهی خداوند. «**حیاءٌ من النفس**»، یعنی این‌که انسان سعی کند ظاهر و باطنش یکی باشد، همچنان‌که به اصلاح ظواهر اهتمام می‌ورزد به اصلاح باطن و نهانی‌های خود نیز اهتمام ورزد، و از صفای درون برخوردار گردد. «**حیاءٌ من الناس**»، این است که سعی

کند حدود و حقوق مردم را رعایت نموده و این را از عبادات و بندگی خداوند به شمار آورد.

از ابن مسعود، عقبة بن عمرو انصاری بدری ﷺ روایت است که گفت رسول خدا ﷺ فرمود: «آنچه که مردم از کلام همه‌ی پیامبران دریافته‌اند این است که: «هرگاه حیا نداشتی، هرکاری خواستی انجام بده.»

از مواردی که شریعت پیامبران بر آن اتفاق نظر دارند، مسأله‌ی حیاء و دعوت به آن می‌باشد. همه‌ی انبیاء دعوت به حیاء کرده‌اند و اساس دینداری انسان را در گرو میزان حیای او دانسته‌اند. گفته‌اند: اگر کسی عنصر حیاء از شخصیتش جدا شود و در قول و عملش دچار بی‌حیایی گردد آن‌وقت انجام دادن هر گناهی بر او آسان می‌شود، و پروایی از آن ندارد؛ لذا حیاء از اشرف خصال و ویژگی‌های شخصیت انسانی است. اگر انسان از این ویژگی برخوردار شود، انجام دادن گناه بر او دشوار است و می‌تواند نقص‌ها و اشکالات شخصیتی خود را برطرف کند. با حیاء است که انسان به جاهایی می‌رسد که بدون وجود حیاء قادر به رسیدن به آن مقامات و درجات نخواهد بود.

«**أَصلِحْ نَفسَکَ وادْعُ غَیرَکَ**: خود را اصلاح کن، سپس به دعوت دیگران بپرداز.»

حدیث بیست و یکم:

ایمان و استقامت

عَنْ أَبِي عَمْرٍو وَقِيلَ: أَبِي عَمْرَةَ سُفْيَانَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: "قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قُلْ لِي فِي الْإِسْلَامِ قَوْلًا لَا أَسْأَلُ عَنْهُ أَحَدًا غَيْرَكَ؛ قَالَ: قُلْ: آمَنْتُ بِاللَّهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ

ابتدا معنی مختصر حدیث. أبی‌عمرو سفیان بن عبدالله ﷺ می‌گوید که عرض کردم ای پیامبر خدا، برای من در ارتباط با عقیده و بینش اسلامی و در ارتباط با اسلام، فرمایشی را بیان کن که غیر از تو از کس دیگری نپرسم. یعنی آن‌چنان واضح و روشن باشد که نیازی به پرسیدن از دیگران نباشد. فرمود: «بگو به خدا ایمان آوردم و در این مسیر استقامت داشته باش.»

«**قولاً**» چون به صورت نکره آمده است جامعیت و شمول دارد. یعنی این‌که سخنی را به من بگو که جامع مسایل دین باشد و دین را به من بشناساند و نیازی به تفسیر دیگران نداشته باشد.

ارکان ایمان در رابطه با خدا و قیامت و سایر اصول اعتقادی و بینشی بر دو رکن بنا شده است: رکن اول از ارکان ایمان را معرفت تشکیل می‌دهد، یعنی شناخت در رابطه با آن چیزی که می‌خواهیم به آن مؤمن باشیم. رکن دوم از ارکان ایمان، تسلیم است. پس ایمان به خدا عبارت است از این‌که انسان خدا را بشناسد و تسلیم اوامر او شود. سید قطب ﷺ در تفسیر "فی ظلال القرآن" در بیان ایمان، جمله‌ی بسیار زیبایی دارد که می‌فرماید: «ایمان کلمه‌ای نیست

که انسان بر زبان بیاورد، بلکه ایمـان عبـارت از حقیقتـی تکلیـف‌آور و امـانتی سنگین است.»

اگر انسان تسلیم برنامه‌ی خدا شود به سعادتی می‌رسد که می‌تواند دیگران را هم از آن بهره‌مند کند. انسان به جای تسلیم هوی شدن، بایـد تسـلیم خـدا شود، آن‌گاه خود و جهان را دگرگون می‌کند و از جهالت رها می‌شود و به صف کسانی ملحق می‌گردد که به جای ظلم اهل عدل و انصاف هستند، و به جای جهل، اهل فکر و علم هستند. با دو سـلاح علـم و عـدالت بـه جنـگ ظلـم و جهالت باید رفت؛ آن وقت است که می‌توانیم به فردی آراسته از لحاظ سـیرت و صورت تبدیل شویم و دیگران را در این آراستگی سهیم و شریک گردانیم.

در سوره‌ی فصلت آیه‌ای آمده است که این حدیث می‌تواند توضیحی بر آن باشـــد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ﴾ [فصـــلت: ۳۰]، آیه اشاره به این دو نکته می‌کند که در حدیث هم بر آن تأکید شده اسـت؛ در وصف کسانی که اهـل ایمـان و معرفـت هسـتند و نتیجـه‌ی معرفتشـان ایـن می‌شود که اعلام می‌کنند که فرمانروا و فریادرس مـا تنهـا الله اسـت و بـس. نتیجه‌ی معرفتشان هم، استقامت است، زیرا به چیز ارزشمندی رسـیده‌انـد کـه عبارت است از "محبت و معرفت الله". شناختن خدا، شناختنی کـه بـه دنبـالش محبّت می‌آید و با ایـن محبّـت و معرفـت، انسـان بـه هـیچ قیمتـی از مسـیر محبوبش منحرف نمی‌شود، اگر چه او را دچار انواع مشکلات و مصائب کند.

اهل استقامت و معرفت کسانی هستند که در سوره‌ی حمد از آن‌ها یاد شده و خداوند نعمت‌های خـود را بـر آن‌هـا ارزانـی داشـته اسـت: ﴿صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ﴾، راه کسـانی کـه اهـل معرفـت و اسـتقامت هسـتند. ﴿غَيۡرِ

ﭐلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾، «مَغضُوبٌ عَلَيهِم» یعنی کسانی که اهل معرفت هستند اما اهل استقامت نیستند، «ضَالِّین» یعنی کسانی که نه اهل معرفت‌اند و نه اهل استقامت. مؤمن باید به سرعت از اسارت جهالت و تزلزل در مسیر، و عدم استقامت در طریق، خود را برهاند. تنها با ایمان و استقامت است که انسان وضعیّتی را پیدا می‌کند که فرشتگان بر او نازل می‌شوند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ﴾ [فصلت: ۳۰]، قطعاً کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است؛ فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند و سکونت و آرامش در نتیجه ایمان و استقامت بر دل‌هایشان نازل می‌شود و به آن‌ها می‌گویند در رابطه با آینده هیچ ترسی نداشته باشید و در رابطه با گذشته هم هیچ حزن و اندوهی نداشته باشید، بشارت باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده است.» ﴿نَحۡنُ أَوۡلِيَآؤُكُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ﴾ [فصلت: ۳۱]، «شما که اهل ایمان و استقامت هستید، ما در کنار شما و مؤیّد و ناصر شما هستیم؛ برکت را در اعمال و اقوال و همه‌ی کارهای شما قرار می‌دهیم، و در قیامت هم در خدمت شما هستیم و به شما می‌گوییم که: ﴿ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ أَنتُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ تُحۡبَرُونَ﴾ [زخرف: ۷۰]، «خود و همسرانتان با سرور به بهشت داخل شوید.»

پس اگر در دنیا محرومیت کشیدید و مشکلاتی داشتید، این‌جا دیگر آسوده‌اید و هر چه را که بخواهید و طلب کنید به شما می‌دهند. این سفره و

این مهمانی به افتخار شما که اهل ایمـان و اهـل اسـتقامت هسـتید از طـرف خدایی که غفور و رحیم است تدارک دیده شده است.

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳]، «وکیست خوش‌گفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت کند و کار نیک کند و گوید: من در برابر خدا از تسلیم شدگانم؟» کسی صاحب أحسن قول است و کامل‌ترین سخنان را دارد که داعی إلی الله باشد و به سوی خدا فرا بخواند و دعوتش را از قول به فعل ترجمه کند.

حدیث بیست و دوم:

با انجام فرایض آدمی وارد بهشت می‌شود

عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنهما: "أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِذَا صَلَّيْتُ الْمَكْتُوبَاتِ، وَصُمْتُ رَمَضَانَ، وَأَحْلَلْتُ الْحَلَالَ، وَحَرَّمْتُ الْحَرَامَ، وَلَمْ أَزِدْ عَلَى ذَلِكَ شَيْئًا؛ أَأَدْخُلُ الْجَنَّةَ؟ قَالَ: نَعَمْ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ

این حدیث یک درس بزرگ تربیتی را به اهل ایمان می‌دهد و آن این است که در شروع تربیت، تکالیف به واجبات محدود می‌شوند. بعد از این‌که فرد از لحاظ شخصیتی، تربیت نسبی یافت و احساس نیاز کرد با توجّه به ظرفیت و توانایی‌اش به انجام مستحبّات تشویق می‌شود.

در این حدیث از أبی‌عبدالله جابر بن عبدالله رضي الله عنهما روایت شده که مردی از پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم سؤال کرد: ای پیامبر، اگر من نمازهای پنجگانه را بجای آورم، روزه‌ی ماه مبارک رمضان را بگیرم، حلال خدا را حلال بدانم، و حرام خدا را بر خودم حرام کنم و چیزی بیش‌تر از این انجام ندهم، آیا به بهشت می‌روم؟ فرمود: بله.

این مرد نُعمان بن قوقَل بوده که در بدر حضور داشته و در احد به شهادت رسیده است. کسی ممکن است این حدیث را بخواند و بگوید که این چند کار را من هم انجام می‌دهم و به بهشت می‌روم، اما اگر در این حدیث دقّت کنیم متوجّه می‌شویم که جامع اسلام است، یعنی فروع و اصول و همه را در برمی‌گیرد.

«**صَلَّيتُ الْمَكتوبات**»، یعنی تنظیم رابطه با خدا؛ زیرا اگر نماز اصلاح شد بسیاری از افعال انسانی که در ارتباط با خداوند است اصلاح می‌شود.

«**صِيَامُ رَمضَان**»، یعنی ایجاد تعادل در شخصیت که در گرو ایجاد عفّت است. و عفّت یعنی به تعادل رساندن قوّه‌ی شهویه در فرج و بطن (خوردن و آشامیدن، و معاشرت با زنان).

«**أَحلَلتُ الْحَلَال**»، بسیار مهم است، زیرا دین چیزهایی را که تعدادشان هم خیلی زیاد است برای ما حلال قرار داده و چیزهای اندکی را بر ما حرام گردانیده است. اگر این حدود رعایت شود انسان متّقی می‌شود، و تقوا بهترین زاد و توشه برای انسان مؤمن است. لذا اِحلال حلال، و تحریم حرام قسمت عمده‌ای از دین و احکام دینی و شریعت خدایی است.

اگر کسی یافت شود که نماز اصلاح شده‌ی پنجگانه را بخواند، روزه‌ی رمضان را به شکل مطلوب بگیرد و حلال را حلال بداند و حرام را حرام بداند و سعی کند حدود را رعایت کند این حدیث پیامبر ﷺ و وعده موجود در آن شامل حالش می‌شود.

حدیث بیست و سوم:

شتاب کردن در انجام کارهای خیر

عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْحَارِثِ بْنِ عَاصِمٍ الْأَشْعَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ "الطُّهُورُ شَطْرُ الْإِيمَانِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ الْمِيزَانَ، وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَآنِ -أَوْ: تَمْلَأُ- مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَالصَّلَاةُ نُورٌ، وَالصَّدَقَةُ بُرْهَانٌ، وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ، وَالْقُرْآنُ حُجَّةٌ لَك أَوْ عَلَيْك، كُلُّ النَّاسِ يَغْدُو، فَبَائِعٌ نَفْسَهُ فَمُعْتِقُهَا أَوْ مُوبِقُهَا". رَوَاهُ مُسْلِمٌ

حارث بن عاصم اشعری ﷺ روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمودند: «پاکی و طهارت نصف ایمان است، و حمد و قدردانی خداوند را بجای آوردن میزان حسنات انسان را می‌افزاید، و گفتن سبحان الله و الحمدلله میزان انسان را به اندازه فاصله‌ی میان آسمان و زمین پُر می‌کنند، نماز نور و روشنایی انسان است. برای رسیدن به کمال، صدقه دادن، برهان و دلیلی است در روز قیامت برای اثبات ایمان و صداقت انسان در امر ایمان. صبر ضیاء است و قرآن هم می‌تواند دلیل و حجّتی باشد در روز قیامت به نفع تو و یا علیه تو. چرا که همه‌ی مردم وقتی که شب را به صبح می‌رسانند و به میان دنیا و اهل دنیا برای کسب رزق و روزی می‌روند وارد معامله می‌شوند، اگر با خدا وارد این معامله شوند شخصیتشان را نجات می‌دهند و خود را از آتش جهنّم می‌رهانند و اگر با غیر خدا وارد معامله شوند، خود را به هلاکت و نابودی می‌افکنند.»

در باب سرعت گرفتن به سوی خیر، در قرآن آیاتی داریم که خداوند در جایی فرمان می‌دهد که: ﴿وَسَارِعُوٓاْ﴾ [آل‌عمران: ۱۳۳] یعنی بشتابید. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿سَابِقُوٓاْ﴾ [حدید: ۲۱]. یعنی از یکدیگر سبقت بگیرد. لذا سرعت و سبقت به شرطی که جهت داشته باشند دو امر مطلوب هستند و انسان مؤمن اهل سرعت و سبقت است و با تنبلی و استراحت‌طلبی انسان به جایی نمی‌رسد و چه بسا عواقب بدی را هم به دنبال داشته باشد.

«**طُهُور**» به معنی پاکی است و «**الطَّهُور**» به معنی آبی است که به وسیله‌ی آن طهارت ایجاد می‌شود. طهارت به معنی پاک کردن مادّی و معنوی است. پس کلمه‌ی «**طُهُور**» هم به پاکی درون و هم به پاکی بیرون اطلاق می‌شود و لازم نیست حتماً پاکی ظاهری باشد، چرا که ایمان امر مهمی است و اگر قرار باشد با یک وضو گرفتن انسان از لحاظ ایمانی به اوج برسد قدری خلاف واقع است، لذا طهور معنی جامع و شامل خود را باید داشته باشد تا بتواند نصف ایمان شود که قسمتی از آن به طهور ظاهری برمی‌گردد و قسمت دیگرش به طهور باطنی.

تسبیح، یعنی فرار کردن از ضعف‌ها، نقص‌ها، عیب‌ها، تنبلی‌ها و کسالت‌ها. نتیجه‌ی تسبیح همان حمد است که رفتن به سوی نشاط‌ها و بیداری‌ها و گریز از غفلت‌هاست. و «**مُسَبِّح**» یعنی کسی که قولاً و فعلاً این کار را انجام می‌دهد. ما با گفتن سبحان الله اهل تسبیح نمی‌شویم مگر این‌که کلماتِ طیّبات را مدنظر خود قرار دهیم. دور کردن کلمات غیر طیّب از زبان می‌شود تسبیح، و گفتن کلمات طیّب به وسیله‌ی زبان می‌شود حمد. لذا حمد و تسبیح زبانی خلاصه نمی‌شود در گفتن سبحان الله و الحمد لله، چرا که زبان‌هایی هستند که روز را با تسبیح و تحمید به شب می‌رسانند اما در میان این تسبیحات و تحمیدات به آسانی غیبت می‌کنند و تهمت می‌زنند. زبانی که اهل تسبیح است باید مواظب باشد که علاه بر گفتن سبحان الله باید فعل تسبیح را هم انجام دهد، یعنی زبانش را از آن چیزی

که خداوند نهی کرده دور کند؛ زبانش را به همه‌ی کلمات طیّباتی که خداوند به آن امر کرده بیاراید؛ آن‌وقت است که حامد می‌شود. چشم و گوش و دل هم باید اهل تسبیح باشند و سپس اهل حمد باشند.

کلمات طیّب خودشان عروج می‌کنند و انسان را با خودشان عروج می‌دهند، چنان‌که کلمات خبیثه انسان را دچار رکود و سقوط و عقب‌ماندگی می‌کنند، و به خاطر همین است که در حدیث می‌فرماید: «**وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَمْلَأُ الْمِيزَانَ**»، یعنی هرجا که ما نقص داشته باشیم با الحمدلله و با کسب طیّبات و فضایل و ارزش‌ها می‌توانیم نقص میزان را جبران کنیم. «**مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ**»، این اذکار آن‌قدر منشأ خیر و برکت هستند که میان آسمان و زمین را پر می‌کنند؛ یعنی دیگر نیازی نیست که فردی که اهل تسبیح و حمد است غصّه‌ی این را داشته باشد که این اعمال صالح و این تسبیح و حمدش بالا برود، چون از آسمان تا زمین را پر کرده است.

نماز نور است و پیامبر ﷺ نیز در حدیث صحیحی می‌فرماید: «نور چشمِ من در نماز قرار داده شده است.» چشم ما هر قدر هم که سالم باشد اگر نوری وجود نداشته باشد قادر به رؤیت اشیاء نخواهد بود، لذا این سخن پیامبر ﷺ بیان‌گر این واقعیت است که انسان مؤمن وقتی می‌تواند رؤیتی صحیح و دقیق از اشیاء و از محیط اطراف خود داشته باشد که اهل اقامه‌ی نماز باشد تا از نور نماز برخوردار شود، وقتی که صاحب این نور شد حق و باطل را می‌بیند و چشم دلش هم آمادگی شناختن و دیدن و تشخیص حق و باطل و خیر و شر را پیدا خواهد کرد.

صدقه عبارت است از همه‌ی چیزهایی که انسان برای تصدیق ایمانش می‌پردازد. برهان، یعنی دلیلی که بر طرف مقابل شما طوری که دیگر حرفی برای گفتن نداشته باشد مسلّط می‌گردد. صدقه برهان است؛ یعنی صدقه‌ای که انسان در راه خدا می‌دهد در روز قیامت به عنوان یک دلیل و برهان محکم مطرح می‌شود و از صداقت انسان در ایمانش دفاع می‌کند. همچنین کیفیت صدقه مهم است نه کمیت آن؛ چه بسا صدقه‌ای کمیت دارد اما کیفیت ندارد؛

یعنی اخلاص در آن نیست. در حدیثی از پیامبر خدا ﷺ وارد است که از اصحاب سؤال می‌کند که ما دو نفر را داریم: یکی پنجاه هزار دینار از مالش را در راه خدا می‌دهد و شخص دیگر هم یک دینار در راه خدا می‌دهد؛ این یک دینار در نزد خدا ارزشش از پنجاه هزار دینار بیش‌تر است، چرا؟ سؤال می‌شود که چه‌گونه یک دینار در نزد خدا ارزشش بیش‌تر از پنجاه هزار دینار است؟ پیامبر ﷺ می‌پرسد: آن کسی که پنجاه هزار دینار صدقه داده اصل سرمایه‌اش چه‌قدر است؟ می‌گویند مثلاً یک میلیون دینار است. نتیجتاً پنجاه هزار به نسبت یک میلیون می‌شود یک بیستم. آن کسی هم که یک دینار داده اصل مالش چه‌قدر بوده؟ می‌گویند اصل مال فلانی هم که یک دینار داده، دو دینار بوده است. می‌فرماید: پس کسی که یک دینار در راه خدا داده در حقیقت نصف مالش را داده، در حالی که دیگری یک بیستم مالش را داده است؛ پس یک دینار در حساب خداوند بیش‌تر از پنجاه هزار دینار است. صدقه این‌چنین می‌تواند برهان باشد و مهم کیفیت آن است نه کمیت.

صبر ضیاء است. فرق ضیاء و نور این است که نور در حقیقت نور محض است و گرمایی در آن نیست، ولی ضیاء عبارت از نوری است که همراه با گرما باشد. در قرآن برای خورشید ضیاء و برای ماه نور به کار رفته است ﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا﴾ [یونس: ۵] لذا صبر ضیاء است که مقام صبر از مقام نماز هم بالاتر است، چرا که مقیم نماز شدن انسان نیازمند صبور بودن است، یعنی صبر خمیرمایه‌ی شخصیت انسان است و با صبر است که انسان به کمالاتی از جمله مقیم نماز شدن و بسیاری از چیزهای دیگر می‌رسد. اگر صبر نداشته باشد نمی‌تواند در مسیر طاعت استقامت بورزد. اگر صبر نداشته باشد نمی‌تواند در مسیر دوری از مناهی و معاصی خود را کنترل کند؛ لذا با صبر است که انسان می‌تواند به آن کمالات برسد. صبر است که به انسان نورانیت می‌دهد و علاوه بر نورانیت از لحاظ شخصیتی هم آن

چنان گرمایی به او می‌دهد که شخصیتش جذّاب می‌شود و به جای این‌که دیگران را دفع کند، آن‌ها را جذب می‌کند.

قرآن می‌تواند برای انسان حجّت باشد. زمانی که آن را بشناسد و به آن عمل کند، حیاتش را حیاتی قرآنی می‌کند. در جوّ قرآن زندگی کند و از خداوند بخواهد که قرآن را بهار دلش گرداند، طوری‌که هیچ‌وقت دچار اضطراب و افسردگی و پریشانی درونی نشود، و تنها وقتی به این حالت آرامش می‌رسد که قرآن ربیع دل‌ها شود؛ همان تعبیری که پیامبر ﷺ در یک دعای مفصّل دارد و در فرازی از آن دعا از خدا می‌خواهد که قرآن را ربیع قلب و دلش بگرداند. اگر این‌طور نباشد و انسان به قرآن پشت کند و قرآن را در حیات و زندگی خود مهجور گرداند آن وقت است که قرآن از او شکایت خواهد کرد، همان‌طور که پیامبر ﷺ در روز قیامت شکایت می‌کند که: ﴿يَـٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَـٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا﴾ [فرقان: ۳۰]. اگر قرآن را مهجور کنیم، قرآن حجّتی علیه ما خواهد شد و از ما شکایت خواهد کرد. لذا نجات خود و دیگران از آتش جهنّم و غضب خداوند در گرو وارد معامله شدن با خداوند است، و عدم نجاتمان هم در گرو معامله با غیر خدا و بر غیر خدا تکیه کردن است.

حدیث بیست و چهارم:

ناروا بودن ظلم

عَنْ أَبِي‌ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رضي الله عنه عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، أَنَّهُ قَالَ: "يَا عِبَادِي: إنِّي حَرَّمْت الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي، وَجَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا؛ فَلَا تَظَالَمُوا. يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ. يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ جَائِعٌ إلَّا مَنْ أَطْعَمْتُهُ، فَاسْتَطْعِمُونِي أُطْعِمْكُمْ. يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ عَارٍ إلَّا مَنْ كَسَوْتُهُ، فَاسْتَكْسُونِي أَكْسُكُمْ. يَا عِبَادِي! إنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَأَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا؛ فَاسْتَغْفِرُونِي أَغْفِرْ لَكُمْ. يَا عِبَادِي! إنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي. يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَتْقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئًا. يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا. يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَسَأَلُونِي، فَأَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مَسْأَلَتَهُ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي إلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمِخْيَطُ إذَا أُدْخِلَ الْبَحْرَ. يَا عِبَادِي! إنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ إيَّاهَا؛ فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدْ اللَّهَ، وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يَلُومَنَّ إلَّا نَفْسَهُ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ

در این حدیث پیرامون حرمت ظلم و تحریم این صفت قبیح و زشت، و بیان ظلم‌ستیزی خدا و رسولش و این‌که وظیفه‌ی ما در قبال ظلم و ظالمین چیست و نیز رهنمودهایی پیرامون اصلاح ساختار روابط اجتماعی و علی‌الخصوص روابط اهل ایمان با همدیگر آمده است.

این حدیث را ابوذر غفاری ﷺ از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده و پیامبر هم از خداوند متعال روایت کرده است که به این نوع از حدیث، حدیث قُدسی گفته می‌شود. پس لازم است توضیحی پیرامون این قسم از حدیث داده شود. در یک تقسیم کلّی احادیث به دو بخش تقسیم می‌شوند: بخشی از حدیث که هم لفظ و هم معنی آن از پیامبر ﷺ است حدیث نبوی نامیده می‌شود، و بخش دیگری از حدیث را که الفاظش مربوط به پیامبر خدا ﷺ است اما محتوای حدیث را خداوند به ایشان الهام کرده به حدیث قدسی مشهور است.

این حدیث یکی از احادیث قدسی است که پیامبر خدا ﷺ از طرف خدا برای ما روایت می‌کند. خداوند متعال خطاب به همه‌ی بندگان خود می‌فرماید: «**يَا عِبَادِي**»، خیلی از جاها این خطاب ربّانی را شاهد هستیم، چرا که خداوند بندگان خود را بسیار دوست دارد. در قرآن خداوند به بندگان خود حتی بندگانی که اهل گناه و معصیت هستند خطاب «**يَا عِبَادِي**» را دارد؛ چرا که بنده با گناه کردن از بندگی خدا خارج نمی‌شود، بلکه با یک توبه‌ی نصوح می‌تواند حتّی با پاک کردن آثار گناه در صف محبوبین خداوند قرار گیرد. این‌جا هم خداوند همین خطاب پر از رحمت و شفقت را نسبت به بندگانش دارد و می‌فرماید: «**يَا عِبَادِي: إِنِّي حَرَّمْت الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي، وَجَعَلْته بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا؛ فَلَا تَظَالَمُوا.**» اولین رهنمود در مسیر کمال، تخلیه شخصیت از رذائل اخلاقی است و در رأس رذائل به فرموده‌ی این حدیث ظلم قرار دارد که پیامبران از طرف خداوند در این راستا مبعوث شده‌اند که ما را بنده‌ی خدا کنند و از شر و اسارت طاغوت‌های مختلف برهانند.

ابتدا مفردات حدیث را معنی می‌کنیم و بعد به شرح متن حدیث خواهیم پرداخت. کلمه‌ی «**ظلم**» در لغت به معنی قرار دادن چیزی در غیر جای واقعی و شایسته‌ی خودش است. طبیعتاً ظالم به کسی گفته می‌شود که چیزی را در غیر مکان خود قرار می‌دهد. خداوند به انسان گوش داده که با آن حق را بشنود اما

ناحق را می‌شنود؛ این ظلم است. دست را داده تا در مسیر او حرکت کند و عمل خیر انجام دهد اما عمل شر انجام می‌دهد؛ این ظلم است. بزرگ‌ترین ظلم‌ها به تعبیر قرآن "شرک" است، چرا که خود شامل سه ظلم است. کسی که مشرک واقع می‌شود در حقیقت سه نوع ظلم را مرتکب می‌شود: یکی این‌که کسی را برای خدا شریک قرار می‌دهد که شایستگی این مقام را ندارد، و در حقیقت به خدا ظلم می‌کند؛ این ظلم به خداست، چون قرار است خدا را تنها بندگی و عبودیت کند اما کسی را در کنار او قرار می‌دهد. دوم این‌که به آن کسی که در کنار خدا به عنوان خدا مورد بندگی واقع می‌شود که لیاقت ندارد، یعنی جای او نیست که در کنار خدا باشد، لذا او را در غیر جای خودش قرار داده، پس به آن کسی هم که معبود ناحق است ظلم می‌شود. سومین بخش ظلم که در شرک است، ظلم به خودِ فرد است که قرار است بنده‌ی خدای واحد باشد ولی خود را بنده‌ی خدایان متعدّد می‌کند. نقطه‌ی مقابل ظلم می‌شود «**عدل**»، و آن یعنی قرار دادن هر چیزی در جای خود؛ پس عادل در مقابل ظالم است.

کلمه‌ی «**ضالّ**» از ماده‌ی «**ضَلَّ**» به معنی از راه به در رفتن و گمراه شدن است و «**ضالّ**» یعنی کسی که گمراه است. در سوره ضحی نسبتِ «**ضالّ**» به پیامبر خدا ﷺ داده شده است، اما آن‌جا باید دقّت کنیم که درست معنی کنیم و باید آن‌جا به "حیران" ترجمه شود که خدا تو را حیران یافت و هدایتت کرد.

"هدایت" به معنی این است که کسی را به سر منزل مقصود برسانید. فرق هدایت با دلالت این است که در دلالت تنها نشانی و آدرس جایی را به کسی می‌دهید اما اگر دست او را بگیرید و به جایی که مطلوب است برسانید این می‌شود هدایت. هدایت درجاتی دارد که بخشی از آن هدایت فطری و تکوینی است که هدایت کلّ مخلوقات است؛ کمی بالاتر از این می‌شود هدایت تشریعی یا همان هدایت تبلیغی که پیامبر خدا ﷺ مکلّف می‌شود به تبلیغ این شریعت به نسبت بندگان خدا؛ یک درجه بالاتر از آن می‌شود هدایت توفیقی که خداوند باید این توفیق را نصیب فرد کند تا بتواند اهل هدایت شود؛ و یک درجه بالاتر هم هست

که مربوط به حیات بعد از دنیاست که خداوند بهشتیان را هدایت می‌دهد به جایگاهی که برایشان معین کرده است. اگر کسی توفیق این را پیدا کرد که از تبلیغ متأثّر شود خداوند متعال هدایت توفیقی را هم نصیب او خواهد کرد. این نکته ضروری است که در این‌جا به آن اشاره شود که بسترساز و زمینه‌ساز هدایت، انسان و انبیاء هستند، و نتیجه‌ی این هدایت، یعنی همان توفیق هدایت از طرف خداوند است. حالا آن کسانی که خداوند مشیّتش اقتضا می‌کند که هدایت شامل آن‌ها بشود چه کسانی هستند؟ «کذلک یهدی الله المتّقین» متّقین، با تقوای خودشان بسترسازی می‌کنند برای جلب هدایت ربّانی و توفیق هدایت خداوند؛ مؤمنین، محسنین و کسانی که صاحب فضایل می‌شوند، با کسب این فضایل برای این‌که توفیق هدایت نصیبشان بشود بسترسازی می‌کنند. در مقابل ﴿يُضِلُّ مَن يَشَآءُ﴾ هم آمده است که خداوند با جبر کسی را گمراه نمی‌کند، کسی که گمراه می‌شود زمینه‌سازی برای گمراهی را در حقیقت خودش انجام داده است.

خداوند می‌فرماید: **يَا عِبَادِي: إِنِّي حَرَّمْتُ الظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي**: ای بندگانم، من ظلم را بر خود حرام گردانیدم؛ یعنی خودم ظالم نیستم. **وَجَعَلْتُه بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا**: و در میان شما هم اعلام می‌کنم که ظلم به هر شکلی از کوچک‌ترین درجه تا بالاترین درجه حرام است. **فَلَا تَظَالَمُوا**: پس به همدیگر ظلم نکنید. در باب ظلم و این‌که ظلم بسیار منفور خداوند است در فرمایشی از عمر بن عبدالعزیز داریم که خداوند دولت کافر را به شرط این‌که عادل باشد کمک می‌کند اما دولت مسلمان را اگر ظالم باشد کمک نمی‌کند.

يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ: ای بندگان من، همه شما گمراه هستید مگر آن کسی که من هدایت را شامل حالش بکنم، پس از من طلب هدایت کنید تا شما را هدایت کنم.

يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ جَائِعٌ إِلَّا مَنْ أَطْعَمْته، فَاسْتَطْعِمُونِي أُطْعِمْكُمْ: ای بندگان من، همه‌ی شما گرسنه هستید مگر کسی که من او را اطعام کنم، پس از من بخواهید که شما را اطعام کنم تا من هم در نتیجه بر این خوراکی‌ها تأثیر بگذارم و شما سیر بشوید. مُطعِم واقعی خداوند است، چرا که اوست که تأثیر سیر کردن و سیر کنندگی را در غذاها قرار داده است. ما تنها همین قدر از اطعام را انجام می‌دهیم که غذا را در دهان می‌گذاریم، بعد از قورت دادن دیگر ما اراده‌ای را در رابطه با هدایت این غذا به معده و عملیات و آنالیز و جداسازی که روی جزء جزء این غذا صورت می‌گیرد نداریم. لذا با خوردن لقمه‌ای و پایین رفتنش آیا شکری بر ما واجب نیست؟ و چه خوب پیامبر ابراهیم خدا را شناخت که فرمود: ﴿وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ﴾ [شوری: ۷۹] و بعد می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ﴾ [شوری: ۸۰]، این‌جا نسبت مرض را به خود می‌دهد که خدا هیچ‌کس را مریض نمی‌کند. انسان‌ها خودشان هستند که با عدم رعایت اصول بهداشت جسم و روان دچار انواع امراض می‌شوند.

يَا عِبَادِي! كُلُّكُمْ عَارٍ إِلَّا مَنْ كَسَوْته: ای بندگانم، همه‌ی شما لخت هستید مگر آن کسی که من به او لباس بدهم. نعمت لباس را خداوند بر بندگانش ارزانی داشته است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ قَدۡ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمۡ لِبَاسٗا يُوَٰرِي سَوۡءَٰتِكُمۡ وَرِيشٗا﴾ [اعراف: ۲۶] «ای بنی‌آدم، در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد.» ما استعداد استفاده از لباس را در اختیار شما گذاشتیم، **فَاسْتَكْسُونِي أَكْسُكُمْ**: لذا اگر می‌خواهید از لختی نجات پیدا کنید از من لباس بخواهید، شما را لباس می‌دهم و می‌پوشانم.

يَا عِبَادِي! إِنَّكُمْ تُخْطِئُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ: بعد از همه‌ی این نعمات ظاهری و ملموس خداوند خطاب به بندگان می‌فرماید: ای بندگانم، شما شب و روز

مشغول خطا هستید. **وَأَنَا أَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا**: و من همه‌ی گناهان را می‌بخشم. **فَاسْتَغْفِرُونِي أَغْفِرْ لَكُمْ**: پس از من آمرزش بخواهید تا شما را ببخشایم. استغفار یکی از محبوب‌ترین کلمات در نزد خداوند متعال است و بنده‌ی مستغفِر، بنده‌ی محبوب خداوند است و مقام و جایگاه ویژه‌ای دارد. در حدیثی دیگر از پیامبر نیز داریم که استغفار، خیرات و برکات فراوانی را برای بندگان خدا به دنبال دارد، می‌فرماید: هر کسی استغفار را یکی از کارهای خود بگرداند و مستغفر شود، خداوند او را از همه‌ی پریشانی‌ها می‌رهاند و از همه‌ی تنگناها نجات می‌دهد و رزق و روزی را از جایی که خودش هم حساب نمی‌کند نصیبش می‌گرداند.

يَا عِبَادِي! إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضُرِّي فَتَضُرُّونِي، وَلَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِي فَتَنْفَعُونِي: ای بندگانم، شما هرگز به مرحله‌ای نمی‌رسید که بتوانید به من ضرری برسانید، لذا با بندگی نکردن هیچ ضرری به من نمی‌رسد. همچنین هرگز به مرحله‌ای نمی‌رسید که بتوانید به من نفعی برسانید.

يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَتْقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئًا: «ای بندگانم، اگر اول و آخر شما، هر چه در گذشته بوده و هر چه در آینده می‌آید، جن و انس شما، همه متقی‌ترین فرد بشوید و همه جمع شوید و در مسیر کسب تقوا از همدیگر سبقت بگیرید و نهایتاً همه‌ی شما متقی‌ترین فرد بشوید، به ملک من کم‌ترین چیزی افزوده نمی‌شود.»

در مقابلش هم آمده است که: **يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا**: اگر همه‌ی شما جمع شوید و فاجرترین افراد شوید کم‌ترین ضربه‌ای به ملک و فرمانروایی من وارد نخواهد شد. این اوج غِنا و بی‌نیازی خداوند را می‌رساند که ما منّتی بر او نگذاریم، و بگوییم که ما داریم برای او بندگی می‌کنیم، چنان‌که در

انتهای سوره‌ی حجرات هم آمده است که: **يَمُنُّونَ عَلَيۡكَ أَنۡ أَسۡلَمُواْۖ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَيَّ إِسۡلَٰمَكُمۖ بَلِ ٱللَّهُ يَمُنُّ عَلَيۡكُمۡ أَنۡ هَدَىٰكُمۡ لِلۡإِيمَٰنِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١٧** «از این که مسلمان شده‌اند بر تو ای پیامبر منت می‌گذارند، به آن‌ها بگو: برای مسلمان شدنتان بر من منّتی نگذارید، اگر قرار است کسی بر شما منّت بگذارد خداوند است که شما را به سوی ایمان هدایت داد.»

يَا عِبَادِي! لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ قَامُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَسَأَلُونِي، فَأَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مَسْأَلَته، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمِخْيَطُ إِذَا أُدْخِلَ الْبَحْرَ: ای بندگان من، اگر همه‌ی شما در یک منطقه‌ی بلند بایستید و هر کدام از شما چیزی را از من بخواهد، به هر کسی آن چیزی را که خواسته خواهم داد، و این بخشش چیزی را از ملک و از ثروت من نمی‌کاهد مگر به همان اندازه‌ای که یک سوزن را در دریا فرو کنید. آیا با فرو کردن سوزنی در دریا چیزی از آب دریا کاسته می‌شود؟»

يَا عِبَادِي! إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ: ای بندگانم، همانا اعمال شما را به شمار می‌آورم و برایتان شمارش می‌کنم، **ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ إِيَّاهَا:** و به شما در رابطه با اعمالتان پاداش می‌دهم. **فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدْ اللَّهَ:** اگر کسی از اعمالش نمره‌ی خوب گرفت و خیری به او رسید حمد و سپاس خدا را بجای آورد، **وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ:** و اگر کسی غیر از این را یافت و نمره‌ی خوبی را از اعمالش نگرفت، تنها خود را نکوهش و سرزنش کند و به نکوهش و سرزنش کسی نپردازد.

حدیث بیست و پنجم:

راه‌های صدقه

عَنْ أَبِي ذَرٍّ رضي الله عنه أَيْضًا، "أَنَّ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالْأُجُورِ؛ يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَيَتَصَدَّقُونَ بِفُضُولِ أَمْوَالِهِمْ. قَالَ: أَوَلَيْسَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَا تَصَدَّقُونَ؟ إنَّ بِكُلِّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةً، وَكُلِّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةً، وَكُلِّ تَحْمِيدَةٍ صَدَقَةً، وَكُلِّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةً، وَأَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ، وَنَهْيٌ عَنْ مُنْكَرٍ صَدَقَةٌ، وَفِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيَأْتِي أَحَدُنَا شَهْوَتَهُ وَيَكُونُ لَهُ فِيهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ أَكَانَ عَلَيْهِ وِزْرٌ؟ فَكَذَلِكَ إذَا وَضَعَهَا فِي الْحَلَالِ، كَانَ لَهُ أَجْرٌ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ

در این حدیث هم با طرق خیر، و راه‌هایی که پیامبر خدا ﷺ پیش روی ما گذاشته آشنا می‌شویم، و این‌که راه‌های انجام خیر و کسب فضایل و کمالات محدود نیستند. ابتدا بعضی از مصطلحات موجود در حدیث را معنی می‌کنیم و بعداً به شرح حدیث می‌پردازیم.

کلمه‌ی «دُثور» جمع «دثر» به معنی مال فراوان است. «أَهْلُ الدُّثُورِ» یعنی ثروتمندان.

نکته‌ی دیگر، پیرامون کلمه‌ی صدقه است که عبارت است از مال و یا کاری که انسان انجام می‌دهد و یا می‌بخشد که این بخشیدن وسیله‌ای است برای تصدیق ایمان موجود در دل. هر چه‌قدر صدقات بیش‌تر باشند به همان

اندازه تصدیق ایمان بیش‌تر صورت می‌گیرد. در این حدیث به چند مطلب اشاره شده که هر کدام به شکلی تصدیق‌کننده‌ی ایمان هستند.

کلمه‌ی «**تسبیح**» از ماده «**سَبَحَ**» یعنی شناور شد. تسبیح در لغت، یعنی شنا کردن و البته با مبالغه و با شدّت. در اصطلاح عبارت است از به سرعت دور کردن صفات ناشایست و ناروا از خداوند، و این در گرو این است که انسان خود را از این صفات و رذائل اخلاقی دور کند، و با دور کردن خود از این رذایل اخلاقی در حقیقت این صفات را از خداوند دور کرده است. چرا که عبد مُسَبِّح کسی است که ترک رذایل می‌کند و از نقص‌ها و ضعف‌ها می‌گریزد. اگر مخلوقی می‌تواند این کمالات را کسب کند در حقیقت با فعلش بر این مهم دلالت می‌کند که خدای او و خالق او صاحب کمالات است و غیر کمال را نمی‌پسندد و نمی‌پذیرد. با گفتن تَحمید انسان به سمت و سوی کمالات می‌رود، که تحمید یعنی قدردانی کردن از خداوند، و این قدردانی به صورت عملی در کسب فضایل تجلّی می‌کند. فرد "حامِد" یعنی کسی که عملاً در مسیر کسب فضایل است و با کسب هر فضیلتی حمدِ خداوند را به جای می‌آورد و اعلام می‌کند که خلقت او بیهوده نبوده است.

«**هَلیل**» به معنی گفتن کلمه‌ی لا إله إلا الله، که این هم به شکل دیگری مُصدّق ایمان است. در حقیقت اعلان داخل شدن به میدان توحید و بندگی است؛ و با وارد شدن به میدان توحید و بندگی آن وقت است که انسان چشم دلش باز می‌شود، معروفات را می‌شناسد چنان‌که معروف خداوند هستند، و منکرات را می‌شناسد آن چنان‌که منکر خدا و دین و شریعت او هستند.

کلمه‌ی «**بُضع**» به معنی معاشرت کردن با همسر خود و لذّت بردن است.

«**وِزر**» هم به معنی بار سنگین است و به گناه هم معنی شده است.

ابوذر غفاری رضي الله عنه روایت می‌کند که جمعی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: ای پیامبر خدا، ثروتمندان تمام اجرها و پاداش‌ها را با خود بردند

و چیزی را برای ما باقی نگذاشتند؛ چرا که آن‌ها نماز می‌خوانند چنان‌که ما نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیرند چنان‌که ما روزه می‌گیریم، و از مال فراوانی که دارند صدقه می‌دهند، و در این بخش ما دستمان خالی است و توانایی صدقه‌دادن را نداریم. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: خداوند برای شما چیزی را به جای گذاشته که آن را به عنوان صدقه از شما می‌پذیرد؛ این صدقه خاص فقراست و معنیش این نیست که ثروتمندان نمی‌توانند در این صدقه مشارکت داشته باشند، بلکه علاوه بر این صدقه باید خود را از صدقات دیگر نیز محروم نکنند.

بنابر این افرادی که از لحاظ مادی و مالی فقیر هستند نبایستی از لحاظ روحی و روانی احساس عقب‌ماندگی کنند و احساس کنند در این باب نتوانسته‌اند کار خیری انجام دهند. به همین خاطر پیامبر ﷺ که در درمان دردهای روحی و روانی متخصّص بودند این نسخه‌ی بسیار زیبا و مبارک را برای فقرا به صورت خاص و برای همه‌ی امت بدون استثناء به صورت عام تجویز کرده‌اند که گفتن هر **«سبحان الله»** صدقه‌ای است. گفتن سبحان الله با آن مفهومی که اشاره کردیم خود صدقه است. گفتن **«الله اکبر»** و به بزرگی یاد کردن خداوند خود تصدیق‌کننده‌ی ایمان است و گفتن **«الحمد لله»** خود صدقه است و با گفتن **«لا إله إلا الله»** انسان توفیق صدقه دادن را پیدا می‌کند.

این‌ها بخشی از این صدقات بودند که در عین حال که انسان با انجام این اعمال ایمان خود را تصدیق می‌کند، هم‌زمان فردی ذاکر هم می‌شود و از صف غافلین خود را دور می‌کند. امر به معروف کردن خود صدقه است که البته بایستی انسان قبل از امر به معروف، معروف را بشناسد و در هنگام امر به معروف کمال رفق و نرمی و دوری از هرگونه خشونت را رعایت کند و بعد از امر به معروف به مانند باغبانی که نهالی را می‌کارد منتظر ثمردهی باشد. نهی از منکر خود صدقه است. هرگونه معاشرت جنسی که یکی از شما با همسرش انجام می‌دهد در آن صدقه و خیر و عبادت نهفته است. این نکته این‌جا لازم به

یادآوری است که خیلی از اوقات در میان زنان ملاحظه شده است که کم‌تر به معاشرت‌های جنسی و ارضاء شوهران خود اهمیّت می‌دهند. این در حقیقت خود را محروم کردن از یکی از عبادات است که تصدیق‌کننده‌ی ایمان انسان‌هاست.

سؤال کردند که آیا اگر یکی از ما برود و شهوتش را ارضاء کند اجر و پاداش دارد؟ پیامبر ﷺ جواب دادند: بله، آیا اگر این فرد به طریق حرام شهوت خود را ارضاء کند بر او گناهی نیست؟ پس اگر این شهوت را به طریق حلال ارضاء کند برای او اجر و پاداشی هست. این اجر و پاداش هم دوطرفه است؛ زن هم در این اجر و پاداش شریک و سهیم است. لذا در این باب اگر مردی از زنش تقاضای شرعی داشته باشد و زن او را جواب ندهد و مرد در خیابان و کوچه و بازار دچار گناه و معصیت شود در حقیقت این گناه و معصیت متعلّق به همسر اوست.

حدیث بیست و ششم:

برقراری صلح میان مردم و فضیلت کارهای خوب

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ "كُلُّ سُلَامَى مِنْ النَّاسِ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ، كُلَّ يَوْمٍ تَطْلُعُ فِيهِ الشَّمْسُ تَعْدِلُ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَدَقَةٌ، وَتُعِينُ الرَّجُلَ فِي دَابَّتِهِ فَتَحْمِلُهُ عَلَيْهَا أَوْ تَرْفَعُ لَهُ عَلَيْهَا مَتَاعَهُ صَدَقَةٌ، وَالْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ، وَبِكُلِّ خُطْوَةٍ تَمْشِيهَا إلَى الصَّلَاةِ صَدَقَةٌ، وَتُمِيطُ الْأَذَى عَنْ الطَّرِيقِ صَدَقَةٌ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ

بحثی است پیرامون اصلاح ساختار روابط اجتماعی و وظیفه‌ی انسان مؤمن در این زمینه.

پیش از پرداختن به حدیث، چند کلمه‌ای را پیرامون کلمه‌ی اصلاح که یک مصطلح قرآنی است و محور رسالت انبیاء را تشکیل داده، توضیح می‌دهیم. در آیه‌ی ۱۷۰ سوره‌ی اعراف خداوند در وصف مصلحین می‌فرماید: که دو خصوصیت ویژه و منحصر به فرد را دارند: ﴿وَٱلَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِٱلْكِتَٰبِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُصْلِحِينَ﴾ از لابه‌لای این آیه چنین استنباط می‌شود که مصلحین عبارتند از کسانی که متمسک به کتاب خدا و شریعت او هستند، و میزان این التزام و تعهد در اقامه‌ی نماز تجلّی می‌کند. لذا اگر کسی ملتزم به برنامه‌ی خدا نبود و به جای مقیم نماز بودن مضیع نماز بود چنان‌که در آیه‌ی ۵۹ از سوره‌ی مریم آمده است که اساس انحراف انسان

اضاعه‌ی نماز است. و بعد از اضاعه‌ی نماز انجام هر منکری و تبعیت از هر شهوتی آسان می‌شود: ﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا﴾ و نتیجه‌ی اضاعه‌ی نماز غَی و سرگردانی و انحراف است. لذا در این باب و با استناد به این آیه از سوره‌ی اعراف متوجّه می‌شویم که مصلحین واقعی کسانی هستند که متمسّک و ملتزم به برنامه‌ی خدا و مقیم نماز هستند، و در این باب هیچ قصوری ندارند. فرد مصلح بایستی این دو خصوصیت و ویژگی را داشته باشد. اصلاح تفکر و اندیشه را به وسیله‌ی تمسّک به کتاب انجام می‌دهد، و اصلاح دل را به وسیله‌ی اصلاح نماز محقّق می‌نماید؛ لذا اصلاح شخصیت مصلح در گرو اصلاح سر و اصلاح دل است، و قبل از اصلاح سرها و دل‌های دیگران باید به اصلاح سر و دل خود یعنی شور و شعور خود بپردازد، و از شور و شعوری متعادل و متوازن برخوردار شود، و با ترکیب شعور و شور متوازن شخصیتی متعادل پیدا می‌کند. چنین فرد و افرادی می‌توانند نقش اصلاحی مؤثّر در ارتباط با آحاد اجتماع داشته باشند. لذا در این حدیث به بیان فضیلت اصلاح میان مردم و رعایت عدالت و کمک کردن به آن‌ها پرداخته شده است. ابتدا اشاره‌ای اجمالی به مفردات حدیث و سپس به شرح حدیث می‌پردازیم:

«سُلامی» تمام استخوان‌های کف دست و انگشتان و پاها را شامل می‌شود. و در این‌جا منظور تمام مفاصل و استخوان‌های انسان است. یعنی ما هر روز بایستی حداقل برای ادای شکر هر کدام از این مفاصل و استخوان‌هایی که خدا در بدن ما قرار داده است صدقه‌ای بدهیم.

«خطوَة» به معنی قدم و گامی است که انسان برمی‌دارد.

«تُميطُ» به معنی کنار زدن و دفع کردن است.

اما شرح حدیث: از ابوهریره ﷺ روایت شده که گفت پیامبر خدا ﷺ فرمود: هر مفصلی از مفاصلی که مردم در بدنشان دارند در قبال آن و برای شکر آن باید صدقه‌ای بدهند. هر روزی که در آن روز خورشید طلوع می‌کند و شما توفیق این را پیدا می‌کنید که در میان دو نفر به عدالت داوری کنید، عدالت را جاری کردن صدقه است.

لذا اگر فردی در باب عدالت‌خواهی و اجرای عدالت بکوشد در حقیقت به شکلی ایمان خود را تصدیق کرده است.

باب دیگر که شاید در جامعه کم‌تر مسأله‌ی مهمی قلمداد شود مسأله‌ی کمک کردن به دیگران است در کارهایی که شاید به ظاهر جزیی هستند اما در نزد خداوند بسیار ارزشمند هستند. آن روزی را که شما به فردی کمک می‌کنید تا وسیله‌ای را که دارد بر دوش حیوان و مرکبش و یا ماشینش بگذارد و یا به او کمک می‌کنید در برداشتن باری که خود به تنهایی قادر به حملش نیست، ذات این کار صدقه است. انجام این کارها و کمک به مردم جزء دین ماست، صرف‌نظر از این‌که مردم اصلاً دین داشته باشند یا نداشته باشند. لذا وقتی که کمک به سایرین را دینداری تلقی کردیم حتی در امورات شخصی خودشان به شرطی که طالب این کمک ما باشند ذات این کمک کردن‌ها صدقه است و تصدیق‌کننده‌ی ایمان است.

استفاده‌ی مطلوب از زبان و جاری کردن کلمات طیّبات بر زبان علاوه بر این‌که شأن و مقام را برای صاحبش در نزد خداوند متعال به دنبال دارد تصدیق کننده‌ی ایمانش هم هست. لذا ما حق نداریم کلمات غیر طیّب را بر زبان برانیم و جاری کنیم، بلکه بایستی کل کلماتی را که بر زبان جاری می‌کنیم قبل از گفتن و بر زبان آوردن فکر کنیم و آن معانی را در بهترین قالب‌ها قرار دهیم و تقدیم دیگران کنیم.

هر گامی را که شما برمی‌دارید برای رفتن به نماز و ملحق شدن به صف جماعت خود صدقه‌ای است، و تصدیق‌کننده‌ای است برای وجود ایمان.

اگر در مسیر سنگی را کنار می‌زنید به خاطر این‌که کسی دچار مشکل نشود، ذات این فعل جزء دینداری و تصدیق‌کننده‌ی ایمان است که متأسفانه ما در این باب کمبود بسیار داریم و باید حواسمان باشد که اگر این‌ها را جزء دینداری تلقّی کنیم طبیعتاً تکلیف ما، تکلیفی مشخّص‌تر و البته سنگین‌تر خواهد شد و همراه با این سنگینی در تکلیف اجر و پاداش سنگین هم مطرح است.

تا توانی به جهان خدمت محتاجان کن　　　به دمـی یا درمی یا قدمی یا قلمی

حدیث بیست و هفتم:

نشانه‌های نیکی و گناه

عَنْ النَّوَّاسِ بْنِ سَمْعَانَ ﷺ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: "الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي صَدْرِك، وَكَرِهْتُ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النَّاسُ" رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

وَعَنْ وَابِصَةَ بْنِ مَعْبَدٍ ﷺ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: "جِئْتَ تَسْأَلُ عَنْ الْبِرِّ؟ قُلْت: نَعَمْ. فقَالَ: اسْتَفْتِ قَلبَكَ، الْبِرُّ مَا اطْمَأَنَّتْ إلَيْهِ النَّفْسُ، وَاطْمَأَنَّ إلَيْهِ الْقَلْبُ، وَالْإِثْمُ مَا حَاكَ فِي النَّفْسِ وَتَرَدَّدَ فِي الصَّدْرِ، وَإِنْ أَفْتَاك النَّاسُ وَأَفْتَوْك". حَدِيثٌ حَسَنٌ، رَوَيْنَاهُ في مُسْنَدَي الْإِمَامَيْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، وَالدَّارِمِيِّ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ.

نیکوکاری در حقیقت عبارت است از اخلاق نیکو و حسنه. تمام نیکوها، کمالات و خیرهای وسیع در حُسنِ اخلاق جمع شده‌اند.

کلمه‌ی «بِرّ» که یکی از مفردات این حدیث است از ماده‌ی «بَرّ» گرفته شده و به معنی خشکی وسیع است. اسم «بَرّ» در قرآن در سوره‌ی طور برای خداوند نیز به کار رفته است، یعنی کسی که صاحب خیر وسیعی است، واسع الخیر است. در این حدیث در مقابل «برّ» «إثْم» مطرح شده که عبارت است از گناه ایمان‌سوز، و ایمان را ضایع می‌کند. «حَاکَ» به معنی حَک شدن چیزی در جایی و رسوخ پیدا کردن چیزی در جایی است.

از نواس بن سمعان ﷺ روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: برّ و نیکی فراوان در اخلاق نیکو جمع شده است. علم اخلاق در حقیقت عبارت

است از علم اصلاح درون و در مقابل آن علم آداب مطرح است که عبارت است از علم اصلاح بیرون. اصلاح رابطه‌ی خود با خود، عبارت است از علم اخلاق، خودی که داریم با خودی که باید داشته باشیم؛ خودِ موجود با خودِ مطلوب فاصله دارد. علمی که عهده‌دار از بین بردن فاصله‌ی میان خودِ موجود با خودِ مطلوب است علم اخلاق است. به وسیله‌ی اخلاق انسان سیر و حرکت خود را به سوی کمالات و ارزش‌ها شروع می‌کند و کسب ارزش‌ها او را از وضعیت موجود می‌رهاند و به وضعیت مطلوب می‌رساند.

آن چیزی که در دل جوانه می‌زند و جای می‌گیرد و نقش می‌بندد و رسوخ پیدا می‌کند و دوست نداریم که مردم از آن اطلاع و آگاهی پیدا کنند، گناه است.

در روایت دیگر آمده است که وابصه بن معرض رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که خدمت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم رسیدم. ایشان به من فرمودند: آمده‌ای که از برّ سؤال کنی؟ گفتم: بله! فرمودند: از دلت سؤال کن، فتوا را از دلت بگیر.

دلی که ما داریم آیا دلی است که می‌تواند مفتی ما به سمت خیر شود؟ دلی که پر از هوی است، دلی که پر است از طمع شهوت دنیا به جای طمع رحمت و هدایت؛ این دل نمی‌تواند دلی باشد که لیاقت و شایستگی فتوا دادن را داشته باشد و مفتی ما شود. آن دلی که از آفات مختلف سلامتی پیدا کرده، دلی که از مرض شرک و ریا، از مرض تظاهر، از مرض تکبر و از امراض مختلف قلبی خود را رهانیده باشد و سلامت نسبی پیدا کرده باشد می‌تواند مفتی ما به سوی خیرها گردد.

من همین‌جا مطالعه‌ی کتاب "گامی فراسوی روان‌شناسی اسلامی" تألیف دکتر حسن شرقاوی و ترجمه‌ی آقای حجتی که از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی است پیشنهاد می‌کنم، علی‌الخصوص قسمتی که به بیماری‌های قلب و طرق علاج بیماری‌های قلبی می‌پردازد که بحثی بسیار مبسوط و مستدل به کتاب و سنّت است و جای آن دارد که اگر ما بخواهیم دلمان را مفتی قرار دهیم قدری در تأمین و حفظ سلامت قلب خود بکوشیم.

پیامبر ﷺ فرمود: «بِرّ عبارت است از آن چیزهایی که دل انسـان بـر آن آرام بگیرد، اضطراب‌ها و دلهره‌های درونی را بزدایـد. گنـاه هـم عبـارت از آن چیزی است که در دل و وجود انسان جای گرفته و ریشه دوانیده و دل بـر آن آرام نمی‌گیرد.»

اگر چه علما برای تو فتوا بدهند، چون بر حَسَبِ ظواهر امور فتوا می‌دهند و از بواطن امور خبر ندارند، و این‌که از تو فتوا بخواهند، در هر دو صورت به دلت مراجعه کن و به آن‌ها پاسخ بده.

حدیث بیست و هشتم:

پایبندی به سنّت

عَنْ أَبِي نَجِيحٍ الْعِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ ﷺ قَالَ: "وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْعِظَةً وَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ، وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَأَنَّهَا مَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ فَأَوْصِنَا، قَالَ: أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ تَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ؛ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ". رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ، وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ.

«**موعظة**» از مادّه‌ی «**وعظ**» است، به معنی کلامی که در آن هم تشویق و ترغیب باشد، و هم انذار و ترهیب. دو وسیله از وسایل تربیت شخصیت ایمانی انسان ترغیب و ترهیب هستند که ایجاد رجاء و ایجاد خوف در دل به دنبال دارند.

«**واعظ**» یعنی کسی که چنین مسؤولیتی را برعهده دارد، و «**موعظه**» یعنی چنین کلامی؛ و وقتی می‌تواند حسنه باشد که در آن رعایت حال مخاطب شده باشد و به مقتضای حال او و این‌که چه‌قدر نیاز به ترغیب و ترهیب دارد به همان اندازه مورد ترغیب و ترهیب قرار بگیرد.

«**ذَرِفَ**» یعنی جاری شد، روان شد. «**مُوَدِّع**» یعنی کسی که می‌خواهد وداع کند. «**عَضّوا**» یعنی محکم چنگ بزنید و محکم بگیرید. و این‌جا کنایه از شدّت تمسّک است. «**نواجِذ**» جمع «**ناجِذ**» است، یعنی آخرین دندانی که مشهور به

دندان عقل است. «**مُحدَثات الاُمور**» یعنی امور جدید و نـو در دیـن، کـه البتـه احداث امور در باب دین بدعت و ضلالت است اما در باب دنیا چنین نیست.

أبی نجیح عرباض بن ساریه ﷺ روایت می‌کنـد کـه پیـامبر خـدا ﷺ روزی ما را مورد موعظه‌ی خود قرار داد، طوری که موعظه‌ی ایشان آن چنـان جذّاب و دلنشین بود که دل‌ها ترسیدند و اشک از چشمان جاری شـد. عـرض کردیم ای پیامبر خدا، مثل این می‌ماند که آخرین موعظه و نصیحت شماست و مثل این است که می‌خواهید ما را تنها بگذارید، پس ما را وصیت کن.

فرمود: من شما را سفارش می‌کنم به رعایت تقوای خداوند در همه‌ی امور و کارها، و شنیدن و اطاعت کردن، اگر چه برده‌ای بر شما فرمان براند، البته به شرطی که معصیت خالق را به دنبال نداشته باشـد، چـون «**لاطاعةَ لِمخلوقٍ في معصيةِ الخالق**» اطاعت خدا و رسول مشروط نیست و مقیّد نشـده اسـت، بلکـه مطلق است، اما اطاعت اولی الأمر مشروط و مقیّد به اطاعتشان از خدا و رسول است و ما در قرآن داریم که خداوند فرمـود: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [نساء: ۵۹] تکرار قید اطاعت برای خدا و رسول و عدم تکرار این قید برای اولی الأمر، دال بر این اسـت کـه اطاعـت اولی الأمر مقید به بودنشان در خط خدا و رسول است، اما اطاعت خدا و رسول یک اطاعت مطلق است؛ اگرچه یک عبد معمولی بر شما فرمان براند، مادام که امیر شماست اطاعت از او واجب است، به شرطی که امر به معصیت نکند. دلیل این سفارش پیامبر ﷺ این بود که فرمـود: «**فإنّهُ مَن يَعِشْ مِنكُم فَسَيَرَى إختلافاً كثيراً**: هر کسی از شما که عمرش طولانی شود اختلافـات فراوانـی را شاهد خواهد بود.» در آن زمانی که مردم دچار اختلاف شدند بر شماسـت کـه التزام و تمسّک بجویید به سنّت من و سنّت خلفای راشد من. خلفـای راشـدی که مورد هدایت خـاص خـدایی قـرار گرفتـه‌انـد، و ایـن سـنّت را محکـم بـا

دندان‌هایتان بگیرید و التزام زیادی به آن داشته باشید، و دوری کنید از امور جدید در باب دین و زیاد کردن چیزهایی به دین و یا کاستن چیزهایی از دین، هر دو بدعت و ضلالت هستند. و آن تقسیماتی را که در باب بدعت ما می‌بینیم که بر سر زبان‌هاست و یا در جایی نقل می‌شود تقسیمی دقیق و تابع سنّت نیست بلکه یک تقسیمی است که بعضی از علما به آن قائل شده‌اند.

حدیث بیست و نهم:

اعمالی برای ورود به بهشت

عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضي الله عنه قَالَ: قُلْت يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلنِي الْجَنَّةَ وَيُبَاعِدْنِي مِنْ النَّارِ، قَالَ: "لَقَدْ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ، وَإِنَّهُ لَيَسِيرٌ عَلَى مَنْ يَسَّرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: تَعْبُدُ اللَّهَ لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ، وَتَحُجُّ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَدُلُّك عَلَى أَبْوَابِ الْخَيْرِ؟ الصَّوْمُ جُنَّةٌ، وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ، وَصَلَاةُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، ثُمَّ تَلَا: " تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ " حَتَّى بَلَغَ "يَعْمَلُونَ"، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُك بِرَأْسِ الْأَمْرِ وَعَمُودِهِ وَذُرْوَةِ سَنَامِهِ؟ قُلْت: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذُرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُك بِمَلَاكِ ذَلِكَ كُلِّهِ؟ فقُلْت: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَأَخَذَ بِلِسَانِهِ وَقَالَ: كُفَّ عَلَيْك هَذَا. قُلْت: يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَإِنَّا لَمُؤَاخَذُونَ بِمَا نَتَكَلَّمُ بِهِ؟ فَقَالَ: ثَكِلَتْك أُمُّك وَهَلْ يَكُبُّ النَّاسَ عَلَى وُجُوهِهِمْ -أَوْ قَالَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ- إلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟!". رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ.

معاذ بن جبل رضي الله عنه روایت می‌کند که عرض کردم ای پیامبر خدا، مرا به عملی خبر بده که مرا به بهشت داخل کند و از آتش جهنم دور گرداند. فرمود: «از کار بسیار بزرگی سؤال کردی و البته این بسیار آسان است بر کسی که خداوند برایش آسان بگرداند. اولین کاری را که باید انجام بدهی تا مورد رحمت خداوند قرار بگیری و به بهشت بروی این است که بندگی و عبودیت کنی

خداوند را، و شریکی برای او قرار ندهی؛ رابطه‌ات را با خداوند به وسیله‌ی اقامه‌ی نماز تقویت کن. رابطه‌ات را با سایر مخلوقات به وسیله‌ی ایتاء زکات تقویت نما؛ (که چون شرح این مقولات به تفصیل در احادیث دیگر گذشته لذا از تکرار مجدّد خودداری می‌کنیم) روزه‌ی رمضان را بگیر و به خانه‌ی خدا برو. سپس فرمود: آیا من تو را راهنمایی کنم به باب‌های دیگری از خیر؟ (برای این‌که پیامبر ﷺ نمی‌خواهد کارهای خیر را در این چند مورد محدود کند) روزه‌ی رمضان و روزه‌های دیگر می‌تواند سپری باشد برای محفوظ کردن صاحبش از آتش جهنم، و صدقه دادن هم گناهان را خاموش می‌کند چنان‌که آب آتش را خاموش می‌کند. (البته صدقه دو نوع است: صدقه‌ی سرّی و صدقه‌ی علنی؛ صدقه‌ی سرّی عمدتاً برای خاموش کردن و از بین بردن آثار گناهان سرّی و پنهانی و صدقه‌ی علنی برای زدودن آثار گناهان علنی و آشکار.) هم‌چنین نماز شب که شب نخفتن و به یاد یار بیدار ماندن، انسان را به کمالات و فضایلی می‌رساند که غیر قابل وصف هستند. پیامبر خدا ﷺ بعد از این مطلب این آیه را خواندند که در وصف بندگان خداوند در قرآن وارد شده است: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ۝١٦ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾ [سجده: ۱۷-۱۶] «بندگان خداوند کسانی هستند که پهلوهایشان از بستر فاصله می‌گیرد و خدایشان را با ترس و امید می‌خوانند و از آن‌چه به آن‌ها روزی دادیم انفاق می‌کنند، چرا که هیچ نفسی نمی‌داند چه چیزی از برکات و ثمرات برای او قرار داده شده، به خاطر کار و عملی که انجام می‌دهد.» سپس فرمود: آیا به تو خبر بدهم از این‌که اساس همه‌ی امور و ستون و رکن و قلّه‌ی همه‌ی امور چیست؟ عرض کردم: بله ای پیامبر خدا. فرمودند: اساس امر، اسلام و سالم گردانیدن شخصیت است از آفاتی که انسان را از بندگی خدا دور می‌کند، و ستون و عمود

و رکن اساسی اسلام نماز است و قلّه‌ی اسلام عبارت است از جهاد در راه خدا، کوشیدن با تمام وجود و امکانات. سپس فرمود: به تو بگویم اساس اصلاح همه‌ی امور چیست؟ عرض کردم: بله یا رسول الله. آنگاه زبان خود را گرفت و فرمود: زبانت را نگه دار، زبانت را کنترل کن که اصلاح امور در گرو اصلاح زبان است. (چنان‌که یکی از تابعین می‌فرماید: امور انسان اصلاح نمی‌شود مگر این‌که دو چیزش اصلاح شود: زبانش و نمازش.) گفتم: آیا در مورد آنچه که به زبان می‌آوریم مورد مؤاخذه قرار می‌گیریم؟ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! آیا چیزی هست که مردم را به جهنّم ببرد غیر از آن چیزی که زبان‌هایشان گفته و از گناهان و معاصی انجام داده‌اند!

حدیث سی‌ام:

حقوق خداوند

عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ جُرْثُومِ بن نَاشِبٍ رضي الله عنه عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَال: "إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا، وَحَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلَا تَنْتَهِكُوهَا، وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً لَكُمْ غَيْرَ نِسْيَانٍ فَلَا تَبْحَثُوا عَنْهَا". حَدِيثٌ حَسَنٌ، رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيّ، وَغَيْرُهُ.

در این حدیث سخن از حقوقی است که خداوند بر بندگانش دارد.

أبی ثعلبه خُشَنی رضي الله عنه از پیامبر صلى الله عليه وسلم روایت کرده است که فرمود: «خداوند متعال مجموعه‌ای از مسایل را بر شما به عنوان فریضه قرار داده است که نباید این واجبات را ضایع گردانید، و حدودی را برایتان مقرّر فرموده است که نباید از آن‌ها تجاوز نمایید، و چیزهایی را بر شما حرام ساخته است که نباید وارد قلمرو آن‌ها شوید و چیزهایی را از باب رحمتش بر شما - نه فراموشی - مسکوت گذاشته است که نباید درباره‌ی آن‌ها جست‌وجو کنید.»

آن‌چه که از این حدیث قابل استنباط است، این است که با رعایت حدود خداوند، انسان بنده‌ی واقعی او می‌شود و به آرامش نهایی می‌رسد.

حدیث سی و یکم:

زهد واقعی

عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ﷺ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ أَحَبَّنِي اللَّهُ وَأَحَبَّنِي النَّاسُ؛ فَقَالَ: "ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُحِبُّكَ اللَّهُ، وَازْهَدْ فِيمَا عِنْدَ النَّاسِ يُحِبُّكَ النَّاسُ". حديث حسن، رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ، وَغَيْرُهُ بِأَسَانِيدَ حَسَنَةٍ.

ابتدا زهد را توضیح داده و سپس به شرح حدیث می‌پردازیم.

زهد یکی از اقسام صبر است و عبارت است از صبری که انسان در مقابل ظواهر فریبنده‌ی دنیا از خود نشان می‌دهد. اگر صبر در مقابل شهوت باشد عفّت نام دارد، و اگر صبر در مقابل کمبود مسایل مادّی باشد قناعت نامیده می‌شود، و اگر صبر در مقابل خشم باشد حلم نامیده می‌شود.

أبی‌العباس ﷺ روایت می‌کند که مردی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و عرض کرد، ای پیامبر خدا، مرا راهنمایی و ارشاد کن در رابطه با انجام کاری که اگر من این کار را انجام دهم محبوب خدا و مردم شوم.

در باب اصلاح ساختار رابطه با خداوند و مردم ما به این دستورالعمل نیازمندیم، چرا که وقتی انسان احساس کند که نزد خدا و مردم محبوب است از آرامش درونی خاصی برخوردار خواهد شد. منظور از این‌که خداوند ما را دوست داشته باشد یعنی این‌که رحمت و پاداشش شامل حال ما شود، و منظور از این‌که مردم ما را دوست داشته باشند این است که در راستایی قرار بگیریم

که مردم بتوانند منشأ خیر و برکت برای ما باشند؛ و البته قبل از این ما بایستی این نافع بودن خودمان را در رابطه با مردم به اثبات برسانیم.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در رابطه با دنیا خودت را کنترل کن تا خدا تو را دوست داشته باشد. یعنی حبّ دنیا و حبّ خدا با هم در یک‌جا جمع نمی‌شوند. لذا انسان باید با دنیا آن‌چنان که خدا راهنمایی کرده تعامل کند. یعنی این‌که نصیب و بهره‌ای که خداوند در دنیا برایش مقرّر نموده فراموش نکند. اما این‌که تمام همّ و غمّش دنیا و مافیها شود این خود سبب می‌شود که محبّت خدا را از دست بدهد. و از آن‌چه که مردم دارند فاصله بگیرید، یعنی از آن‌چه که مردم می‌خواهند و بر سر آن مشغول مسابقه و رقابت هستند فاصله بگیرید، آن‌گاه مردم هم شما را دوست خواهند داشت.»

بنابراین با به‌کارگیری قاعده‌ی زهد به معنی دقیق کلمه از لحاظ شرعی یعنی به اندازه‌ی ضرورت از حلالی که در حلال بودنش یقین است انسان استفاده کند، یقیناً کرامت و شخصیت خاصی را نزد خدا و مردم پیدا خواهد کرد. چنان‌که امام حسن بصری می‌فرماید: انسان پیوسته می‌تواند کرامت و بزرگواری خودش را در ارتباط با مردم داشته باشد، مادامی که طمع نداشته باشد. در جایی دیگر نیز از حسن بصری نقل شده که علی بن ابی طالب رضی الله عنه روزی در مسجد کوفه از حسن بصری پرسید که صلاح و فساد دین انسان به چه چیزی بستگی دارد؟ در جواب گفت: چیزی که دین انسان را به فساد می‌کشاند طمع است و آن چیزی که دین انسان را اصلاح می‌کند ورع است.

لذا فایده‌ای که از این حدیث عاید ما می‌شود این است که انسان قانع باشد به رزق حلال ولو این‌که کم باشد، و از حرام تا می‌تواند دوری کند. اتصاف به زهد واقعی و حقیقی یعنی خود را رهانیدن از بندگی مال. وقتی که انسان خود را از بندگی مال خلاص کرد بنده‌ی خالص خداوند می‌شود.

پیامبر خدا ﷺ در تبیین معنی زهد صحیح در جایی دیگر می‌فرماید: «زهد به معنی حرام کردن حلال‌ها و اسراف و ضایع کردن مال نیست بلکه

زهد به این معنی است که شما به آن چیـزی کـه در دسـت خداسـت خـود را محتاج‌تر بدانید به نسبت آن چیزی که در دست خودت و دیگران است و یقین داشته باشی که خداوند غنی و حمید است و کسی که بر غنـی و حمیـد تکیـه کند یقیناً زاهد حقیقی و واقعی است.»

حدیث سی و دوم:

نباید به خود و دیگران آسیب رساند

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ سَعْدِ بْنِ مَالِكِ بْنِ سِنَانٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: " لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ".

حَدِيثٌ حَسَنٌ، رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ، وَالدَّارَقُطْنِيّ، وَغَيْرُهُمَا مُسْنَدًا. وَرَوَاهُ مَالِكٌ فِي "الْمُوَطَّإِ" عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ مُرْسَلًا، فَأَسْقَطَ أَبَا سَعِيدٍ، وَلَهُ طُرُقٌ يُقَوِّي بَعْضُهَا بَعْضًا.

این حدیث در عین حال یکی از قواعد فقهی است که علما در اجتهادات و فتاوای خود بسیار از آن بهره جسته‌اند. ابتدا کلمه‌ی ضرر و ضرار باید از لحاظ لغوی توضیح داده شود.

کلمه‌ی «ضَرَر» از ماده‌ی «ضَرَّ و ضَارًّا» خلاف منفعت است، و عبارت است از هر گونه ضرری که به انسان روی بیاورد، چه در رابطه با سرمایه‌ای که دارد و چه در رابطه با منفعتی که به وسیله‌ی سرمایه عایدش شده است. فرق بارزی که با خسران یا خسر یا خسارت دارد این است که خسارت نوعی از ضرر را می‌گویند که در رابطه با سرمایه‌ی انسان باشد که ضرری جبران ناپذیرتر است. اما «ضِـرَار» مصدر دوم از باب مفاعله است که در لغت به معنی **«مقابلة الضرر بالضرر»** آمده است، یعنی پاسخ ضرر را با وارد کردن ضرر به کسی یا چیزی است.

ابی‌سعید ﷺ روایت کرده که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در اسلام اجازه نیست هیچ کسی به کس دیگری کم‌ترین ضرری را برساند.»

این ضرر می‌تواند ضررهای فکری، ضررهای جسمی، ضررهای روحی یا ایمانی یا ... باشد. و می‌تواند هر نوع ضرری را شامل شود، چرا که "**لا**"یی که بر سر ضرر آمده است "**لا**"ی نفی جنس است و شمولیت را می‌رساند. «**و لا ضرار**»: «و هم‌چنین هیچ کس حق ندارد جبران ضرر را به وسیله‌ی ضرر بکند.» یعنی اگر کسی به او ضرری رساند او هم در مقامِ مقابله به مثل، ضرری به او برساند؛ چرا که انسان نمی‌تواند به صورت تمام و کامل دقیقاً مجازاتِ مثل و یا ضررِ مثل را به دیگری الحاق کند، لذا دچار تجاوز از حدود اتفاق می‌افتد.

این حدیث یکی از ارکان شریعت و یکی از قواعد فقهی است که اساس است برای جلوگیری از هرگونه کاری که ضرر در آن است، چه در ارتباط با دیگران و چه در رابطه با مقابله‌ی ضرر به ضرر. یکی از توشه‌ها و زادهایی است که فقها و مجتهدین در تقلید احکام شرعی و بیان احکام شرعی برای حوادث، از آن بسیار بهره برده و استفاده نموده‌اند.

حدیث سی و سوم:

شیوه‌ی اثبات دعوا

این حدیث در باب قضا و قضاوت بسیار کاربرد دارد، چرا که جامعه هر چه دچار تفکّر جاهلیت شود و اندیشه‌ها و بینش‌ها و فرهنگ‌های جاهلی بر او حاکم گردد، به همان اندازه اعتماد مردم به یکدیگر کاهش می‌یابد. لذا برای اثبات حقوق، وجود قواعد و فرمول‌هایی ضرورت است تا خیر از شر جدا شود. یکی از این قواعد حدیث پیامبر ﷺ است که در این راستا پرکاربرد است. این حدیث عنوانش **«البیّنةُ علی المدَّعی»** است یعنی کسی که ادعا می‌کند حقّی را نزد کسی دارد، بایستی برای اثبات حق خود دلیل ارائه کند. **«و الیَمینُ علی من أنکرَ»** و کسی که انکار می‌کند حقّی بر ذمه‌ی اوست، باید برای تبرئه‌ی خود سوگند بخورد.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: "لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ لَادَّعَى رِجَالٌ أَمْوَالَ قَوْمٍ وَدِمَاءَهُمْ، لَكِنَّ الْبَيِّنَةَ عَلَى الْمُدَّعِي، وَالْيَمِينَ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ".
حَدِيثٌ حَسَنٌ، رَوَاهُ الْبَيْهَقِيّ، وَغَيْرُهُ هَكَذَا، وَبَعْضُهُ فِي "الصَّحِيحَيْنِ".

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «اگر قرار باشد مردم هر ادعایی بکنند بر مبنای ادعای آن‌ها چیزی داده شود آن‌وقت وضعیت به جایی می‌رسد که هر کس بلند می‌شود و در رابطه با مال و خون جمعی دیگر یا قومی دیگر ادعا می‌کند.» یعنی همه کس ادعای خون و ادعای مال دیگران را می‌کنند. اما برای جلوگیری از ادعاهای نابجا و نابحق، پیامبر خدا ﷺ فرمود: «کسی که ادعایی می کند (مدّعی) بایستی برای اثبات ادعای

خود بیّنه و دلیل روشن ارائه کند، و کسی هم که این حقوق و ادعا را انکار می‌کند بایستی بر اثباتِ انکارِ خود سوگند بخورد.»

توضیح «**البیّنة علی المدَّعِی**» به این ترتیب است که:

دلایل قوی باید و معنوی نه رگ‌های گردن به حجّت قوی

اثبات باید با ادلّه و حجّت‌های واضح و روشن باشد؛ چون آن کسی که مدعی است طبیعتاً چیزی را ادّعا می‌کند که خلاف ظاهر است، و اصل هم به عنوان یک قاعده از قواعد فقه این است که «**الأصل براءة الذمّة**»: اصل این است که هیچ کسی هیچ حقّی بر ذمه‌اش نیست، مگر این‌که خلافش ثابت شود. مسأله‌ی سوگند خوردن در حقیقت راهی است برای اثبات حق، نه این‌که راهی برای اثبات ناحق. این حدیث یکی از قواعد بزرگ از قواعد شریعت و اصلی از احکام است و طبیعتاً در باب قضاوت و تنازع و کشمکش میان افراد بسیار کاربرد دارد، و لازم نیست که حتماً در رابطه با کسانی باشد که از لحاظ علمی و ایمانی در سطح پایین باشند. خیلی اوقات اختلاف و مشاجراتی میان افرادی که اهل ایمان هستند پیش می‌آید که راهی برای اثبات این ادّعاها نیست مگر ارائه‌ی بیّنه، و راهی برای این کار نیست مگر این‌که فرد حتماً متوسّل به سوگند شود.

حدیث سی و چهارم:

تغییر منکَر

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﵁ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: "مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ

این حدیث بحث بسیار مبسوطی را می‌طلبد که در این‌جا اشاره‌ی مختصری به آن خواهد شد. انکار منکر و این‌که آن یکی از واجبات امّتی است که داعی الی الخیر است.

قبل از شروع بحث لازم است که منکر و معروف را بشناسیم، چون کسی که عارف و عالم به منکر و معروف نباشد چه بسا بعضی از اوقات نهی از منکر می‌کند، در حالی که همان منکر معروف است، و بعضی از اوقات امر به معروف می‌کند، درحالی که همان معروف، منکر است. لذا علم به معروف و منکر اولین قدم است برای این‌که کسی بتواند وظیفه‌ی خطیر و سنگین امر به معروف و نهی از منکر را درست انجام دهد. به تعبیر امام ابن تیمیه که می‌فرماید: «شرایط امر به معروف و نهی از منکر عبارتند از سه شرط: شرط اول این است که انسان عالم به معروف و منکر باشد، یعنی معروف‌شناس و منکرشناس باشد. دوم این‌که با لطافت و نرمی آن معروف و منکر را به طرف مقابل بشناساند و قباحت منکر و حسن و زیبایی معروف را تفهیم کند و به آرامی او را وادار کند به دوری کردن از منکر و انجام دادن معروف. و شرط سوم این‌که بعد از آن‌که وظیفه‌اش را در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر انجام داد صبورانه منتظر بماند.

صبر یکی از مهم‌ترین توشه‌هایی است که داعی إلی الله باید داشته باشد تا بتواند به نتیجه‌ی مطلوب دست یابد، و ملاک اصلی انجام تکالیف واجب شده از طرف خداوند بر بندگان است. بنده‌ای می‌تواند مکلّفانه و مؤمنانه در مسیر بندگی خدا حرکت کند که از سلاح صبر برخوردار باشد. به قول استاد مشهور رحمه الله می‌فرماید: «دعوت یک فن و تکنیک است و اصول و ضوابطی دارد، و صبور بودن در مسیر تبلیغ و دعوت جهاد است.» در حقیقت صبر پیشه کردن نوعی جهاد است و مجاهد کسی است که صبور باشد و طبیعتاً دعوت هم به تعبیر قرآن یک شکل عام دارد که دعوت الی‌الخیر است. اما شکل خاص و بارزترین و مهم‌ترین شکل دعوت الی‌الخیر در حقیقت عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر.

با توجه به سیاق حدیث باید یادآور شویم که بسیاری از احادیث به مانند آیات قرآن، وضعیت و شرایط خاصی سبب طرح آن‌ها شده است. لذا بایستی ظروف و شرایطی را که پیامبر خدا ﷺ در آن شرایط این حدیث را فرموده است درک کنیم و راه درک آن شرایط، فهمیدن سیاق حدیث و آن کلماتی است که پیامبر برای بیان حدیث به کار گرفته است.

در این حدیث ابی‌سعید خدری روایت می‌کند که از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر کدام از شما که منکری را دید بایستی با قدرت آن را تغییر بدهد و مانع شیوع آن شود، اگر قدرت نداشت با زبانش آن کار را انجام دهد، و اگر با زبانش هم توانایی انجام نهی از منکر را نداشت با دلش انکار کند و قلباً به چنین منکری راضی نباشد، و البته این ضعیف‌ترین و پایین‌ترین درجه‌ی ایمان است.»

انسان وقتی‌که زمینه و بستر برای تغییر منکر به وسیله‌ی دست و زبان فراهم است و این کار را انجام ندهد و تنها به تقبیح قلبی اکتفاء کند، این ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است. اما اگر زمینه و بستر مناسب برای تغییر منکر به وسیله‌ی دست و زبان فراهم نبود و تنها انسان به انکار قلبی اکتفا نمود و زمینه‌سازی کرد برای این‌که تغییر به دست و زبان را انجام دهد این دیگر جزء ضعف ایمان نیست.

نکته‌ی دیگر در این حدیث، این است که ظاهراً پیامبر خدا ﷺ این حدیث را در مدینه فرموده است. با توجه به قرائنی که ما از سیره‌ی پیامبر ﷺ داریم این که سیزده سالی که در مکه بودند در کنار سیصد و شصت بتی که در خانه‌ی خدا بود، نماز گزارد و منکر از این بزرگ‌تر وجود نداشت. به خاطر این‌که زمینه فراهم نبود سکوت نمودند و شاید تغییر منکر، خودش منکر می‌شد. لذا تحمل کردند و سکوت نمودند تا این‌که زمینه و بستر فراهم شد. با توجه به این قرائن می‌فهمیم که این حدیث را در مدینه فرموده است، چرا که حکومت اسلامی تشکیل شد و قدرتی برای مسلمانان پیدا شد؛ لذا پیامبر ﷺ فرمود: هر کسی منکری را دید بایستی با قدرت جلوش را بگیرد و نگذارد انتشار پیدا کند. اگر در دوران مدینه مسلمانان منکری را می‌دیدند و سکوت می‌کردند این نشانه‌ی ضعف ایمانشان بود، اما در دوران مکه نشانه‌ی ضعف ایمان نبود، چون مکه زمینه‌ساز مدینه بود.

پس الآن جامعه‌ای که ما در آن هستیم جامعه‌ای است که نه می‌توان خصوصیات مکّه را بر آن نهاد و نه خصوصیات مدینه را، بلکه جامعه‌ای داریم که نه مکّی است و نه مدنی، پس تکلیف ما در برابر این همه منکراتی که شایع است چیست؟ باید حواسمان باشد اولاً در این راستا هادی باشیم، یعنی هدایت خدا و هدایتی که پیامبر ﷺ برای ما تبیین فرمودند را فهم کنیم؛ بعد از این‌که هادی بودیم هادئ و آرام حرکت کنیم، و بعد از آن باید هادف باشیم. آن وقت است که می‌توان کمالاتی را به دست آورد که شاید بدون وجود این شرایط قادر به رسیدن به آن کمالات نباشیم.

لذا اگر ما در مسیری حرکت کنیم که حرکت در این مسیر زمینه‌ساز و بسترساز تغییر منکراتی باشد که شاهد آن هستیم از قبیل ماهواره و سایت‌های اینترنتی، یعنی فساد در کنج خانه‌هاست. لذا بایستی یک بسترسازی زیبا و مناسب انجام گیرد و این حکمت و علم و درایت و صبر می‌طلبد تا طوری حرکت کنیم که عمیق باشد و این می‌طلبد که ما با جمعی باشیم که آن‌ها هم بتوانند با ما همکار و

همراه و همدل شوند و با همکاری و همفکری است که می‌توانیم کارهایی را سامان بدهیم که به تنهایی از عهده‌ی تک تک ما برنمی‌آید.

اگر فرض را بر این بگذاریم که جامعه، یک جامعه‌ی مکّی و جاهلی است و بعضی از خصوصیات جامعه‌ی مکّی را دارد، ما حدیث را از آخر به اوّل می‌خوانیم و این طبیعتاً نشانه‌ی ضعف ایمان هم نیست، زیرا ما امکاناتی نداریم و توانایی‌ها و استعدادهای ما محدود است. لذا بایستی بسترسازی کنیم و این بسترسازی هم از فرد شروع می‌شود. فرد باید درست تربیت شود؛ افراد به منزله‌ی خشت‌های تشکیل‌دهنده‌ی جامعه هستند. لذا ضروری است که در این باب دقّت کافی لحاظ شود. یک بنّای خوب کسی است که بَنا را از اساس، محکم بالا بیاورد اگر چه طول بکشد.

افراد جامعه به مانند قفل‌هایی هستند که هر کدام کلید خاص خودشان را دارند، باید دقّت شود که کلید خاص هر قفل برای باز کردنش به کار رود و باید ماهرانه و با احتیاط این کار انجام پذیرد، زیرا بسیاری از اوقات کلید متعلّق به قفل است اما فرد با عجله می‌چرخاند و کلید را می‌شکند. پس باید کلید را به آرامی چرخاند تا قفل‌ها باز شوند. قفل دل‌ها، قفل فکرها و اندیشه‌ها، قفل شخصیت‌ها و ... . پیامبر ﷺ این کار را انجام داد و در نتیجه‌ی این گشایش عالمانه، قفل‌های قلوب باز شد و اصحاب، تابعین، تابع تابعین و به دنبال آن‌ها تا به امروز این چنین ساخته شدند.

چه بسا اگر هر کلیدی را در هر قفلی بچرخانیم و بگوییم شاید قفل را باز کند، قفل خراب می‌شود و دیگر کلید اصلی هم قفل را باز نمی‌کند. پس بسیار ظرافت و صبر و لطافت لازم است تا بتوان این واجب را آن‌طور که خداوند فرموده به طور بایسته و شایسته انجام داد.

حدیث سی و پنجم:

حقوق مسلمانان بر یکدیگر

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ "لَا تَحَاسَدُوا، وَلَا تَنَاجَشُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لَا يَظْلِمُهُ، وَلَا يَخْذُلُهُ، وَلَا يَكْذِبُهُ، وَلَا يَحْقِرُهُ، التَّقْوَى هَاهُنَا، وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنْ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ.

بحثی است پیرامون اخوّت، و این‌که اسلام چه‌قدر بر اخوت به عنوان دومین رکن از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی جماعت اسلامی یا جامعه‌ی مسلمان صحّه می‌گذارد. سیّد قطب در تفسیر آیات ۱۰۲، ۱۰۳ و ۱۰۴ از سوره‌ی مبارکه‌ی آل‌عمران می‌فرماید: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ﴾، رکن اول از ارکان یک جامعه‌ی مسلمان را تقوا اعلام می‌کند، یعنی احساس مسؤولیت همگانی. رکن دوم ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا﴾ از همین آیه ۱۰۳ استنباط می‌شود که رکن دوم از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی جماعت مسلمان عبارت است از اخوّت؛ و رکن سوم که از آیه‌ی ۱۰۴ استنباط می‌شود یعنی نتیجه‌ی تقوا و

اخوّت به عنوان یک فرمولِ همیشه درست در کل تاریخ؛ تقوا به اضافه‌ی اخوّت نتیجه می‌شود امّت. یعنی افراد متّقی و دارای رابطه‌ی اخوّت تشکیل دهنده‌ی امّتی هستند که در آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی آل‌عمران به آن اشاره می‌کند که: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ وقتی امّت تشکیل شد طبیعتاً از کوزه همان برون تراود که در اوست. وقتی اهل تقوا، اهل اخوّت هستند یقیناً اهل دعوت به سوی خیر ﴿يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ هم هستند.

در این حدیث ما مجموعه‌ای از قواعد حیات و قواعد ایجاد یک اجتماع سالم را از لابه‌لای کلام گهربار پیامبر ﷺ درک و فهم می‌کنیم.

ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «حسد نورزید.» حسد یکی از بدترین صفاتی است که بیش‌ترین دشمنی را با ایمان انسان دارد و به معنی آرزوی زوال نعمت دیگران است. حسد حسنات انسان را ضایع می‌کند چنان‌که آتش هیزم را می‌سوزاند. مؤمن غبطه می‌خورد و غبطه شرعی است، اما منافق کارش حسد ورزیدن است. لذا حسد صفت اهل ایمان نیست. در این‌جا یادآوری می‌کنم کتابی را که به فارسی هم ترجمه شده است "گامی فراسوی روان‌شناسی اسلامی" تألیف استاد دکتر حسن شرقاوی که در این کتاب بحث مبسوطی دارد پیرامون بیماری‌های قلبی که یکی از مهلک‌ترین بیماری‌های قلبی انسان حسد است: ﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ [فلق: ۵] که آموزه‌ی قرآن است و به ما یاد می‌دهد که ما نمی‌دانیم که این کسی که به ما حسد می‌ورزد کیست و لذا از درد و شر حسد حاسدین باید به خدا پناه برد.

«**وَلَا تَنَاجَشُوا**»، تناجش از ماده‌ی نَجَش است. نجش این است که انسان بخواهد قیمت کالایی را با مکر و فریب بالا ببرد. مثلاً می‌خواهید کتابی را

بخرید که قیمت آن ۵۰۰ تومان است، کسی دیگر برای این‌که قیمت را بالا ببرد می‌گوید من این کتاب را ۷۰۰ تومان می‌خرم. در این‌جا این نوعی کلاهبرداری است و البته حرام است. «وَلَا تَنَاجَشُوا» یعنی این‌که حق ندارید به صورت کاذب در موازین اقتصادی جامعه اختلال ایجاد کنید.

«وَلَا تَبَاغَضُوا» از ماده‌ی بغض است، یعنی هیچ بغضی را در دلتان نسبت به هیچ کسی قرار ندهید؛ زیرا انسان ضعیف است و کسی که به شما بدی کند در دل شما بغض ایجاد می‌کند، و کسی که به شما خوبی کند در دل شما محبّت ایجاد می‌کند، اما برای این‌که بغض کسی را در دل جای ندهیم باید به یاد این باشیم که دل ما قرار است جای محبّت خدا و رسول باشد، لذا اگر قرار باشد بغض خیلی از افراد جامعه را در دل جای بدهیم دیگر جایی برای محبّت خدا و رسول باقی نمی‌ماند. پس برای حفظ دلمان و برای حفظ سلامت قلبمان مجبوریم از این حسدها و از این بغض‌ها و از این دردهایی که دل ما را دچار بیماری‌های خطرناک می‌کند دوری کنیم. ما حق داریم بغض داشته باشیم در رابطه با خیلی کسانی که به ما بدی می‌کنند؛ حالا چه اهل کفر باشند و چه اهل ایمان، اما بایستی بیش‌تر از این‌که نسبت به کسی بغض بورزیم به فکر سلامت قلب خودمان باشیم.

«وَلَا تَدَابَرُوا»: به همدیگر پشت نکنید. از ماده‌ی «دُبُر» است، یعنی این‌که انسان از کسی رنجش خاطر پیدا کرده و به او پشت می‌کند و او را ترک می‌نماید، به طوری که تحت هیچ شرایطی او را نمی‌پذیرد و روی او هیچ حسابی به عنوان انسان و برادر و خواهر دینی باز نکند. این هم دوباره آفتی است که به میزان قوّت و ضعف ایمان ما برمی‌گردد.

«وَلَا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ»: هیچ کدام از شما حق ندارد روی معامله‌ی کس دیگری معامله کند؛ یعنی کسی می‌خواهد چیزی را بخرد و یا بفروشد و شما معامله‌اش را بر هم بزنید.

«**وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا**»: همه‌ی شما بندگان خدای باشید و در عین حال اخوان، یعنی برادر هم باشید. این‌ها همیشه بسترساز بوده‌اند، برای این‌که اخوّت که رکن دوم از ارکان تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ی اسلامی است جان بگیرد. ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [حجرات: ۱۰] «مؤمنان برادر واقعی یکدیگرند و بس.»

پس اگر اهل تحاسد و تباغض و تناجش و تدابر نباشید یقیناً می‌توانید بنده‌ی خدا باشید، و وقتی بنده‌ی خدا باشید می‌توانید برادر همدیگر هم باشید. چون تقوا باید باشد و بعداً اخوّت؛ تقوا یعنی بندگی خدا و اخوت هم ترجمه‌ی طبیعی تقواست.

«**الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ**»: مسلمان برادر مسلمان است؛ «**لَا يَظْلِمُهُ**» کم‌ترین ظلمی را به برادر خودش روا نمی‌دارد؛ «**وَلَا يَخْذُلُهُ**» و او را خوار و ذلیل و خفیف نمی‌کند. - تحقیر برادر مسلمان بسیار خطرناک است. بعضی اوقات می‌گویند که من نیّت بدی ندارم، فقط می‌گویم که این عیب و ایراد را دارد و نباید این‌طور باشد، این تحقیر است؛ «**وَلَا يَكْذِبُهُ**» به او دروغ نمی‌گوید و او را در جایگاهی که کاذب است قرار نمی‌دهد؛ «**وَلَا يَحْقِرُهُ**» همچنین او را تحقیر نمی‌کند و تقریباً معنی «**وَلَا يَحْقِرُهُ**» نزدیک به «**لَا يَخْذُلُهُ**» است. «**التَّقْوَى هَاهُنَا**» اگر این معانی در وجود انسان قوت پیدا کرد در حقیقت انسان متّقی شده است. زیرا تقوا تقوای فعل و تقوای قول است. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوْلًا سَدِيدًا﴾ [احزاب: ۷۰] «ای مومنان، تقوای خدا داشته باشید و حرف‌های درست و حسابی بزنید.» حرف‌هایی نزنید که بعداً از گفتن آن‌ها پشیمان شوید. ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَٰلَكُمْ﴾ [احزاب: ۷۱] «خداوند به سبب

این تقوا اعمال شما را اصلاح می‌کنـد.» ﴿وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [احزاب: ۷۱]
«و گناهان شما را می‌بخشاید.»

پیامبر خدا در حین بیان این مطالب بـه دل خودشـان اشـاره مـی‌کردنـد و می‌فرمودند بایستی ما خودمان را از درون اصلاح کنـیم و از درون سـلامت را به‌دست بیاوریم. «**بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنْ الشَّرِّ أَنْ يَحْقِرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ**»: کافی اسـت برای شرور بودن و اهل شر بودن انسان این‌که برادر مسلمانش را تحقیر کند.

«**كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ**»: هـر مسـلمانی بـه نسبت مسلمان دیگر خونش، مالش و آبرویش مصـونیت دارد. هـیچ مسـلمانی حق ندارد به جان و مال و نـاموس مسـلمان دیگـر تعـرّض کنـد و شـرافت و کرامت او را زیر پا بگذارد و لگدمال نماید.

حدیث سی و ششم:

آسان‌گیری بر تنگدستان، پوشاندن عیوب و خواندن قرآن به صورت دسته‌جمعی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه عَنْ النَّبيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ: "مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا نَفَّسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ، يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِماً سَتَرَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ، وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ فِيمَا بَيْنَهُمْ؛ إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمْ السَّكِينَةُ، وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ، وَحَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَذَكَرَهُمْ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ، وَمَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ". رَوَاهُ مُسْلِمٌ بِهذا اللفظ.

این حدیث ما را با یکی از وسایل بسیار مؤثّر در راستای تقویت و تجدید ایمان آشنا می‌کند و آن اجتماع نمودن بر تلاوت قرآن می‌باشد که افضل اذکار است. همچنین همراهی با اهل ایمان ما را از لحاظ ایمانی به مقاماتی می‌رساند، که با وسایل و ابزار دیگر شاید ممکن و میسّر نباشد ما به این مقامات و درجات برسیم. پس خود را در معرض نظر، اهل نظر و اهل دل قرار دادن، به انسان از لحاظ ایمانی آن‌چنان ارتقایی می‌بخشد که غیرقابل توصیف است.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند　　آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند

در پاداش کار خیری که برای اهل ایمان انجام داده، گره و مشکلی از مشکلات این راستا ضروری است برای تقویت ایمان و تجدید ایمان، ابزار و وسایلی را که پیامبر خدا ﷺ در لابه‌لای کلام مبارکشان به آن اشاره نموده‌اند. در این عصری که عصر خشم و شهوت و اضطراب و افسردگی و ... است خود را در حصن کتاب و سنت قرار دهیم تا به آرامش و اطمینان لازم برسیم.

ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرمودند: «**مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا نَفَّسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ**»: کلمه‌ی «**نَفَّسَ**» به معنی زدودن و کنار زدن است. کلمه‌ی «**کربة**» هم به معنی چیزی است که نفس انسان را دچار پریشانی می‌کند. کسی که از انسان اهل ایمان مشکل و گرهی را از مشکلات و گره‌های دنیایی کنار بزند و حل کند، خداوند در مقابل جزا و روز قیامت او را رفع می‌کند. زدودن این دردها و رنج‌ها از مسلمانان به صورت خاص و جامعه‌ی انسانی به صورت عام یکی از فضایل و ارزش‌هاست که خداوند جزای مخصوصی را برایش در قیامت قرار داده است.

تمام دنیا ارزش این را ندارد که ما دلی را دچار پریشانی و دغدغه و اضطراب و نگرانی کنیم. به تعبیر خواجه عبدالله انصاری:

اگر بر آب روی، خسی باشی؛ اگر به هوا بپری، مگسی باشی؛ دلی به دست آر تا کسی باشی.

تا توانی رفع غم از چهره‌ی غمناک کن

در جهان گریاندن آسان است اشکی پاک کن

منظور از دل به دست آوردن، این است که یا خود صاحب دل شویم و دل خود را اصلاح کنیم و یا این‌که سعی کنیم تا کسی را به صف برادرانمان ملحق کنیم و محبتمان را در دل دیگران جای دهیم.

تا توانی دلی به دست آر، دل شکستن هنر نیست.

«**وَمَنْ يَسَّرَ عَلَى مُعْسِرٍ، يَسَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**: کسی که امری را که بر کسی مشکل شده، آسان بگرداند خداوند در دنیا و آخرت او را دچار آسانی خواهد کرد.» حتی به تعبیر دکتر مصطفی اعتمادزاده:

صدها فرشته بر آن دست بوسه می‌زنند

کز کار خلق یک گره بسته وا کند

«**وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِما سَتَرَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**: کسی که مسلمانی را در دنیا بپوشاند خداوند او را در دنیا و آخرت بپوشاند.» ستر چه از لحاظ ظاهری و چه از لحاظ باطنی، اما مهم‌ترین قسمت ستر، ستر عیوب و اشکالات و حتی گناهی است که ما به چشم خود می‌بینیم اما نباید به روی فرد بیاوریم و تذکّر مستقیم بدهیم. خطرناک‌ترین مشکل در باب تربیت شخصیت خود و دیگران این است که گناه کردن برای فرد طبیعی و عادی شود و قباحت گناه در دلش از بین برود. لذا ما مکلّف هستیم حافظ آبرو و کرامت و شخصیت مسلمانان باشیم.

اگر ما ساتر عیوب و اشکالات و حتی گناهانی باشیم که از مسلمانی سر زده است، خداوند متعال ساتر عیب‌های ما در دنیا و آخرت خواهد بود. اگر خداوند همان لحظه‌ای که ما داریم آبروی کسی را می‌بریم و شخصیت کسی را ضایع می‌کنیم، پشت پرده ما را به دیگران بنمایاند زبان در دهانمان بند خواهد آمد و حاضر نخواهیم بود کم‌ترین سخنی علیه دیگران بگوییم.

«**وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ**: خداوند به بنده‌ی خود کمک می‌کند مادامی که بنده‌اش به برادرش کمک کند.» باید در خدمت همدیگر باشیم تا بتوانیم اخوّت خود را به ثبوت برسانیم و ایمان خود را کامل کنیم، چرا که حفظ ایمان ما در گرو قوّت اخوّت و برادری ایمانی است.

«**وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ**: و هر کسی راهی را در پیش گیرد و هدفش کسب علم باشد، خداوند راه او را به سوی بهشت هموار می‌گرداند.» اما علم آن است که انسان را بنده‌ی خدا کند و از

بندگی هوی برهاند. علمی علم است که صمت و کم‌گویی را در انسان ایجاد کند. علم واقعی علمی است که انسان را ساجد خدا می‌کند. علم واقعی علمی است که انسان را قانت بر عبادت می‌کند. علم واقعی علمی است که رجاء و رحمت خداوند را در دل بپروراند. علم واقعی علمی است که در درون انسان خوف از عذاب قیامت را قوّت بخشد. همان تعبیری که خداوند متعال در سوره‌ی زمر دارد: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْءَاخِرَةَ وَيَرْجُواْ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [زمر: ۹]

«**يَعلَمُون**» «**لَايَعلَمُون**» کسانی نیستند که صرف و نحو و فیزیک و هندسه و علوم روز را نمی‌دانند؛ «**لَايَعلَمُون**» آن‌ها هستند که اهل سجود و خوف و رجا نیستند. اگر چه عالم را در مقابل جاهل قرار داده‌اند که دقیق نیست. عالم در مقابل جاهل نیست بلکه عالم در مقابل غیر عالم است و عاقل در مقابل جاهل است. عاقل یعنی کسی که کارهای سنجیده همراه با تأمل انجام می‌دهد؛ قوّه‌ی بازدارندگی در او در مقابل گناه و معاصی قوی است؛ جاهل یعنی کسی که کارهای نسنجیده انجام می‌دهد. لذا در مقابل عقل جهل قرار دارد و در مقابل علم، غیر علم قرار می‌گیرد.

«**وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ**»: هیچ جمعی در هیچ خانه‌ای از خانه‌های خدا جمع نشده‌اند که «**يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ فِيمَا بَيْنَهُمْ**»: مشغول تلاوت کتاب خدا شوند و آن را مورد بررسی قرار دهند و به تدبّر و تعقّل و تفکّر در آیات آن بپردازند «**إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمْ السَّكِينَةُ**»: مگر این که آرامش آن‌ها را فرا می‌گیرد.

یکی از ابزار و وسایل مؤثّر در ایجاد آرامش درونی و ایمانی، بودن در جمع مؤمنین و اهل قرآن که اهل شرافت و کرامت هستند می‌باشد، چنان‌که پیامبر ﷺ در حدیثی فرموده است: شریف‌ترین امّت من کسانی هستند که دو

ویژگی و خصوصیت دارند: یکی اهل «**قیام اللیل**» هستند و دوم «**حملة القرآن**» هستند، نه فقط «**فهمة القرآن**»؛ این‌که قرآن را می‌فهمند کافی نیست، فهم قرآن غیر از حمل قرآن است، فهمی که در انسان از لحاظ ساختار شخصیتی تحوّل و تغییر ایجاد کند و او را وادار کند که به آن‌چه که قرآن فرموده عمل کند، در این صورت او حامل قرآن است. نتیجه‌ی با قرآن بودن این است که در انسان سکینه و آرامش ایجاد می‌شود. چیزی که جامعه‌ی ما، گرفتار ضد آن است و خود را اسیر داروهای شیمیایی و مخدّرهای مختلف و قوی کرده‌اند تا چند لحظه‌ای از خود بی‌خود شوند به خیال این‌که به آرامش می‌رسند، بعد از این‌که اثر دارو از بین رفت اضطراب هم‌چنان به قوّت خود باقی است. اما سکونت و آرامشی را که با قرآن بودن و در محفل اهل قرآن بودن، انسان به‌دست می‌آورد یک سکونت دائمی و آرامش همیشگی است.

به دنبال آن «**وَغَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ**»: رحمت خدایی آن‌ها را تحت پوشش خود قرار می‌دهد؛ «و **حَفَّتْهُمُ الْمَلائکَةُ**»: و فرشتگان رحمت آن‌ها را در بر می‌گیرند و با رحمت خدایی آن‌ها را مورد عنایت خاص قرار می‌دهند؛ «**وَذَکَرَهُمْ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ**»: و خداوند آن‌ها را با مقرّبین درگاهش یاد می‌کند؛ «**وَمَنْ أَبطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ**»: و هر کسی که تنبلی کند و تلاش و مجاهدت نورزد، نسب و حسب او هیچ مشکلی را از او حل نخواهد کرد.

حدیث سی و هفتم:

فضل و رحمت خداوند

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، قَالَ: "إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ، فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً، وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ، وَإِنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً، وَإِنْ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ، وَمُسْلِمٌ، فِي "صحيحيهما" بهذه الحروف.

یکی از اصول اساسی تربیت، اصل فضل است. خداوند عدل و فضل را با هم دارد، و فضل او غالب بر عدل اوست، چون رحمتش بر غضبش سبقت دارد. در رابطه با بندگان خود فضل دارد. فضل یعنی موازنه را در مسایل تربیتی افراد به هم زدن و با دیده‌ی اغماض به خطاها نگریستن و کریمانه از کنار لغوها گذشتن است.

همان تعبیری که شیخ ابوسعید ابوالخیر دارد. وقتی که به حمام می‌رود و دلّاک مشغول کیسه کشیدن اوست، دلّاک از شیخ می‌پرسد که جوانمردی در چیست؟ می‌گوید: این‌که شوخ مرد را ببینی و به رخش نکشی. چرا که این دلّاک برای این‌که تحسین شیخ را برانگیزد شوخ‌های (چرک‌های) پشتش را جمع می‌کند و از روی شانه‌هایش پایین می‌ریزد و آن‌جا شیخ به او این درس را می‌دهد که مردانگی و فتوّت در این است که عیب دیگران را ببینی و به چشم آن‌ها نیاوری و آن‌ها را دچار رنجش خاطر و تحقیر نکنی.

خداوند در رابطه با بندگانش اهل فضل است، یعنی آن‌جایی که عدالت می‌طلبد که فرد تنها با نمره‌ی ۱۰ قبول شود و به بهشت برود، خداوند فضل خود را شامل این فرد خواهد کرد و به راحتی درجه‌ای را به او می‌دهد که خودش هم باور نمی‌کند.

این حدیث قدسی است. ابن عباس ﷺ روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ از خدایش روایت می‌کند که می‌فرماید: خداوند حسنات و سیّئات را مقرّر فرموده است؛ یعنی جمعی از فرشتگان را مأمور کرده که این‌ها را بنویسند. مقرّر شدن حسنات و سیّئات در علم خدا، در عمل هیچ جبری را برای بندگان ایجاد نمی‌کند، چرا که بندگان نمی‌دانند خداوند در علم خود چه چیزی را مقرّر و مشخّص کرده است.

سپس پیامبر این مطلب را توضیح دادند: کسی که "**هَم**" کرد ("**هَم**" مرحله‌ی قبل از عزم است) کسی که تصمیم به انجام دادن کار نیکویی گرفت اما به هر دلیلی موفّق نشد که این کار را انجام دهد، خداوند یک حسنه‌ی کامل را برایش می‌نویسد (این فضل است) و اگر تصمیم به انجام دادنش گرفت و به آن عمل کرد، خداوند برای او حداقل ده حسنه می‌نویسد تا هفتصد برابر و بیش‌تر. حتی در باب جزاء دادن به سیّئات هم خداوند با بندگانش فاضلانه برخورد می‌کند: «**وَ إن هَمَّ بِسَيِّئةٍ فَلَم يَعمَلْها**»: کسی که تصمیم به انجام کار بدی بگیرد اما انجامش داد، خداوند جزای یک حسنه‌ی کامل را برایش می‌نویسد و اگر تصمیم به انجام دادنش گرفت و انجامش داد، خداوند جزای یک سیّئه را برایش می‌نویسد.

لذا این حدیث این نکته را به ما می‌گوید که فضل خداوند بر بندگانش فراوان و رحمتش واسع است، مغفرتش شامل است و عطاء و برکاتش نامحدود است و لازم است که ما شاکر الطاف پروردگارمان باشیم.

حدیث سی و هشتم:

عبادت، وسیله‌ی نزدیکی و محبّت به خداوند است

عَنْ أَبِي هُرَيْرَة ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُول اللَّهِ ﷺ إنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: "مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتهُ بِالْحَرْب، وَمَا تَقَرَّبَ إلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْت سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَلَئِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ". رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

یکی از وسایل مؤثّر نزدیک شدن به خداوند و محبوب خدا واقع شدن، عبادت و بندگی است. این حدیث هم قدسی است.

از ابوهریره ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند که خداوند متعال می‌فرماید: «هر کسی به جنگ و دشمنی علیه ولیّ و دوست من بپردازد من به او اعلان جنگ می‌دهم.» یعنی این‌که با من به جنگ برخاسته است. ولیّ یعنی کسی که دوست و قریب و نزدیک است. خداوند از بندگان خود به عنوان ولیّ یاد می کند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ [مائده: ۵۵] ﴿وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلْمُتَّقِينَ﴾ [جاثیه: ۱۹] در قرآن در اثبات ولایت تعبیرات فراوانی داریم. ولایت خدا برای بندگان و ولایت بندگان برای خداوند: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ

ءَامَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ [بقره: ۲۵۷]. مظهر ولایت خداوند برای بندگان این است که آن‌ها را از ظلمات می‌رهاند و به نور داخل می‌کند.

لذا اگر ما به معنی واقعی کلمه، ولیّ الله بشویم و ولایت خدا را در دل‌هایمان جای دهیم و غیر او را فرمانروا و فریادرس قرار ندهیم، تحت هیچ شرایطی خدا ما را رها نخواهد کرد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ [حج: ۳۸].

«**وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ**: و بنده‌ی من با هیچ چیزی به من نزدیک نمی‌شود مگر انجام آن چیزهایی که بر او واجب کرده‌ام.» انسان هر چه فرایض ربّانی را انجام بدهد به همان اندازه به خداوند نزدیک می‌شود. پس یکی از راه‌های قرب این است که انسان سعی کند که با انجام فرایض، ابزار قرب و نزدیکی خود را به خداوند اتخاذ کند.

«**وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ**: و بنده‌ی من به وسیله‌ی انجام دادن نوافل، نزدیک شدن به من را ادامه می‌دهد، ا این که من او را دوست می‌دارم.» نوافل جمع نافله است، یعنی عبادات غیر واجب. پس با انجام دادن مستمر نوافل بعد از فرایض، انسان محبوب خداوند می‌شود. وقتی که انسان محبوب خداوند شد، شخصیتش یک شخصیت ربّانی می‌شود. ربّانی شدن شخصیت بسترساز محبوب خدا شدن است. ربانیّت شخصیت به تمام وجود انسان بستگی دارد. بخشی از شخصیت انسان به وسیله‌ی دیدنی‌هایش ساخته می‌شود، بخش دیگر از شخصیتش به وسیله‌ی شنیدنی‌ها ساخته می‌شود، و بخش دیگر از شخصیتش به وسیله‌ی تبادل اطلاعات از طریق زبان تکمیل می‌شود. لذا ربّانی شدن انسان در گرو این است که چشمش ربّانی بشود، یعنی چیزی را ببیند که خدا فرموده است؛ گوش‌ها ربانی شوند، یعنی آن‌چه را که خدا فرموده است بشنوند؛ زبان هم باید ربانی شود، و هر آن‌چه را که خدا فرموده است بگوید؛ و به این ترتیب شخصیت انسان شخصیتی ربّانی می‌شود. وقتی که انسان ربّانی شد آن‌وقت است که دیگر محبوب خداوند قرار می‌گیرد.

«فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْت سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا: وقتی کسی را دوست داشتم گوش او می‌شوم که به وسیله‌ی من بشنود، و چشم او می‌شوم که به وسیله‌ی من ببیند، و دست او می‌شوم که به وسیله‌ی من کارها را انجام دهد، و پای او می‌شوم که با من راه برود.» پاها خدایی بشوند به جایی می‌روند که خداوند می‌خواهد؛ دست‌ها خدایی بشوند آن کاری را انجام می‌دهند که خداوند می‌خواهد. «**وَلَئِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ**»: آن‌وقت اگر از من بخواهد به او می‌دهم و اگر به من پناه ببرد به او پناه می‌دهم.»

وقتی انسان این‌چنین به خدا نزدیک شد، آن‌وقت است که اهل دل می‌شود و وقتی که دلش را منزل خدا کرد، آن‌وقت است که دیگر خداوند در خدمت اوست و به او می‌گوید که:

دلت را خانه‌ی من کن مصفّا کردنش با من
به من درد دل افشا کن مداوا کردنش با من
اگر گم کرده‌ای ای دل کلید استجابت را
بیا یک لحظه با من باش پیدا کردنش با من
بیفشان قطره‌ی اشکی که من هستم خریدارش
بیاور ذره‌ای اخلاص دریا کردنش با من
اگر درها به رویت بسته شد دل بَر مکن بازا
در این خانه دقّ الباب کن وا کردنش با من
به من گو حاجت خود را اجابت می‌کنم آنی
طلب کن آنچه می‌خواهی مهیّا کردنش با من

چو خوردی روزی امروز ما را شکر نعمت کن

غم فردا مخور تأمین فردا کردنش با من

به قرآن آیه‌ی رحمت فراوان است ای انسان

بخوان این آیه را تفسیر و معنا کردنش با من

اگر عمری گنه کردی مشو نومید از رحمت

تو نام توبه را بنویس امضا کردنش با من

حدیث سی و نهم:

اجبار، فراموشی و اشتباه

این حدیث بیان‌کننده‌ی یکی از مظاهر لطف خداوند در رابطه با بندگانش می‌باشد که از خطای کسانی که به طور غیر عمد دچار خطا می‌شوند، می‌گذرد.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: "إنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنِّسْيَانَ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ". حَدِيثٌ حَسَنٌ، رَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ، وَالْبَيْهَقِيّ

"**ناسی**" یعنی کسی که فراموشی بر او غالب می‌شود و تکلیفی را انجام نمی‌دهد. و "**الْمُكره**" یعنی کسی که او را به زور و اجبار به انجام دادن عملی که خلاف شریعت است وادار کنند، که گناهی بر او نیست.

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: خداوند متعال با لطف و کرم خاص خود امّت من را در سه مورد، عفو نموده است: یکی این‌که افعال گناهی را که انجام می‌دهند اگر دور از تعمد و به خطا انجام دهند خداوند آنان را می‌بخشاید. او خود ما را مکلّف کرده که بگوییم: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا﴾ [بقره: ۲۸۶]

«**وَالنِّسْيَانَ**»، به خاطر وجود نسیان تکلیفی را در وقت و به موقع انجام ندهند.

«**وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ**»، و کاری را که به زور از روی جبر و اکراه انجام دهند.

در این حدیث فضل خداوند از زبان پیامبر بازگو می‌شود که رابطه‌ای مبتنی بر عدم موازنه‌ی میان عمل و جزای آن است. اصل فضل حاکی از آن است که خداوند در مقام تربیت انسان به وفور با او به فضل رفتار می‌کند و هرگز بر او سخت نمی‌گیرد، چرا که او کریم است و با کریمان کارها دشوار نیست.

حدیث چهلم:

رهگذری بیگانه در صحنه‌ی زندگی

دنیا مزرعه‌ای است که در آن بایستی به کشاورزی پرداخت تا در آخرت محصول مرغوبی را درو کرد.

از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید جو ز جو

لذا ما طلاق دادن دنیا، و ترک دنیا را تجویز نمی‌کنیم، بلکه بایستی نصیب و بهره‌ی خود را از دنیا به تعبیر قرآن فراموش نکنیم که می فرماید:

﴿وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا﴾ [قصص: ۷۷]

آخرت هدف غایت و نهایی ماست و برای کسب این هدف غایی و نهایی بایستی بهترین استفاده را از دنیا داشته باشیم.

لذا در مزرعه قرار نیست انسان دست روی دست بگذارد، بلکه بخشی از سال را کشاورزان به شدت فعالیت می‌کنند و بسیار خسته می‌شوند تا محصول و برداشت خوبی را داشته باشند. اما قرار نیست همّ و غم آن‌ها مزرعه شود، بلکه تکلیف خود را انجام می‌دهند، زمین را آماده می‌کنند، بذر را می‌پاشند و بقیه را به فضل و لطف خدا واگذار می‌کنند.

عَنْ ابْن عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي، وَقَالَ: "كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّك غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ". وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رضي الله عنهما يَقُولُ: إذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرْ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرْ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِك لِمَرَضِك، وَمِنْ حَيَاتِك لِمَوْتِك. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم شانه‌های مرا گرفت.

«**مَنْكِبَي**» تثنیه‌ی مَنکِب است و منکب قسمتی از کتف رو به پایین است. می‌گوید پیامبر صلی الله علیه وسلم شانه‌های من را گرفت. این بیان‌گر آن است که کسی در خواب غفلت است و شما می‌خواهید ابتدا غفلتش را بزدایید، بعد از این‌که غفلت زدوده شد آن وقت است که به او می‌گویید: «**كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ**: در دنیا غریبانه زندگی کن.» یعنی مانند کسانی که همّ و غمّشان دنیا و محبت اموال و آمال دنیایی است مباشید، بلکه مانند فرد غریبی باشید که به شهری وارد می‌شود و کسی را نمی‌شناسد، و چنان برخورد می‌کند که در آن‌جا ماندنی نیست؛ «**أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ**: یا کسی که از راهی عبور می‌کند.»

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رضی الله عنهما يَقُولُ: إِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تَنْتَظِرْ الصَّبَاحَ: ابن‌عمر رضی الله عنهما بعد از آن دو وصیت اشاره می‌کند به درسی که از فرمایش پیامبر صلی الله علیه وسلم در رابطه با غریبانه و عابرانه زیستن در دنیا فراگرفته است. می‌فرماید: وقتی صبح را به شب رساندی، منتظر فردا مباش. پس کسانی که هموم و غموم ۲۰ سال دیگر را در وجود خودشان جای می‌دهند از لحاظ ایمانی افت می‌کنند. انسان بایستی برای آینده برنامه‌ریزی کند، اما هموم و غموم را در خود جمع نکند.

مؤمن در میان اگر و کاشکی و آه و حسرت خوردن زندگی نمی‌کند، بلکه با توکّل بر لطف و کرم خداوند قدم برمی‌دارد، و امور را به خدا واگذار می‌کند. مهم این است که ما درست حرکت کنیم. «**وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلَا تَنْتَظِرْ الْمَسَاءَ**: و اگر شب را به صبح رساندی دیگر منتظر آمدن شب مباش.» «**وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ**: وقتی که صحّت و سلامتی جسمی داری به یاد روزی باش که مریض و بیمار هم می‌شوی تا قدر صحت را بدانی و آن را غنیمت بشماری.» «**وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ**: و از حیاتت بهره‌جویی و استفاده کن، و به یاد روزی باش که خواهی مرد و لذا از همین امروز به یاد مرگ باش.»

این حدیث اصل بسیار مهمی را به ما در رابطه با کوتاه کردن آمال و آرزوهای دنیایی گوشزد می‌کند، چون مؤمن نباید دنیا را وطن و مسکن جاویدان و همیشگی خود قرار دهد، بلکه بایستی مانند یک غریب و عابر سبیل در باب دنیا حرکت کند.

حدیث چهل و یکم:

نشانه‌ی ایمان

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رضي الله عنهما، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ "لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ".

حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ، رَوَيْنَاهُ فِي كِتَابِ "الْحُجَّةِ" بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ.

ابی‌محمد عبدالله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ایمان (ایمان کامل) ندارد هیچ کدام از شما مگر این‌که هوای نفسش را تابع هدایت گرداند.» «**يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ**: هوای نفس خود را تابع آن‌چه که من آورده‌ام بگرداند.» آن‌چه که پیامبر ﷺ آورده است هدایت است و آن چه که نزد ماست هوی است!

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

ما باید هوایمان را تابع هدی نماییم. وقتی هوی تابع هدی شد، مشکل حل است. تابع کردن هوایی که سه حرف دارد برای هدایی که آن هم سه حرف دارد کار مشکلی است. "واو" هوی را تبدیل به "دال" هدی کردن کار می‌خواهد، تلاش می‌خواهد، جهاد می‌خواهد. انسان نباید هاوی (ساقط) شود، چون هوی انسان را ساقط و از لحاظ شخصیتی ضایع می‌کند، پس باید هادی شود.

هدایت است که به او عروج و رشد و کمال می‌دهد. لذا باید هوی را تابع هدی کرد، و ممکن نیست این کار انجام پذیرد مگر این‌که به صف کسانی که

اهل هدایت‌اند ملحق شویم؛ آن وقت است که ندا می‌دهیم و با هم زمزمه می‌کنیم که:

﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِىَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾

«ستایش خدایی را که ما را به این راه هدایت نمود، واگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم.» [اعراف: ۴۳]

حدیث چهل و دوم:

وسعت مغفرت خداوند

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: "يَا ابْنَ آدَمَ! إِنَّكَ مَا دَعَوْتَنِي وَرَجَوْتَنِي غَفَرْتُ لَك عَلَى مَا كَانَ مِنْك وَلَا أُبَالِي، يَا ابْنَ آدَمَ! لَوْ بَلَغَتْ ذُنُوبُك عَنَانَ السَّمَاءِ ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرْتُ لَك، يَا ابْنَ آدَمَ! إِنَّك لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً". رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ، وَقَالَ: حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ.

عنوان این حدیث تقریباً با حدیث سی و هفتم که بحث فضل و رحمت خدا بود نزدیک است؛ این‌جا هم بیان وسعت مغفرت خدا در رابطه با کسانی است که ممکن است عمری گناه کرده باشند و به آن‌ها بشارت می‌دهد که تحت هیچ شرایطی حق ندارید از رحمت خداوند ناامید شوید.

از انس رضي الله عنه روایت است که گفته است از رسول الله صلى الله عليه وسلم شنیدم که فرمود که خداوند متعال می‌فرماید: «ای انسان، به تحقیق مادامی که تو مرا بخوانی و به من امید و رجاء داشته باشی تو را در رابطه با هر کاری که از تو سر زده می‌بخشم. ای انسان، اگر گناهان تو به ابرهای آسمان برسد سپس از من بخواهی که تو را ببخشایم، می‌بخشایمت. ای انسان، اگر به اندازه‌ی گنجایش زمین گناه کنی و نزد من بیایی و تمام طبقات زمین را، گناهان تو پر کند، اما شریکی برای من قرار ندهی، من هم با مغفرتی به وسعت و گنجایش زمین به طرف تو می‌آیم و گناهانت را می‌بخشایم.»

خیلی از افراد هستند که می‌پندارندکه خدا ما را قبول ندارد و ما بسیار گناهکاریم، اما خداوند می‌فرماید:

بازآ هر آن‌چه هستی بازآ — گر کبر و یهود و بت‌پرستی بازآ
این درگه ما درگه نومیدی نیست — گر صد بار توبه شکستی بازآ

این حدیث و احادیث مشابه آن می‌توانند شرح مبسوطی باشند در رابطه با آن آیه‌ای که به امیدوارکننده‌ترین آیه در قرآن مشهور است. خداوند به بندگان خود در مقام اسراف نفس و زیادت‌طلبی‌ها و گناه و معصیت‌هایش می‌فرماید: ﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ﴾ [زمر: ۵۳] «بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید، از رحمت خدا ناامید نشوید. در حقیقت، خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، که او خود آمرزنده‌ی مهربان است.»

وظیفه‌ی ما به عنوان بندگان خدا این است که هم خود را مشمول رحمت خدا بنماییم و هم دیگران را به سمت رحمت شامله‌ی خداوند رهنمون گردانیم.

در خاتمه به عنوان حسن ختام به داستانی که آثار آموزنده‌ای دارد و از ملا احمد نراقی در قالب شعر نقل گردیده است اشاره می‌کنیم، که پیامبر موسی علیه السلام روزی در مسیر رفتن به کوه طور به کافر گبری می‌رسد. این کافر که اصلاً خدا را قبول ندارد یک سری صحبت‌ها دارد که بهتر است از زبان شاعر بشنویم:

دید موسی کافری اندر رهی — پیره گبری، کافری و گمرهی
گفت ای موسی از این ره تا کجا — می‌روی و با که داری مدّعا
گفت موسی می‌روم تا کوه طور — می‌روم تا لُجّه‌ی دریای نور
می‌روم تا راز گویم با خدا — عذر خواهم از گناهان شما

گفت: ای موسی توانی یک پیام / با خدای خود، زمن گویی تمام
گفت موسی هان پیامت چیست او؟ / گفت از من با خدای خود بگو
گو فلان گوید که چندین گیرودار / هست من را از خدایی تو عار
گر تو روزی می‌دهی هرگز مده / من نخواهم روزیت منّت منه
نی خدایی تو، نه من هم بنده‌ام / نی زبار روزیت شرمنده‌ام
زین سخن آمد دل موسی به جوش / گفت با خود تا چه گوید حق خموش
شد روان تا طور با حق راز گفت / راز با یزدان بی‌انباز گفت
اندر آن خلوت بجز او کس ندید / با خدا بس رازها گفت و شنید
چون که فارغ شد در آن خلوت ز راز / خواست تا گردد به سوی شهر باز
شرمش آمد از پیام آن عنود / دم نزد زانچه از آن بشنیده بود
گفت حق گو آن پیام بنده‌ام / گفت موسی من از آن شرمنده‌ام
شرم دارم تا بگویم آن پیام / چون تو دانایی تو می‌دانی تمام
گفت از من رو بر آن تندخو / پس ز من او را سلامی بازگو
پس بگو گفتت خدای دلخراش / گر تو را عارست از ما عار باش
ما نداریم از تو عار و ننگ نیز / نیست ما را با تو خشم و جنگ نیز
گر نمی‌خواهی تو ما را گو مخواه / ما تو را خواهیم با صد عزّ و جاه
روزیم را گر نخواهی من دهم / روزیت از سفره‌ی فضل و کرم
گر نداری منّت روزی ز من / من تو را روزی رسانم بی منن
فیض‌من عام‌است و فضل من عمیم / لطف من بی‌انتها جودم قدیم
خلق طفلانند و باشد فیض او / دایه‌ای بس مهربان و نیک‌خو
کودکان گاهی به خشم و گه به ناز / از دهان پستان بیندازند باز

دایه پستانشان گذارد بر دهن ‌ ‌ ‌ هین مکن ناز ای انیس جان من

سر بگرداند دهن بر هم نهد ‌ ‌ ‌ دایه بوسه بر لبانش می‌زند

چون‌که موسی بازگشت از کوه طور ‌ ‌ ‌ طور لا بل قلزم ذخّار نور

گفت کافر با کلیم اندر ایاب ‌ ‌ ‌ گو پیامم را اگر داری جواب

گفت موسی آن‌چه حق فرموده بود ‌ ‌ ‌ زنگ کفر از خاطر کافر زدود

جان او آیینه‌ی پرزنگ بود ‌ ‌ ‌ آن جوابش صیقل خوش‌رنگ بود

بود گمراهی ز ره افتاده بس ‌ ‌ ‌ آن جوابش بود آواز جرَس

جان او آن شام یلدا، زان جواب ‌ ‌ ‌ مطلع خورشید و نور آفتاب

سر به زیر افکند لختی شرمگین ‌ ‌ ‌ آستین بر چشم و چشمش بر زمین

سر بر آورد وانگهی با چشم تر ‌ ‌ ‌ با لب خشک و درون پر شرَر

گفت با موسی که جانم سوختی ‌ ‌ ‌ آتش اندر جان من افروختی

من چه گفتم ای که روی من سیاه ‌ ‌ ‌ واحیا، آه ای خدا، واخجلتا!

موسیا ایمان بر من عرضه کن ‌ ‌ ‌ کودکم من بر دهانم نِه سخن

موسیا ایمان مرا بر یاد ده ‌ ‌ ‌ ای خدا پس جان من بر باد ده

موسی او را یک سخن تعلیم کرد ‌ ‌ ‌ آن بگفت و جان به حق تسلیم کرد

ای صفایی هان و هان تا چند صبر ‌ ‌ ‌ یاد گیر ایمان خود زان پیر گبر

گر چه گفتار تو ایمان پرورست ‌ ‌ ‌ هم سخن‌هایت همه نغز تر است

ریزد از نطقت مسلمانی همه ‌ ‌ ‌ هست گفتار تو سلمانی همه

لیک ز اعمال تو دارد عار و ننگ ‌ ‌ ‌ کافر بتخانه ترسای فرنگ

ملا احمد نراقی، متخلص به صفایی، از کتاب مستطاب مثنوی طاقدیس